

فرهنگی، هنری و پژوهشی

(به زبان‌های گیلکی و فارسی)

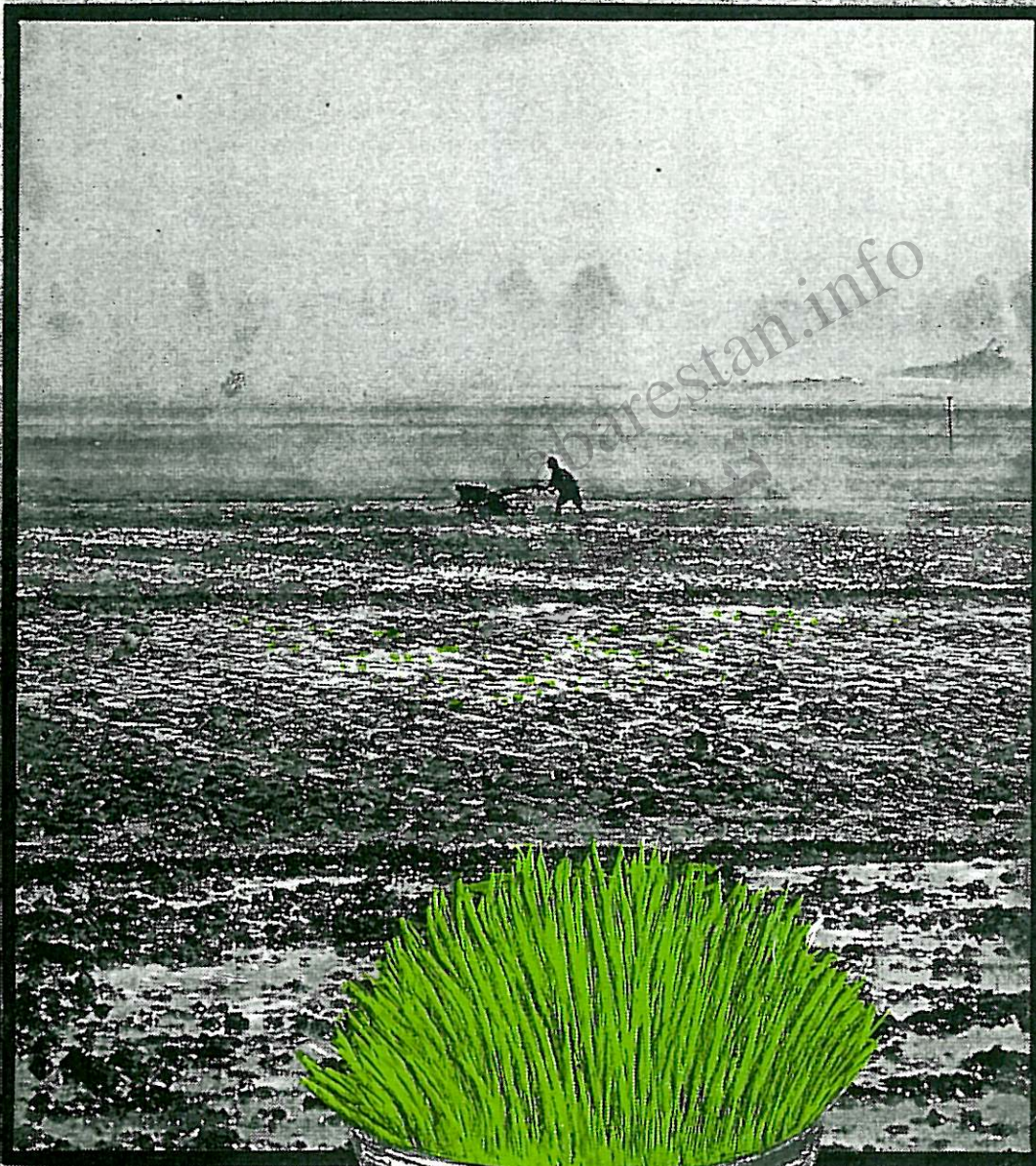
۵۲ صفحه - ۳۵۰ تومان

سال نهم، فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۰

ISSN: 1023 - 8735

هر که به هم رسید سوال کند چرا! □ داستان ماکارونی □ گیلکی در حال تغییر یا نابودی، بررسی  
 زبان‌شناسی عوامل مؤثر در تغییر زبان □ جامعه گیلان، جامعه باز است (پای صحبت پروفسور  
 کریمتیاں پرومپرزه مردم شناس فرانسوی) □ فاسوله زیباست، اما... □ شیون، افراشته... و یک نظر!  
 □ آستارای من، سارای من □ محیط زیست: علمی در حوزه مدرنیته یا فراتر از آن □ محرم در تالش □  
 گذری بر مطبوعات استان مازندران □ و...

بخش گیلکی: شعر، داستان، ترجمه، فولکلور و...



تپه‌ها



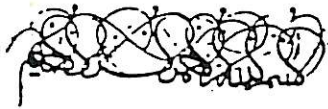
## در این شماره می خوانید:

### مطالب فارسی

- سرمقاله ..... صفحه ۳
- خبرهای فرهنگی، هنری و ... در این شماره ..... ۵
- داستان ماکارونی، گزارشی از صنعت ماکارونی استان از آغاز تا اوج و سقوط اسپیده پیرامون ..... ۶
- گیلکی در حال تغییر یا نابودی، بررسی زبانشناختی عوامل مؤثر در تغییر زبان | محمد رضا فلاحتی ..... ۹
- جامعه گیلان، جامعه باز است، پای صحبت پروفیسور کریستیان برومیرزه مردم شناس فرانسوی ..... ۱۲
- ماسوله زیباست، اما... | کاظم سادات اشکوری ..... ۱۸
- شیون، افراشته... و یک نظر | ابوالقاسم جلیل پور رودکلی ..... ۲۱
- تاسیانی: گیلانم آرزوست | داریوش دریاچ ..... ۲۴
- محیط زیست: علمی در حوزه مدرنیته یا فراطراز آن / مهندس محمود فرج پور ..... ۲۹
- آستارای من، سارای من | اکبر اکبر ..... ۳۰
- خاطرات هنرمندان | جمشید کهرابی ..... ۳۷
- محرّم در تالش | علی عدلی ..... ۴۱
- کاوش در گورستان باستانی مریان آق اولر | سید حمید فیمی ..... ۴۳
- گذری بر مطبوعات استان مازندران ..... ۴۴
- محیط زیست گیلان ..... ۴۶
- دهکده نندرسی: آسایشگاه سالمندان و معلولین گیلان در مسیر توسعه ..... ۴۷
- تازه کتاب ..... ۴۸

### مطالب گیلکی

- فرهنگ عامه مردم شمال ایران: ضرب المثل های گیلکی (از صومعه سرا) | محمد یزدانخواه ..... ۱۷
- شعر گیلکی: محمد رضا امیدوار - ابراهیم بگه - رضا سیف پور - محمد شمس لشکری - جمشید شمس پور - حسین شهاب کومه ای - هوشنگ عباسی - غلامحسن عظیمی - ناجی غریب زاد - جلیل قیصر پور - کاظم کاظم پور - علی معاصر - حمید نظرخواه - کاظم نوروزی ..... ۲۵ - ۳۵
- حاج حاجی، تی عید موبارک ببی | هادی غلام دوست ..... ۳۶



شماره ۶۱

(فروردین - اردیبهشت ۱۳۸۰)

**گیلدا**

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پور احمد جگتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۰۹۸۹۰۲۲۲

طرح روی جلد، کار: سیاوش یحیی زاده

امور فنی و صفحه آرایی: کانون تبلیغاتی گیلدا

لیتوگرافی: همراهان ۰۳۳۲۹۰۰۳

چاپ و صحافی: توکل (صومعه سرا ۲۸۱۰)

تیراژ ۳۵۰۰ نسخه



آژانس جهانگردی جام جم

در خدمت زائران محترم

**کربلا - سوریه**

رشت: خیابان امام خمینی روبروی کفش ملی

تلفن ۰۹۵۰۲۲۳۰۱۳۱

نشر گیلکان  
بزودی منتشر می کند

داستان های

علی عمو

نخستین داستان های

کوناه ایرانی در

ادبیات معاصر ایران

به کوشش

رحیم چراغی



**Gil Gasht Torang Tour & Travel**

◆ فروشن بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی

◆ نمایندگی فروشن بلیطهای ایران ایر، آسمان،

داخلی و خارجی

◆ مجهز به سیستم رایانه ای

◆ نمایندگی فروش قطارهای جمهوری اسلامی ایران (رجا)

◆ مجری تور های گیلان گردی

◆ مجری تور های سیاحتی و زیارتی کربلا، سوریه، دبی

◆ اخذ ویزای دبی، کویت، کشور های مشترک المنافع

◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تور های خارجی

با بهترین کیفیت

◆ مجری تور های داخلی گروهی

رشت: گلزار - بالاتر از خیابان ۱۱۱ - ساختمان آژند  
تلفن ۷۷۲۹۸۳۸ - ۷۷۲۹۸۷۸ - فاکس ۷۷۲۵۳۱۰



گیل گشت تورانگ  
شرکت خدمات مسافرت هوایی و جت افروبی

## هر که به هم رسید سؤال کند چرا؟

مطبوعات گیلان بطور مداوم خبر از آمدن آقای رئیس جمهور داده‌اند. اساساً چرا این سفر باید صورت بگیرد؟ ظاهراً بخاطر این که رئیس جمهور از نزدیک شاهد عقب ماندگی و عدم توسعه گیلان قرار بگیرد و مسئولان و مردم خواسته‌های خود را با ایشان در میان بگذارند. اما رئیس جمهور همان قدر که محبوب است همان قدر هوشیار هم هست و می‌داند که در سفر به گیلان فقط دسته گل نیست که به گردنش می‌آورند، تعهدات زیادی است که بر گردن او می‌گذارند و او که نمی‌تواند از پس این تعهدات برآید، نمی‌آید.

باید دانست نه با آمدن رئیس جمهور گیلان در مسیر تنویله قرار می‌گیرد نه با نیامدنش از مسیر توسعه دور می‌ماند. اصلاً تمام موانع بر سر راه توسعه گیلان شناخته شده، کلاسه شده و رگله به اطلاع شخص ایشان رسیده است. البته خبر بعدی جراید، آب پاک را به روی مردم گیلان پاشید. گیلان امروز در تاریخ ۲۲ اسفند با تیر درشت از زبان معاون سیاسی امنیتی استانداری نوشت: «سفر خاتمی به گیلان قطعاً متفی است» و دلیل آن را سفر رئیس جمهور به روسیه، فرا رسیدن ایام نوروز و ماه محرم عنوان کرده است.

«گیلان زمین از نظر آلودگی در حال عقیم شدن است» (آوای شمال، ۹ اسفند ۷۹) آوای شمال این جمله را از زبان مدیر کل محیط زیست گیلان عنوان کرده است که حداقل دو سال است با شدت تمام سنگ هر چه پاک و صفا و سبزی و طراوت در گیلان است بر سینه می‌زند اما از پیسی ایام و کجی روزگار محیط زیست گیلان هر دم از پشت خنجر می‌خورد. آلودگی آبهای سطحی و زیرزمینی در جلگه گیلان به حد انفجار رسیده است. سواحل دریا آلوده به مواد نفتی، جنگل در شرف امحاء، و وحوش در شرف انقراض، باغات صیفی کاری در معرض شرب آب آلوده، همه و همه گیلان را به سمت و سوی بحران سوق می‌دهد.

«پگاه» در ۱۳ اسفند ۷۹ تیرتی به این مضمون دارد «میزان تجاوزات به اراضی ساحلی و جنگلی، امسال به زیر ۱۰۰ هکتار رسید» و آنگاه در صفحه ۳ به نقل از مدیر کل منابع طبیعی آورده است که میزان تصرفات زمین بعد از پیروزی انقلاب سالانه حدود ۳۰۰۰ هکتار بوده است... که امسال خوشبختانه به زیر ۱۰۰ هکتار رسیده است... و این نشان از برخورد خوب و متناسب قوه قضائیه با متجاوزین می‌باشد!

بیست و دو سال بیشتر از انقلاب گذشته است. در بیست و دومین سال گیریم که زیر ۱۰۰ هکتار به اراضی تجاوز شده باشد. پس در ۲۱ سال گذشته با معدل ۳۰۰۰ هکتار در سال، جنماً ۶۳۰۰۰ هکتار اراضی ساحلی و جنگلی گیلان مورد تجاوز قرار گرفته است اما از جانب کی و از کجا؟ آیا چند تا آدم بدبخت و فلک زده که گوشه‌ای دوردست از ساحل را گیر آورده با چوب نی و گالی «کومه» - درست کرده‌اند و دست زن و بچه‌شان را گرفته در آن زندگی می‌کنند متجاوزند یا چند خانوار جنگل نشین پشت کوهی که چند اصله درخت جنگلی را بریده‌اند تا کلبه‌ای درست کنند و خودشان و زن و بچه‌شان را در آن جای بدهند. اصلاً کدام متجاوز است که در جمهوری قدرتمند و اسلامی ایران یارای تجاوز داشته باشد؟ هشت سال تجاوز عراق که با دفاع جانانه و قهرمانانه ارتش و سپاه و ملت ایران روبرو شده کجا کشید جز این که عاقبت عقب نشستند و به پشت مرزهای بین المللی بازگشتند؟ این تجاوزات ۳۰۰۰ هکتاری سالانه به منابع طبیعی ساحلی و جنگلی مگر نه این که توسط مسئولان فرصت طلب و

میان همکاران مطبوعاتی رسم است که نشریات خود را بعد از انتشار، یک نسخه برای هم بفرستند. برای ما از این طریق خیلی روزنامه و هفته نامه می‌رسد اما راستش خدایی ما نمی‌رسیم همه آن‌ها را ببینیم و بخوانیم، ولی دروغ چرا، ورق می‌زنیم و جلدی به تیرهایش نگاه می‌اندازیم. بویژه تیرهای صفحه اول و تای رویی را که علی الظاهر عصاره نشریه است. شرح مطلب این تیرهای درشت، اگر چه با چهار سطر در صفحه اول و چهار سطر و نیمی هم صفحه آخر بهم می‌آید و قال خبرکنده می‌شود، هیچ کفایتی اگر نداشته باشد این حسن را دارد که کلیدی توی ذهن و مخیله آدم می‌زند و سر سوزنی روشنایی پیش چشم آدم می‌گیرد که مثلاً چی به چی هست؟ و کی به کی است! منتها خوب محتوی خبرها نسبی است و بستگی به درایت آدم و هوشیاری او و اشراف بر امور دارد. خلاصه هر جور باشد دوزاری آدم را می‌اندازد، حالا می‌خواهد «پیت» باشد یا سالم، افتادش حتمی است.

این است که من به عکس کسانی که می‌گویند مطبوعات محلی عقیم است و چیزی برای گفتن ندارد، معتقدم نباید این موضوع را شمول و تسری داد، ممکن است بعضی از مطبوعات ما خنثی باشند اما عقیم نیستند. حرف برای گفتن ممکن است کم بیاورند ولی بی‌زبان نیستند. خوب البته مطبوعات سفله به کنار، باید شرایط زمان و مکان را هم دریافت و کمی هم خود را جای آنان گذاشت. مطبوعات ما این زمان از سر کوه نمی‌روند که، از سر مو می‌روند. درست مثل پل صراط که می‌گویند از مو باریک‌تر است و از لبه شمشیر تیزتر. دستک صراحی هم ندارد! تا بگیرد رد شوی.

باری ایام عید فرصت خوبی دست داد تا نشریات مختلفی را - البته نشریات خارج از گیلان به جدا - که در طول یکی دو ماه اخیر بدستم رسیده بود تورق کنم. این تیرها به چشم خورد:

«نمایندگان محافظه کار و اصلاح طلب گیلان در برابر هم قرار گرفتند» (هاتف، ۱۸ بهمن ۷۹)

خبر در مورد نامه نمایندگان جناح اصلاح طلب و جناح راست گیلان بود که برای قوه قضائیه نوشته بودند و هر یک قوه مزبور را مورد نقد یا تأیید قرار داده بودند.

سیاست همیشه ما را از راه بدر برده است. ضررش متوجه ما و سودش عاید دیگران شده است. نمایندگان ما، از هر جناح که باشند به تبع سیاست روز و میلی که به آن سو دارند ممکن است در صورت کلی و ملی، رودرروی هم بایستند و برای اثبات سیاست خود نسبت به هم شاخ و شانه بکشند و هر کدام به مدد منطق یا به اتکای زور عقاید خود را به کرسی بنشانند اما این مسئله در سطح استان و منطقه بهیچ وجه نباید آن‌ها را رودرروی هم قرار دهد. اغراض شخصی و مطامع جناحی نباید بر منافع ملی و محلی تأثیر بگذارد، بلکه باید دست همدیگر را بگیرند و قفل هم شوند و شانه به شانه هم برای منافع مردم استانی که زیر بار فقر اقتصادی له و لورده شده‌اند و از قافله توسعه عقب مانده‌اند قدم بردارند. در غیر این صورت مجمع نمایندگان گیلان به چه درد گیلان می‌خورد!

نقش قلم در تاریخ ۳۰ بهمن ۷۹ تیرتی به این مضمون دارد: آقای رئیس جمهور! سفر به گیلان آری یا نه؟ و بعد می‌پرسد «به راستی آیا خاتمی به این سفر تن می‌دهد؟» راستش از زمان روی کار آمدن آقای خاتمی

سودجو، رانت خوران و شبه مدیران اجرایی از طریق شرکت‌های خصوصی و دلالتان بزرگ و کنتراتی‌های خودی افتاده است؟ تجاوز خودمانی و متجاوز خانگی بوده است. حالا که این چند سال اخیر دست‌ها رو و کوتاه شده است متراژ تجاوز هم پائین آمده است.

«نغمه‌های شوخ از قزوین» عنوان تیرتی است که «کادح» در ۱۷ اسفند ۷۹ آورده است و بلافاصله ذیل آن توضیح می‌دهد «از استان قزوین نغمه‌های شومی به گوش می‌رسد که حیرت آور است. گویا استاندار قزوین طی اظهارات و اقداماتی خواستار الحاق بخش لوشان رودبار به استان قزوین شده است. نمازگزاران گیلان دوست و مؤمن در گیلان با امضاء طومار اعتراض بزرگی، پاسخ او را از طریق مسئولین محترم نظام و دولت داده‌اند.»

در گیلکی مثلی رایج است که می‌گوید «ایمسال چی چی نی، پارسال چی چی نی یا گه جینجیره جیسک» یعنی گنجشک امساله به گنجشک پارساله می‌گوید: گنجشک ریزه! حکایت این استان‌های همجوار جدیدالگشاده مان قزوین و اردبیل است که تازه دو سه سال استان شدند و معنی توسعه را در مفهوم «ارضی» آن می‌بینند. یکی هوس لوشان می‌کند دیگری میل آستارایش می‌کشد. غافل از این‌که لوشان گلوگاه گیلان و آستارا جگر بند آن است. دست به روی هر کدام گذاشته شود گیلان منفرج می‌شود.

«به علت عدم فرود هواپیما در فرودگاه رشت: باز هم مسئولان کشوری نتوانستند به گیلان بیایند» (خزر، ۱۴ اسفند ۷۹)

در صفحه دوم روزنامه آمده است «هواپیمای حامل دکتر معین وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری، مرتضی حاجی وزیر تعاون، دکتر محمد رضا عارف رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، دکتر رحیمی رییس سازمان سنجش و آموزش کشور و هیات همراه صبح چارشنبه به دلیل نامساعد بودن شرایط جوی و وجود مه غلیظ صبحگاهی نتوانست در فرودگاه رشت به زمین بنشیند. این گزارش می‌افزاید استاندار گیلان، معاونین استاندار، تنی چند از نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی، رییس دانشگاه و مقامات مسئول دیگر در استان که به استقبال مهمانان در فرودگاه منتظر مانده بودند یک بار دیگر بر عدم وجود امکانات پروازی در باند فرودگاه بین‌المللی رشت تأسف خوردند»

قبلاً هم هنگام آمدن آقای مهاجرانی و دیپورت او به تهران همین عده یا عده دیگر تأسف خورده بودند. جالب است چهارتا وزیر و شخصیت طراز اول مملکتی و چهار چهار تا شانزده تا هیات همراهان آن بالا، چهار تا هم مسئول استانی با چهارچهار تا شانزده تا مدیرکل و معاونین و همراهان این پائین جمع می‌شوند که بروند جایی رای زنی کنند و برای استان کاری انجام بدهند ولی بخاطر فقدان یک وسیله تجهیزاتی کارشان بهم می‌خورد. امروزه چهار تا آدم معمولی و بی‌کار را نمی‌توان سر یک ساعت معین یک جا گیر آورد که باهم بنشینند تخم آفتابگردان بشکنند تا چه رسید به این همه وزیر و وکیل و رییس و استاندار و معاون. جالب است که فرودگاه تازه تأسیس اردبیل با سه سال سابقه فرودگاهی به این دستگاه مجهز است ولی رشت با ۴۰ سال سابقه فرودگاهی هنوز فاقد آن است.

تازه این روی قضیه هم است. پرواز خیلی از مقامات استانی که باید صبح بعضی از روزها در جلسات وزارتخانه‌های متبوع خود در تهران شرکت کنند بخاطر بروز همین مشکلات بهم می‌خورد. نظام مالی، اداری و اجرایی مملکت ما هم که پایه‌اش بر اساس من به قاپ تو به قاپ است و روابط و بنیان‌های قوم و خویشی بر عدالت اجتماعی و ضوابط پیشی دارد، نیک پنداست که حق گیلان باز ضایع شود. وقتی حتی یک وزیر گیلانی نداشته باشی تا در این نظام عشیره‌ای غیرت قومی خود را اعمال کند و مدیرکل غیر بومی تو هم نتواند به موقع در جلسه حاضر باشد تا برای رفع نیازهای اداری خود اعتبار بیشتری کسب کند دیگر چه مفهومی از توسعه خواهی داشت! حالا مسافران عادی به کنار که میانشان همه جور آدم از مریض و زانو و عروس داماد ماه عسل گرفته تا استاد پروازی و سخنران همایش و طلبکار و بستانکار و کی و کی وجود دارد که همه و همه از کار و زندگی خود باز می‌مانند.

ظرفی که پشت یکی از این پروازها دمغ مانده بود و از کار و کسب افتاده

بود تعریف می‌کرد «بقاش بایندر» نامی که ادعای بزرگی داشت بر در خانه‌اش اسم خود را داده بود جلی حک کرده بودند. رونو اغلب جلوی این در می‌ایستادند و خود را سر پا می‌گرفتند. حالا حکایت ما مردم است و این فرودگاه و آن تابلوی دم درش که خیلی ادعای بزرگی دارد.

گیلان امروز، ۲۲ اسفند: نخستین سکوی شتی دریای خزر - این سکو قرار بود در یکی از نواحی ساحلی گیلان احداث شود - گیلان ۳ هزار فرصت شغلی را از دست داد. و بعد می‌نویسد «چندی پیش وزیر نفت اعلام داشته بود که همه کشورهای حاشیه دریای خزر سهم نفت خود را از حوزه خزر برداشت می‌کنند الا ایران»

به استناد گزارشات پراکنده، سه تا چهار نقطه از ساحل گیلان دارای چاه‌های عظیم نفت است که هم اکنون بوسیله مکنده‌های قوی نفت آن‌ها به طرف باکو کشیده می‌شود. ایران قرار بود با کمک روسیه نخستین سکوی نفتی خود را در ساحل نزدیک به انزلی برپا دارد اما ظاهراً بخاطر برخی اختلافات، این قرارداد بهم خورد و شرکت صدرا که از شرکت‌های ایرانی عضو کنسرسیوم است قرار است با کمک یکی دو شرکت اروپایی این سکو را در نکای مازندران برپا دارد. گفته شده در طول مدت قرار داد که دو سال است حداقل ۳۰۰۰ فرصت شغلی جدید در گیلان ایجاد می‌شد. عدم آگاهی به موقع، بی تفاوتی مدیران مسئول، اشتغال ذهن به مسایل حاشیه‌ای، سیاست‌زدگی سطحی، و دهها مورد دیگر موجب می‌شود که بسیاری از فرصت‌ها را از دست بدهیم.

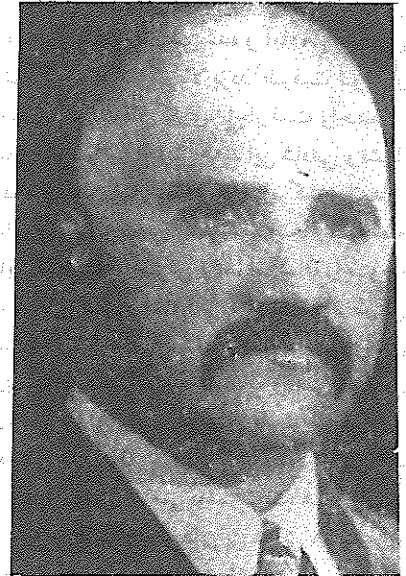
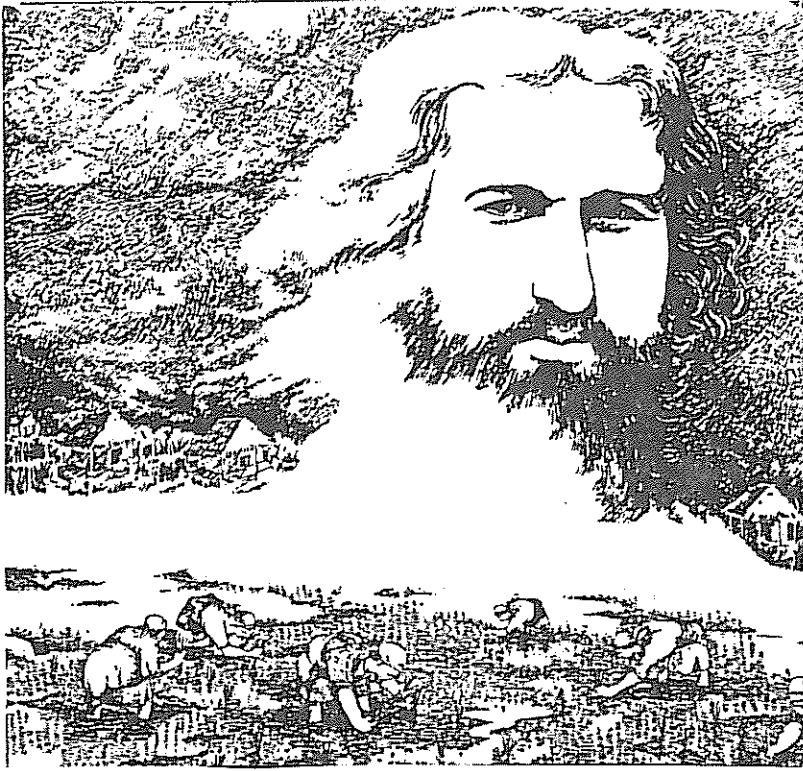
«برای حمایت از تولیدکنندگان برنجکار، انجمن حمایت از برنج تشکیل می‌شود» (تسیم، ۲۳ اسفند ۷۹)

امسال همزمان با شروع کار کشاورزی شنبه شده که از طرف سازمان آب و واحدهای مربوط به آبیاری زراعی، به برخی روستاها بویژه در منطقه لشت نشا و خشکی‌چار هشدار داده شد که هر چه سریعتر نسبت به تأمین آب مورد نیاز اراضی خود به صورت حفر چاه اقدام کنند چه به علت کم آبی و ادامه روند خشکسالی، علی‌رغم نزول نسبی برف و باران در سال گذشته، این سازمان قادر نیست نسبت به تأمین آب مورد نیاز آنان اقدام کند. در غیر این صورت بهتر است اصلاً دست از کشت بردارند! بهین سادگی و بهین صراحت!

می‌گویند سالی که نکوست از بهارش پیداست. کار شالیکاران از تشکیل این قبیل انجمن‌ها و این چنین حمایت‌های شعاری گذشته است. باید خیلی فراخ‌تر به مسئله نگاه کرد. ما باید قبول کنیم که برنج غذای اصلی مردم ایران نیست. تنها غذای بخشی از مردم شمال ایران است که علی‌الظاهر ایرانی به حساب می‌آیند اما با آنان ایرانی رفتار می‌شود. من مطمئنم آبدارچی انجمن کدایی حمایت از برنج و برنجکار - که لاید در تهران دفتر دستک دارند - امسال با همه گرانی شب عبید بالاخره توانست یک کیلو محصول درختی یعنی پسته را به بهای ۴۰۰۰ تومان بخرد تا از سر تقن با چند تا مهمان خود بنشینند و بشکنند؛ و خیلی راحت معادل همین قیمت، ۸ کیلو برنج تقریباً مرغوب را هم! که تا چند هفته شکم او و زن و بچه‌اش را سیر کند. اما زارع برنجکار شش ماه آرگار، کار طاقت فرسای شبانه روزی را وسط باران و آفتاب میان گل و لای دنبال کرده است، خودش و زنش و بچه‌اش از بس که باقلا خورده‌اند نفخ شکم گرفته‌اند و از بس که «چوواش» آلوده به انگل فاسیولا را به ناف خودش و زن و بچه‌هایش بسته به درد معده دچار شده‌اند، آن قدر آب «شورکولی» را هورت کشیده است و پشت آن آب خورده است که استسقاء گرفته است و با این همه برنجش نیمدانه و «ایشکور» یعنی برنج دانه مرغی بوده است. تفاوت‌ها را می‌بینی برادر جان! با این همه «انجمن حمایت از پسته» پسته صادر می‌کند «انجمن حمایت از برنج» برنج وارد!

من نمی‌گویم بالاترین مدیران اجرایی این استان گفته‌اند: - زمین گیلان عقیم شده است. آب آن آلوده است. قطب کشاورزی دروغی یش نبوده - صنعت گیلان جنازه‌ای است که روی دستمان مانده - فقر پیداد می‌کند - بیکاری عوارض سوء اجتماعی بار آورده است - درصد جنایت در آرام‌ترین و فرهنگی‌ترین استان کشور رو به تزاید است - یک کاسه کنج: بحران در راه است. این مشق شب ما باشد: هر گیلانی بهم رسید سؤال کند چرا؟

گیلهوا



ابوالفضل آزموده  
از جمع ما رفت

سه شنبه ۱۶ اسفند ماه ۷۹ ابوالفضل آزموده مترجم، محقق و نویسنده پرکار گیلانی دارفانی را وداع گفت و در وادی شهر زادگاهش لنگرود به خاک سپرده شد. وی که متولد ۱۳۱۲ است نزدیک به ۵۰ سال در عرصه‌های مختلف علم و ادب قلم زده است و آثار معتبری خلق کرده است.

از وی بیش از دهها جلد کتاب و بیش از صد مقاله به یادگار مانده است که بیشتر آن‌ها در نشریات معتبری چون سخن، هنر و مردم، پیام نوین، راهنمای کتاب و... چاپ شده است.

### مقام نخست جهان برای فیلم کوتاه «کسوف»

میر محمود فخری نژاد نقاش و فیلمساز گیلانی در بهمن ماه سال ۱۳۷۹ با ارائه فیلم کوتاه انیمیشنی [کسوف] در جشنواره بین‌المللی «تک» از میان ۶۲۰ فیلم برگزیده کوتاه و انیمیشنی مقام اول جهان را برای اولین بار در رشته انیمیشن نصیب خود نمود و تندیس طلایی و دیپلم افتخار جشنواره بین‌المللی را دریافت داشت. شایان ذکر است حضور کشورهای صاحب نامی چون آلمان، فرانسه، انگلیس، چک، ایتالیا، یوگسلاوی، ژاپن به ویژه کانادا و هلند که دارنده جایزه اسکار فیلم‌های انیمیشن می باشند در این جشنواره چشمگیر بوده و به رقابت آن گرمی بخشیده بود.

محمود فخری نژاد متولد سال ۱۳۴۰ رشت و فارغ التحصیل کارشناسی ارشد رشته انیمیشن از دانشگاه هنر تاتار و سینما می باشد و تاکنون با ساختن فیلم هایی چون المپیک، توافق، کسوف، امضاء و طبیعت بی جان، حضوری فعال در جشنواره‌های بین‌المللی داشته است.

### کنگره بازشناسی نهضت جنگل و بزرگداشت کوچک جنگلی در رشت برگزار می شود.

کند و حتی فراتر از آن نظر عموم هموطنان را به این نهضت و رهبر آن و بطور کلی این دوره از تاریخ معاصر کشور جلب نماید.

ستاد اجرایی کنگره همچنین در نظر دارد پیش از برگزاری کنگره که دو روز طول خواهد کشید، سمینار بزرگ یک روزه‌ای را در ۱۱ آذرماه سال جاری بتوان درآمدی بر کنگره برگزار نماید که بزودی فراخوان آن نیز اعلام خواهد شد.

جای امیدواری است عموم گیلانیان در این کنگره بزرگ که در پاسداشت از مردانگی‌ها و جان فشانیهای غیور مردان جنگلی در حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور در مقابل امپریالیسم روس و انگلیس قد برافراشته و سروجان داده بودند، مشارکت کرده و حضوری فعال داشته باشند.

#### گیله‌وا:

گیله‌وا خود در این امر مهم مشارکت کرده و از عموم خوانندگان خود که در هر جای استان، کشور و خارج از آن بسر می برند می خواهد به هر طریق ممکن نسبت به این مسئله حساسیت نشان داده و نظرات و پیشنهادات خود را به طور صریح و مستدل با ما در میان بگذارند.

نهضت جنگل هویت سیاسی و شأن تاریخی ما گیلانیان است و شخص میرزا یکی از قهرمانان ملی عموم ایرانیان، ائمه کنگره در فراگیری آن و اهمیت آن در نقش پذیری داوطلبانه و خودجوش عموم گیلانیان است.

شورای اسلامی شهر رشت به مدد و پشتوانه همکاری توده‌های وسیع مردم رشت و استان و مساعدت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و دیگر نهادهای فرهنگی، علمی، هنری و دانشگاهی استان و بارای زنی وهم فکری تنی چند از پژوهشگران نهضت جنگل و محققان دست اندر کار تاریخ معاصر گیلان، زمینه برپایی یک کنگره بزرگ را برای نهضت مردمی جنگل و بزرگداشت یاد و نام زعیم آن، میرزا کوچک خان جنگلی تدارک دیده است.

این کنگره که قرار است در بهار سال ۸۱ با شکوه هر چه تمام در رشت برگزار شود هم اکنون با تشکیل شورایی به نام شورای سیاستگزاری کنگره و ایجاد دبیرخانه مستقل و انتخاب مسئول مستقیم برای آن و تشکیل کمیته‌های مختلف علمی و اجرایی، نخستین گردهم‌آیی خود را بطور اختصاصی تحت عنوان همایش «هم‌اندیشی کنگره بازشناسی نهضت جنگل و بزرگداشت کوچک جنگلی» در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ماه ۸۰ در محل سالن بزرگ اجتماعات شهرداری رشت بر پا می‌دارد.

این همایش صرفاً به منظور رای زنی و سامان دهی اصول کار و تعیین روش‌ها و اتخاذ تصمیم در اعلام رئوس مطالب فراخوان و گستره امور مطالعاتی و پژوهشی مربوط به نهضت و فعال نمودن اداره انتشارات آن تشکیل می شود تا بر اساس مشورت و رای زنی آزاد، قاطبه اهالی شهر رشت و استان را نسبت به اهمیت آن حساس و آگاه



است، آماده‌ی تحویل کنند، کار به جایی رسیده است که رشته‌های ماکارونی بدون طی کردن کامل مراحل تولید، به سرعت بسته بندی شده و آماده‌ی بارگیری می‌شود. کارخانه پس از بالا بردن ظرفیت تولید و افزودن بر شیفت‌های کاری، ناچار است واحدهای تولیدی خود را نیز افزایش دهد. این شادابی و نشاط تنها به همین کارخانه و یا سایر کارخانه‌های ماکارونی استان محدود نمی‌شود. تجار و واسطه‌هایی که تمام هوش و حواس‌شان را متوجه گمرک‌های انزلی و آستارا کرده‌اند، شادتر به نظر می‌رسند. سفرهای اکتشافی به جمهوری‌های آذربایجان، آکراین، قزاقستان و حتی نواحی دوردستی چون سیبری بسیار موفقیت‌آمیز بوده و غرفه‌های ماکارونی گیلان در نمایشگاه‌های آن سوی مرز رونق خاصی داشته است. همه راضی هستند و موافقت اصولی‌های پی در پی هم که برای کارخانه‌های جدید صادر می‌شود، از این رضایت نمی‌کاهد. تنها چشمی تیزبین می‌تواند در رشته‌های ماکارونی که به محض پخت، شفته و غیرقابل مصرف می‌شود، بمبی را ببیند که مقرر است در ساعتی خاص منفجر شود و به فروپاشی کامل این همه رونق بیانجامد؛ اما چشمی تیزبین در کار نیست.

ولی راستی این همه رونق از کجا آمده بود؟ گران شدن برنج عاملی بود که فرهنگ غذایی ایران را به نفع مصرف ماکارونی تغییر داد. تولید ماکارونی هم چندان دشوار نبود. در غیاب سمولینا، آرد معمولی - چه سهمیه‌ای و چه سوبسیدی و قاچاق - در کشور فراوان بود و روش تولید هم بسیار آسان. در این شرایط اولین کارخانه‌ی ماکارونی استان (خزر خوراکی) در سال ۶۹ شروع به کار کرد و کماج ماکارون هم در اسفند ۷۱ به این صنعت پیوست. هفت کارخانه‌ای هم که در سال‌های ۷۲ و ۷۳ تأسیس شدند، در آغاز تنها به بازار در حال رشد داخل کشور چشم داشتند؛ اما کلید شکوفایی این صنعت در همان سال‌ها و در آن سوی مرز زده می‌شد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از ابرقدرتی که به هر حال نیازهای غذایی مردم خود را تأمین می‌کرد، چند کشور کوچک‌تر بر جای گذاشت که در یک صفت «گرسنگی» مشترک بودند. تجار ایرانی که با کمی تعلل و تأخیر راهی به سوی بازار تازه گشوده یافته بودند، این نیاز را دریافتند. ماکارونی گیلان از اولین محصولات بود که به کشورهای مستقل مشترک المنافع صادر شد. ناظرانی که به آن سو سفر کرده بودند، اذعان می‌کنند که از فرط فقر، دیگر کیفیت غذایی مصرفی مطرح نبود. ماکارونی - که با کیفیتی بسیار نازل‌تر از ماکارونی مصرفی داخل کشور صادر شده بود - در قابلمه‌ی پر از آبی پخته

## داستان ماکارونی

### گزارشی از صنعت ماکارونی استان از آغاز تا اوج و سقوط

سپیده پیراسته نیا  
مهندس صنایع غذایی

کرد. امروزه مصرف اشکال متنوع این فرآورده‌ی خمیری در سراسر جهان رواج یافته است. ماکارونی در اصل از آرد مخصوصی به نام سمولینا تهیه می‌شود که این آرد خود از نوعی گندم سخت به نام دوروم به عمل می‌آید، اما در ایران به علت در دسترس نبودن سمولینا، از همان آرد معمولی نان برای این منظور استفاده می‌گردد. به تازگی کشت دوروم در بعضی مناطق کشور آغاز شده است که هنوز در مراحل آزمایشی قرار دارد. در این گزارش با نگاهی به دوران اوج شکوفایی صنعت ماکارونی در استان گیلان، رکودی را که فعلاً دامن گیر آن شده است، بررسی می‌کنیم. مطالعه‌ی این اوج و رکود، داستان عبرت آموزی است که به یاد سپردن آن، از تکرار چنین وضعی در سایر صنایع استان - و کشور - پیش‌گیری خواهد کرد.

#### یک بازار تازه به دست می‌آید

۱۳۷۴ - شهر صنعتی رشت - کانتینرهای متقاضی ماکارونی از روزها پیش جلو کارخانه صف کشیده‌اند. کارگران در سه شیفت کاری می‌کوشند کالایی را که بهای آن از سه ماه پیش دریافت شده

ایرانیان گندم را برکت سفره‌ی خویش می‌دانند، اما نخستین استقبال این سفره از ماکارونی - فرآورده‌ای خمیری و رشته‌ای شکل از گندم - در چهل سال پیش، چندان چشم‌گیر نبود. سندیکای تولیدکنندگان ماکارونی ایران که در سال ۱۳۴۰ فعالیت خود را آغاز کرد، بسیار کوشید تا ماکارونی را به عنوان یک غذای کامل به مردم معرفی کند، ولی تا سال‌ها بعد هم چنان این محصول، یک غذای تزیینی شمرده می‌شد. بسیار دیرتر و پس از سال‌های انقلاب و جنگ، گران شدن برنج شمال باعث شد تا ماکارونی به عنوان یک غذای جایگزین با طعمی خوب و قیمتی ارزان‌تر راهی به سفره‌ی ایرانی پیدا کند.

در ایران ماکارونی را یک غذای فرنگی و به ویژه ایتالیایی می‌شناسند، ولی در اصل چنین نیست. تولید ماکارونی قرن‌ها پیش در کشور چین آغاز شد و به دلیل قابلیت نگه‌داری طولانی بدون از دست دادن طعم و ارزش غذایی، به خصوص در سفرهای دریایی کاربرد فراوان یافت. دریانوردان اروپایی این غذا را به اروپا بردند و انقلاب صنعتی تولید مکانیزه‌ی آن را جایگزین تولید سنتی و خانگی

می شد و با هر طعم و کیفیت ( شفته و خمیر شده) تنها به کار سد جوع می آمد. در این روند تنها یک عامل، مهم بود: قیمت ارزان. اما چرا تنها ماکارونی ایران این قدر ارزان بود؟

نزدیک بودن استان گیلان به مقصد صادرات که موجب کاهش هزینه حمل و نقل می شد، یکی از دلایل این ارزانی بود، اما دلیل اصلی را باید در پایین بودن قیمت ماده اولیه - آرد - جست و جو کرد. هر کارخانه ای ملزم است بر اساس ظرفیت تعیین شده از سوی سازمان غله و با سهمیه آرد در نظر گرفته شده، کار کند. این سهمیه در آن سالهای طلایی به هیچ وجه جوابگویی تولید نبود، پس باید آرد مصرفی به طریقی تأمین می شد. یکی از راههای غیر قانونی، خرید از نانوایی های نان فانتزی بود، ولی با زیاد شدن مصرف، شبکه ای مافیایی قاچاق آرد در استان گیلان به حدی توسعه پیدا کرد که کشف و فرو پاشی آن شبکه در اواخر دوران طلایی به عنوان یکی از دلایل فرو پاشی این صنعت شناخته می شود. احداث کارخانه های تولید آرد مخصوص ماکارونی می توانست از وابستگی این صنعت به مجاری غیر قانونی جلوگیری کند، اما هر کوششی در این راه با شکست مواجه شد. یک کارخانه که بدین قصد تا مرز دریافت وام و خرید مصالح پیش رفته بود، به دلیل بحران مالی ورشکست شد و کارخانه ای دیگری در تلاش به این علت که موفق به دریافت تسهیلات از سازمان برنامه و بودجه نشد، از ادامه ی راه باز ماند.

با این همه آرد آن قدر ارزان بود که در سالهای ۷۳ تا ۷۵ کارخانه ها در اشیاع بازار کشورهای قفقاز و آسیای میانه مشکلی نداشته باشند.

در ده سال اخیر ۳۳ مورد موافقت اصولی برای کارخانه های ماکارونی صادر شد که ۲۶ مورد از این کارخانه ها پروانه ی تأسیس گرفتند و از این تعداد ۲۳ کارخانه عملاً وارد چرخه ی تولید شدند. متأسفانه به دلیل عدم همکاری اداره ی استاندارد گیلان و گمرک های انزلی و آستارا، به آمار دقیق صادرات ماکارونی در این سالها دسترسی نداریم. اداره ی استاندارد این آمار را سری و غیر قابل ارائه به اشخاص غیر حقوقی می داند و گمرک های یاد شده هم به بهانه ی عدم تجهیز به سیستم رایانه ای، خود را از ارائه ی آمار معذور می شمردند. همین قدر می دانیم که در آن زمان بیشترین نگاه تولید کنندگان به بازار صادرات بود و تنها عده ای که هوش مندی بیشتری داشتند، سعی می کردند با تولید محصولی که کیفیتی متفاوت - و بالاتر - داشت، بازار مصرفی داخلی را هم در دست داشته باشند. اما آن بامب ساعتی پیش گفته، چگونه متفجر شد؟

### جدول شماره ۱ - تعداد کارخانجات ماکارونی استان گیلان و ظرفیت تولید آنها

ظرفیت تولید (تن)	تأسیس	نام کارخانه
۱۲۰۰	۶۹/۱/۲۲	۱- خزرخوراک
۲۲۰۰	۷۱/۱۲/۲۵	۲- کماج ماکارون
۹۰۰	۷۲/۱/۱۸	۳- زرگون ماکارون
۲۵۰۰	۷۲/۱/۳۱	۴- هدیه شمال
۱۰۰۰	۷۲/۴/۲۶	۵- گیلان سایه
۲۵۰۰	۷۲/۹/۱	۶- صنایع غذایی مهتا
۴۲۰۰	۷۲/۱۱/۵	۷- مروارید جو
۱۰۰۰	۷۲/۱۱/۱۹	۸- گیلان ماکارون
۱۶۰۰	۷۳/۹/۲۴	۹- صدرما کارون
۱۰۰۰	۷۴/۴/۱۱	۱۰- خوشه طلایی
۳۰۰۰	۷۴/۶/۹	۱۱- نغمه
۵۰۰	۷۴/۹/۲۱	۱۲- تاب گیلان
۲۵۰۰	۷۵/۵/۲	۱۳- هدیه گیل
۲۶۰۰	۷۵/۵/۱۴	۱۴- بیتا گل
۸۰۰	۷۵/۷/۲۲	۱۵- گندمک گیلان
۳۵۰۰	۷۵/۸/۲۴	۱۶- سیرنگ گیلان
۱۰۰۰	۷۵/۹/۳	۱۷- پیوند
۱۰۰۰	۷۵/۱۱/۱۶	۱۸- شیرین بن گیلان
۱۷۰۰	۷۶/۵/۴	۱۹- کاس خزر
۹۰۰	۷۶/۹/۲	۲۰- طعام صحرا
۹۰۰	۷۶/۱۱/۱	۲۱- خنار ماکارون گیلان
۱۵۰۰	۷۷/۴/۶	۲۲- مینوش
	۷۸	۲۳- خرم ماکارون
		۲۴- خوشه ممتاز
	۷۹/۵/۲	۲۵- طلا ماکارون
	۷۹/۵/۵	۲۶- خوش خوراک تالی

ظرفیت تولید سالیانه کل واحدها: ۴۵۸۵۰ تن

### جدول شماره ۲ - مقایسه قیمت هر کیلوگرم آرد ماکارونی صادراتی در سال های گذشته

سال	بست هر کیلوگرم آرد در ۱۰۰۰	بست هر کیلوگرم ماکارونی در ۱۰۰۰
پیش از ۱۳۷۳	۸۰	-
۱۳۷۳	۲۸۰	۸۵۰
۱۳۷۴	۲۸۰	۱۱۲۰
۱۳۷۵	۴۶۰	۱۳۴۰
۱۳۷۶	۶۱۰	۱۴۵۰
۱۳۷۷	۸۳۰	۱۶۲۰
۱۳۷۸	۹۵۰	۱۷۸۰
۱۳۷۹	۱۱۵۰	-

یکت بازار به دست آمده از دست می رود در فروپاشی صنعت ماکارونی گیلان، عوامل داخلی و خارجی، هر دو سهم هستند. از عوامل خارجی باید به ورود کشورهای رقیب مثل ترکیه و ایتالیا به بازار کشورهای نو استقلال شمالی اشاره کرد. پس از چندی شرکت های آمریکایی هم راه این بازار را پیدا کردند. آمریکایی ها با انعقاد چند قرارداد، به احداث کارخانه هایی برای تولید آرد و ماکارونی در منطقه پرداختند و کنترل بازار را با تکیه بر سرمایه و مدیریت خود به دست گرفتند. در این بازار پر رقیب، تنها نقطه ی قوت ماکارونی ایران قیمت ارزان آن بود، ولی بالارفتن نسبی وضع معیشت در کشورهای مصرف کننده - که به توجه بیشتر آن ها به کیفیت محصول مصرفی می انجامید - این توان بالقوه را هم از ماکارونی ایرانی سلب کرد. تولید کننده های ایرانی به جای بالا بردن کیفیت ماکارونی، سعی می کردند با ارزان تر کردن محصول خود به رقابت ادامه دهند. در همین استان کارخانه ای را می شناسیم که تمام ضایعات ماکارونی را که در شرایط عسادی به مرغداری ها، گاو داری ها و استخرهای پرورش ماهی فروخته می شود، آسیاب می کرد و با اضافه کردن آن به خمیر ماکارونی سعی داشت تا باز هم قیمت تمام شده را پایین تر بیاورد. تغییر ظاهری در کیفیت، از جمله افزودن رنگ به آرد مصرفی و بهبود بسته بندی کالا هم نتوانست ماکارونی ایران را که از نظر کیفیت بسیار پایین تر از محصولات خارجی بود، در بازار نگه دارد.

عوامل داخلی هم در این بحران بی تأثیر نبودند. عدم اطلاع کافی تولیدکننده ها از بازار صادرات موجب بروز مشکلات فراوانی می شد. بسیار بودند واسطه هایی که هزاران تن ماکارونی را به آن سوی مرزها می بردند و هرگز باز نمی گشتند و واحدهای تولیدی را با وام های سنگین تنها می گذاشتند. بحران کشف مافیای قاچاق آرد هم به این معضل اضافه شد؛ ماجرای که حتی چند از تولیدکننده های ماکارونی هم مستقیماً در آن گرفتار بودند. دیگر از آرد فراوان بنا قیمت پایین خبری نبود و این مسئله برای صادرکنندگان که نمی توانستند به تدریج بر قیمت کالاهای خود بیفزایند شرایط را غیر قابل تحمل می کرد.

به تدریج بحران شدیدتر شد. هزاران تن ماکارونی در سالن تولید کارخانه ها، انبار واسطه ها و حتی گمرک های انزلی و آستارا انباشته شده بود. عدم مطالعه و برنامه ریزی برای حل این معضل و عدم هم آهنگی در صادرات باعث بروز رقابت های منفی می شد. هر کارخانه ای می کوشید به هر شکل ممکن راهی برای ماندن پیدا کند و در این شرایط بود که نگاه هادویاره به بازار داخل برگشت.

از اوایل سال ۷۶ تیزرهای تلویزیونی تبلیغ ماکارونی به یک باره افزایش یافت. واحدهایی که هنوز ورشکست نشده بودند، می‌کوشیدند با بالا بردن نسبی کیفیت و تبلیغات فراوان، لاقط جایی در بازار مصرف داخلی داشته باشند، ولی این راه هم با موانعی تازه روبه رو شده بود. تغییر دوباره ی الگوی مصرف، اولین مانع بود. در سال‌های قبل ماکارونی حتی از برنج‌های وارداتی هم ارزان تر بود، ولی ورود هزاران تن برنج پاکستانی با قیمت ۲۵۰ تومان برای هر کیلو، در مقایسه با ماکارونی‌های داخلی که به کیلویی ۵۹۰ تومان رسیده بود، مصرف حتی روزی دو وعده برنج را هم برای مردم با صرفه‌تر می‌کرد؛ چیزی که پیش‌تر سابقه نداشت.

ظهور کارخانه‌های پیشرفته‌ای مثل تک ماکارون و مانا رامی توان تیر خلاصی به پیکر نیمه جان اکثر کارخانه‌های استان دانست. روش تولید در واحدهای تولیدی گیلان مطابق روش صد سال پیش اروپاست، ولی سیستم‌های تمام اتوماتیک این دوکارخانه، مجهز به فن آوری روز اروپا هستند. گذشته از کیفیت بسیار بالاتر، تک ماکارون قادر است روزانه تا ۷۰ تن ماکارونی بسته بندی شده تولید کند، در حالی که در یک کارخانه‌ی سنتی در بهترین شرایط، این مقدار از ۲۵۰ تن تجاوز نمی‌کند. در حال حاضر از ۲۶ واحد تولیدی استان که ظرف ده سال اخیر تأسیس شده بودند، ۸ واحد کاملاً

تعطیل هستند و بقیه نیز تولید اندکی دارند و اغلب اوقات سال در خاموشی به سر می‌برند. تنها یکی دو واحد که از همان ابتدا با ظرفیت بسیار پایین و فقط به امید بازار داخلی استان شروع به کار کرده بودند، در همان حد نخست به کار خود ادامه می‌دهند. چند واحدی هم که هنوز به کار صادرات می‌پردازند، فعالیت ناچیزی دارند.

شاید این شکست، بیش از همه ریشه‌ی فرهنگی داشته باشد. فرهنگی که در آن کسی اجازه‌ی نو آوری ندارد، همه‌گرفتار تقلید و تکرارند و مشاوره‌ی لازم و بی‌بها است.

نیاز به وجود یک کانون مشاوره‌ی مهندسی در استان کاملاً احساس می‌شود. سه سال است که انجمن مسئولین فنی کارخانجات صنایع غذایی استان متولد شده، ولی هنوز به رسمیت شناخته نشده است. این انجمن در کنار کارهای صنفی می‌تواند با ایجاد یک کانون مشاوره‌ی صنایع غذایی، در تأسیس و ادامه‌ی کار کارخانجات استان، راهنمایی خوبی برای سرمایه‌گذاران باشد. در حال حاضر سرمایه‌گذاران گیلانی که عموماً از بازاریان سنتی هستند بدون دانش صنعتی کافی، تنها با سرمایه‌ای اندک و چشم‌داشت به وام و تسهیلات دولتی، شروع به راه‌اندازی واحدهای تکراری و فاقد توجه اقتصادی می‌کنند. کارشناسان صنایع غذایی اداره کل صنایع، در مراحل آخر (صندوق پروانه‌ی بهره

برداري) سعی می‌کنند تا از دادن پروانه به صنایع اشباع و فاقد توجیه جلوگیری کنند، اما مجاب کردن سرمایه‌گذاران در این مرحله ممکن نیست. متأسفانه روشن نیست پروانه‌ی تأسیس اینگونه واحدهای تکراری هم بر چه اساسی صادر می‌شود.

ابعاد مختلف سقوط صنعت ماکارونی گیلان از این گزارش فراتر می‌رود. در بُعد اشتغال، بحران با بی‌کاری حداقل ۳۰ کارگر در هر واحد تولیدی، آغاز می‌شود و در ۲۶ واحد تولیدی، ۸۰۰ کارگر که ۸۰۰ خانوار گیلانی را سرپرستی می‌کنند، به جمع بی‌کاران استان افزوده می‌شوند.

مشابه این بحران در انتظار صنایع دیگر استان است، به ویژه صنعت کلوچه و نیز غلات حجیم شده (پفک). اگر در کنار بالا رفتن کمیت واحدهای تولیدی به کیفیت محصولات نیز بیاندیشیم، دیگر مجبور نمی‌شویم بازاری را - که به هزار زحمت به دست می‌آید - به راحتی از دست دهیم. وزارت صنایع، وزارت بهداشت (و اداره‌ی نظارت بر مواد غذایی) مسئول ملزم کردن کارخانجات غذایی استان به بهبود کیفیت هستند. در غیر این صورت استانی با این همه منابع غنی کشاورزی و توان بالقوه در صنایع تبدیلی و غذایی، همین‌گونه در جای خود ساکن خواهد ماند و مثل مرداب انزلی بی‌استفاده و بی‌امید رها خواهد شد.

## درگذشت بانو ربیعی

### از خدمتگزاران فرهنگ رودسر

بانو ربیعی یکی از فرهنگیان فعال، سخت‌کوش و مورد وثوق قاطبه مردم رودسر، اسفند ماه گذشته بعد از یک عمر تلاش فرهنگی دارفانی را وداع گفت و راهالی فرهنگدوست شهرستان رودسر را در سوگ خود عزادار کرد. او با انتخاب عده‌ای از زنده‌ترین دیران شهر اقدام به تأسیس مجموعه آموزشی فرهنگی فضیلت کرد که با مساعی شخص وی و گروه همکاریانش بزودی در زمره یکی از بهترین مجموعه‌های غیر انتفاعی شهرستان رودسر و منطقه در آمد.

بانو ربیعی همان قدر که در اجرای مدیریت مجموعه خود زنی مدبر، مشورت‌جو و تحلیل‌گر بود و توانست در تربیت و آموزش دانش‌آموزان اعتماد عمومی والدین را جلب کند، در محیط خانه و خانواده نیز زنی موفق و مادری نمونه بود و حاصل زحماتش تربیت دو پزشک و یک مهندس است که حالیه چون مادرشان منشأ خدماتی در جامعه هستند. در مراسم تشییع، تدفین و ترحیم این بانوی فرهنگی و خدمتگزار، مردم شهر، بویژه زنان و فرهنگیان، شرکت گسترده‌ای داشتند. روانش شاد.

رودسر - ابراهیم حساس

گیله‌وا/شماره ۶۱ / صفحه ۸

### درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک‌ساله)

لطفاً این فرم یا فرمکی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت - صندوق پستی ۴۱۷۴ - ۴۱۶۲۵) ارسال نمایید.

● داخل کشور ۳۰۰۰ تومان ● اروپا ۶۰۰۰ تومان ● آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۷۰۰۰ تومان ● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه ۵۰۰۰ تومان

نام خانوادگی .....  
 سن .....  
 نشانی: شهر ..... خیابان .....  
 کوچه ..... شماره ..... کدپستی ..... تلفن .....  
 (از شماره ..... فرستاده شود)

# گیله‌وا

یک دوره کامل هشت ساله ۱۷۵۰۰ تومان

دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا

بهترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی



# گیلکی در حال تغییر یا نابودی

## بررسی زبانشناختی عوامل مؤثر در تغییر زبان

محمدرضا فلاحتی

کارشناس ارشد زبان‌شناسی

زبان را از گروهی به گروهی دیگر در جامعه توضیح می‌دهد. هادسون (۴۱: ۱۹۸۰) در تعریف این نظریه می‌نویسد: "تغییرات زبانی از مرکز تأثیر به اطراف گسترش می‌یابند، درست مانند موجی که پس از پرتاب سنگی در یک استخر ایجاد گردد". هلمز (ص ۲۱۸) از سن، جایگاه اجتماعی، جنسیت و منطقه‌ای که سخنور در آن زندگی می‌کند، به عنوان عواملی یاد می‌کند که بر مسیر و شدت تغییر مؤثرند.

### ۲-۲ سبک به سبک

هلمز (ص ۲۲۰) در تعریف این روش می‌نویسد: "در این شیوه، تغییر زبانی ابتدا در گفتار یک فرد و از سبکی به سبک دیگر (مثلاً از گفتار رسمی به گفتار غیر رسمی) و سپس از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد و پس از آنکه تغییر مورد نظر در تمامی اعضای یک گروه گسترش یافت، به گروه‌های دیگر جامعه انتقال می‌یابد."

### ۳-۲ واژه به واژه

به نظر می‌رسد تغییرات زبانی نه تنها از طریق

سرانجام مرگ زبان را سبب خواهد گردید. تعداد مقالاتی که در زمینه تغییر و از دست رفتن زبانهای دنیا نوشته شده‌اند قابل توجه است. یار محمدی (۱۳۷۴) طی مقاله‌ای مفصل به بیان مشکل و چاره جویی در این زمینه می‌پردازد. اهمیت زبانها و گویشهای دنیا تا آنجاست که حتی در مورد زبانی منفرد چون گیلکی نیز مقاله، رساله و کتابهای بسیاری نوشته شده است (فلاحتی ۱۳۷۹؛ لیموده‌ی ۱۳۷۱؛ عبیدی و لمسی ۱۳۷۶؛ عبدلی ۱۳۷۶؛ طباطبایی ۱۳۶۶؛ محمدی زاده ۱۳۷۵) با این همه تا آنجا که محقق اطلاع دارد مقاله‌ای که پدیده تغییر زبانی را در گیلکی امروز در یک قالب تئوریک و به گونه‌ای نظام‌مند و علمی بررسی کرده باشد به چاپ نرسیده است. در زیر نگاهی کوتاه خواهیم داشت به سه مورد از معروفترین شیوه‌های گسترش تغییر زبان.

### ۲ - شیوه‌های گسترش تغییر زبان

#### ۱- ۲ گروه به گروه

نظریه موجی یکی از معروفترین نظریه‌های تغییر زبان است که چگونگی گسترش تغییرات

در این مقاله ابتدا آراء هلمز (۱۹۹۲) را در خصوص تغییر زبان و عوامل مؤثر در بروز این پدیده بر خواهیم شمرد. سپس هر مورد را در ارتباط با گیلکی بحث خواهیم کرد و سرانجام راهکارهایی را برای حفظ و بهبود وضع گیلکی ارائه خواهیم نمود.

### ۱ - مقدمه

تغییر، ذات زبان است. تمام گیاهان، حیوانات و هر چه که در پیرامون خود شاهد هستیم پیوسته در حال تغییراند. روزانه تعداد زیادی از سلولهای بدن ما می‌میرند و جای خود را به سلولهای تازه می‌دهند. با این همه سلولهای جدید همان کاری را انجام می‌دهند که سلولهای قبلی انجام می‌داده‌اند. سلولهای جدید نه تنها باعث مرگ بدن نمی‌شوند، که برای ادامه حیات بدن کاملاً ضروری اند. این نوع تغییر، تغییری کاملاً عادی و طبیعی به حساب می‌آید، چه هدف آن ادامه بقای بدن می‌باشد. در زبان نیز تغییری که باعث ادامه حیات زبان و کارآیی بیشتر آن گردد کاملاً عادی و طبیعی به حساب می‌آید و فقدان آن زوال و

فرد و سبک، که از واژه‌های به واژه دیگر نیز انتقال می‌یابند. هلمز (ص ۲۲۲) این مورد را اصطلاحاً "تغییر واژگانی" می‌نامد. بر اساس این نظریه، وقتی تغییری در زبان آغاز می‌گردد، تمامی واژه‌هایی که بالقوه تحت تأثیر آن تغییر قرار می‌گیرند، بطور همزمان تغییر نمی‌یابند. گسترش تغییر مستلزم صرف زمان است. حتی تغییر واژه‌های به واژه دیگر نیز به زمان نیاز دارد. مثلاً نمی‌توان تصور کرد که واژه "خواهر" که در فارسی باستان به صورت خ-وا- هر تلفظ می‌شد، یکشبه به خا- هر (تلفظ امروزی واژه "خواهر") تبدیل شده باشد.

### ۳- انواع تغییر

بطور کلی تغییر را به دو گونه تقسیم می‌کنند: تغییر دارای اعتبار اجتماعی و تغییر محلی. در تغییر دارای اعتبار اجتماعی، معمولاً نقطه شروع تغییر، رأس هرم جامعه گفتاری (طبقات بالای جامعه) خواهد بود. یعنی تغییر ابتدا در رسمی‌ترین سبک زبانی طبقات بالای جامعه ظاهر گردیده، به سمت سبکهای زبانی پایین‌تر که به طبقات پایین‌تر جامعه تعلق دارند گسترش می‌یابد. مثلاً از طریق افراد تحصیل کرده و دارای مقام اجتماعی پخش شده، توسط جامعه زبانی بکار برده می‌شود. بر عکس، تغییر محلی تغییری است که از سبکهای پایین‌تر (که مربوط به طبقات پایین جامعه‌اند) آغاز می‌گردد. در این مورد اگر تغییر غیر معیار باشد گسترش آن نیازمند زمانی طولانی خواهد بود و ممکن است اعضای طبقات بالای جامعه هرگز آن را نپذیرند.

### ۴- دلایل تغییر زبان

#### ۱- جایگاه اجتماعی و تغییر زبان

یکی از عوامل مؤثر در ایجاد تغییرات زبانی و گسترش آن در جامعه، طبقات بالای اجتماعی است، بدین ترتیب که اعضای این گروهها تغییراتی را که ریشه آنها در جوامع همسایه است، وارد جامعه زبانی خود می‌کنند. البته این پدیده در صورتی اتفاق می‌افتد که جوامع همسایه دارای اعتبار اجتماعی بیشتری باشند.

#### ۲- جنسیت و تغییر زبان

تفاوت زبانی بین زن و مرد عامل مهم دیگری است که می‌تواند باعث تغییر زبان گردد و هلمز (۱۹۹۲) و لیکاف (۱۹۷۵) براین باورند که تغییرات اعمال شده توسط زنان، زبان را به سمت گونه‌ها و صورتهای رسمی‌تر و دارای اعتبار بیشتر سوق می‌دهد، در حالی که حاصل تغییرات اعمال

گیله‌وا/ شماره ۶۱ / صفحه ۱۰

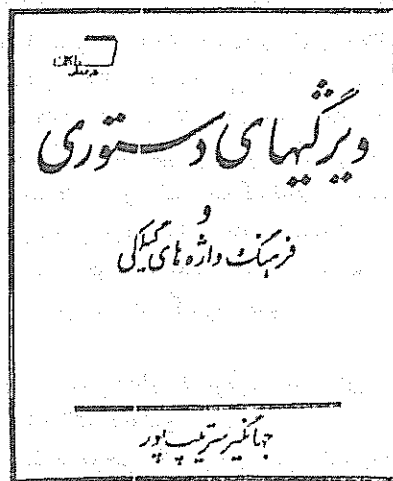
█ گیلکی نیز مانند هر زبان دیگری در حال تغییر و تحول است. در واقع تغییر و تحول نه تنها اجتناب‌ناپذیر، که برای ادامه حیات زبان ضروری است

█ باید در درجه اول روی طبقات بالای جامعه گیلک زبان کار کرد، چرا که تغییری که از سوی این طبقات وارد زبان و جامعه می‌گردد، راحت‌تر به کل طبقات جامعه گسترش می‌یابد.

█ باید از طریق رسانه‌های ارتباط جمعی نگرش مثبت نسبت به گیلکی را در مردم پدید آوریم. بازیگران سینما و گویندگان رادیو و تلویزیون در این مورد می‌توانند نقش مهمی ایفا نمایند.

█ مفید خواهد بود اگر محققان در مورد گیلکی به تجزیه و تحلیل حوزه‌ای بپردازند، تا ببینیم از گیلکی در حوزه‌های مختلف تا چه میزان استفاده می‌گردد.

گیلکان منتشر کرده است:



قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور در ازای ارسال ۱۳۵۰ تومان تمبر با پست سفارشی

شده توسط مردان، پیدایش گونه‌ها و صورتهای محلی و غیر رسمی است.

### ۳-۲- برخورد و تغییر زبان

برخورد زبانی عامل مهم دیگری است که گسترش تغییر را سبب می‌گردد. تغییرات زبانی در جوامعی که ارتباط آنها با سایر نقاط دنیا محدود است، بسیار کند صورت می‌گیرد. در دنیا جوامعی وجود دارند که به خاطر جدایی از سایر جوامع، زبان خود را حفظ کرده‌اند و زبان در آنها کمترین تغییرات بیرونی را پذیرفته است. هلمز (ص ۲۳۵) به زبان ایسلندی اشاره می‌کند که از قرن سیزده تا کنون تغییرات نسبتاً کمی را شاهد بوده، در حالی که انگلیسی طی همین دوره شاهد تغییر و تحولات فراوانی بوده است. اما در اینجا یک سوال مطرح می‌گردد و آن اینکه برای ایجاد تغییر، چه نوع برخورد زبانی لازم است؟ برخورد فرد به فرد بین شنونده و فرد حامل تغییر یا برخورد از طریق وسایل ارتباط جمعی، به ویژه تلویزیون؟ هلمز (ص ۲۳۶) در این خصوص سه دیدگاه را به شرح زیر بیان می‌کند:

«گروهی بر این باورند که برخورد با یک تلفظ یا واژه جدید از طریق تلویزیون برای ایجاد تغییر در سطح جامعه کافی است. گروهی دیگر برخورد فرد به فرد را برای ایجاد تغییر زبانی ضروری می‌دانند. و سرانجام گروه سوم تلفیقی از دو دیدگاه قبلی را برای ایجاد تغییر زبانی لازم می‌دانند.»

در دیدگاه اخیر اعتقاد بر این است که تلویزیون می‌تواند با ارائه صورتهای زبانی جدید، ذهن مردم را آماه سازد تا در صورت برخورد با یک صورت زبانی جدید، نسبت به پذیرش آن از خود رغبت بیشتری نشان دهند. از سه دیدگاه فوق، دیدگاه سوم معقول‌تر به نظر می‌رسد، چرا که مثلاً بازیگران سینما و هنرپیشه‌ها به خاطر محبوبیتی که بین مردم دارند می‌توانند گرایش مثبت نسبت به واژه‌های جدید و تغییرات زبانی را در مردم پدید آورند، با این همه به نظر می‌رسد، ظهور تغییر واقعی در گفتار مردم مستلزم برخورد کلامی بین افراد باشد.

### ۵- بحث

در این بخش از مقاله براساس آنچه تا کنون ذکر کرده‌ایم، به بررسی پدیده گسترش تغییر زبان در گیلکی خواهیم پرداخت. گیلکی نیز مانند هر زبان دیگری در حال تغییر و تحول است. در واقع تغییر و تحول نه تنها اجتناب‌ناپذیر، که برای ادامه حیات زبان ضروری



است و خواه ناخواه اتفاق می افتد. بنابراین کاری که باید صورت بگیرد این نیست که جلوی تغییر زبان گرفته شود، چنین کاری محال و نسنجیده است. کاری که باید انجام دهیم این است که با ارائه سیاستهای مناسب زمینه را برای گسترش تغییرات عادی و طبیعی زبان فراهم آوریم، چرا که این نوع تغییرات باعث غنا و افزایش کارآیی زبان خواهند شد. این هدف، هر چند هدفی ارزشمند می باشد، دستیابی به آن آسان نیست و نیازمند تلاشهای فراوان است و حمایتهای اقتصادی و مهمتر از آن سیاسی و فرهنگی را می طلبد.

در بخش ۱-۴ این تحقیق دیدیم که طبقات بالای جامعه در ایجاد تغییر زبانی مؤثرند. بنابراین باید در درجه اول روی طبقات بالای جامعه گیلک زبان کار کرد، چرا که تغییری که از سوی این طبقات وارد زبان و جامعه می گردد، راحت تر به کل طبقات جامعه گسترش می یابد.

در بخش ۳-۴ تأثیر وسایل ارتباط جمعی و برخورد زبانی مورد بررسی قرار گرفت. حقیقت این است که از برنامه های تلویزیونی استان که با زبان محلی بخش می گردند، می توان در جهت غنای زبان فارسی و گسترش تغییرات طبیعی زبان استفاده نمود.

بازیگران سینما به عنوان یک الگوی اجتماعی و فرهنگی در شکل گیری تغییرات زبان مؤثرند. بنابراین دقت نظر در عملکرد این قشر از جامعه بسیار مفید خواهد بود. ضمناً در اینگونه امور تعصب نیز نباید به خرج داد. مثلاً چنانچه در رادیو و تلویزیون از لغات و تمایز مهجور به بهانه زنده نگاه داشتن گیلکی استفاده گردد، نه تنها اثر مثبتی بر جای نخواهد گذاشت، که سخنوران را به بی توجهی به زیانشان راغب تر نیز خواهد نمود.

در قسمت ۳-۴ همچنین زبان ایسلندی را به عنوان یک نمونه مورد بررسی قرار دادیم. ایسلند هر چند از جزایر مختلفی مرکب است و ساکنان آن از نظر جغرافیایی از هم جدا هستند، بین جوامع آن روابط و پیوندهای فرهنگی و سیاسی بسیار قوی وجود دارد. ضمناً هر ساله نشست هایی نیز در این کشور برگزار می گردد و مردم برای دوستی و خویشاوندی ارزش زیادی قائل اند. در مورد گیلکی نیز باید به فکر این نوع پیوندهای فرهنگی و سیاسی باشیم. برگزاری نشستهایی که به طور منظم در این زمینه صورت گیرد، از ارزش فراوانی برخوردار است. متأسفانه تاکنون نتوانسته ایم از امکانات به شکلی درست استفاده کنیم. مثلاً کلان و کیپ (۱۹۹۶) با استخراج اطلاعات زبانی از سرشماری سراسری، به بررسی شتاب و تغییر زبان در جامعه استرالیا پرداختند. در

ایران اطلاعات سرشماری نفوس و مسکن مورد استفاده محققان رشته های گوناگون قرار می گیرد و به نظر می رسد وارد کردن یک سؤال اضافی در مورد زبان انتظار زیادی نباشد. این امر به ما این امکان را خواهد داد تا با مقایسه اطلاعات دو سرشماری متوالی تعیین کنیم در حوزه های مختلف چقدر از گیلانها از گیلکی به فارسی تغییر زبان داده اند. در پایان توجه به راهکارهای زیر حائز اهمیت است:

۱- امروزه در تجزیه و تحلیل حوزه های، خانه مهمترین حوزه برای حفظ زبان به حساب می آید. لویس (۱۹۹۵) خانه را اصلی ترین حوزه ای می داند که از طریق آن زبان به نسلهای بعد انتقال می یابد. بنابراین باید کار فرهنگی را از محیط خانه آغاز کنیم و این تنها در صورتی میسر است که از پیش راهکارهایی نظام مند را اتخاذ کرده باشیم که مورد حمایت دولت نیز باشد.

۲- لازم است نشستهایی به طور منظم و با حضور محققان و پژوهشگران گیلانی برگزار گردد، تا ضمن ارائه اصول و چارچوبی نظام مند، در این زمینه سیاستهای مناسب را اتخاذ نموده، در جهت گسترش آن در جامعه اقدام نمایند.

۳- باید از طریق رسانه های ارتباط جمعی نگرش مثبت نسبت به گیلکی را در مردم پدید آوریم. بازیگران سینما و گویندگان رادیو و تلویزیون در این مورد می توانند نقش مهمی ایفا نمایند.

۴- باید افراد طبقات بالای جامعه را با اهمیت حفظ زبان آشنا نماییم به گونه ای که راهکارهای حفظ زبان از نظر آنها یک ارزش به حساب آید.

۵- تحکیم و تقویت پیوندهای فرهنگی و

سیاسی بین قشرهای مختلف جامعه (در مقابل اقوام و جوامع بیگانه) عامل مهم دیگری است که می تواند در حفظ و تقویت گیلکی مؤثر باشد.

۶- مفید خواهد بود اگر محققان در مورد گیلکی به تجزیه و تحلیل حوزه های پردازند، تا ببینیم از گیلکی در حوزه های مختلف تا چه میزان استفاده می گردد و وضعیت فعلی این زبان چگونه است.

۷- وارد کردن سؤالی در خصوص تغییر زبان در سرشماریهای نفوس و مسکن استان نیز بسیار مفید خواهد بود.

#### کتابنامه فارسی

۱- حقیری لیمودهی، مصطفی (۱۳۷۱)، بررسی گروه اسمی و گروه فعلی در گویش گیلکی صومعه سرا، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبائی.

۲- طباطبائی، میراحمد (۱۳۷۴)، "گویش گیلکی". کتاب گیلان. جلد دوم، تهران: گروه پژوهشگران ایران.

۳- عبدلی، شاهین (۱۳۷۶)، "حرف اضافه در گیلکی". گیله وا. شماره ۴۲-۴۳.

۴- عبدلی رلسی، مجید (۱۳۷۶)، پیوند گویش گیلکی با زبانهای باستانی ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

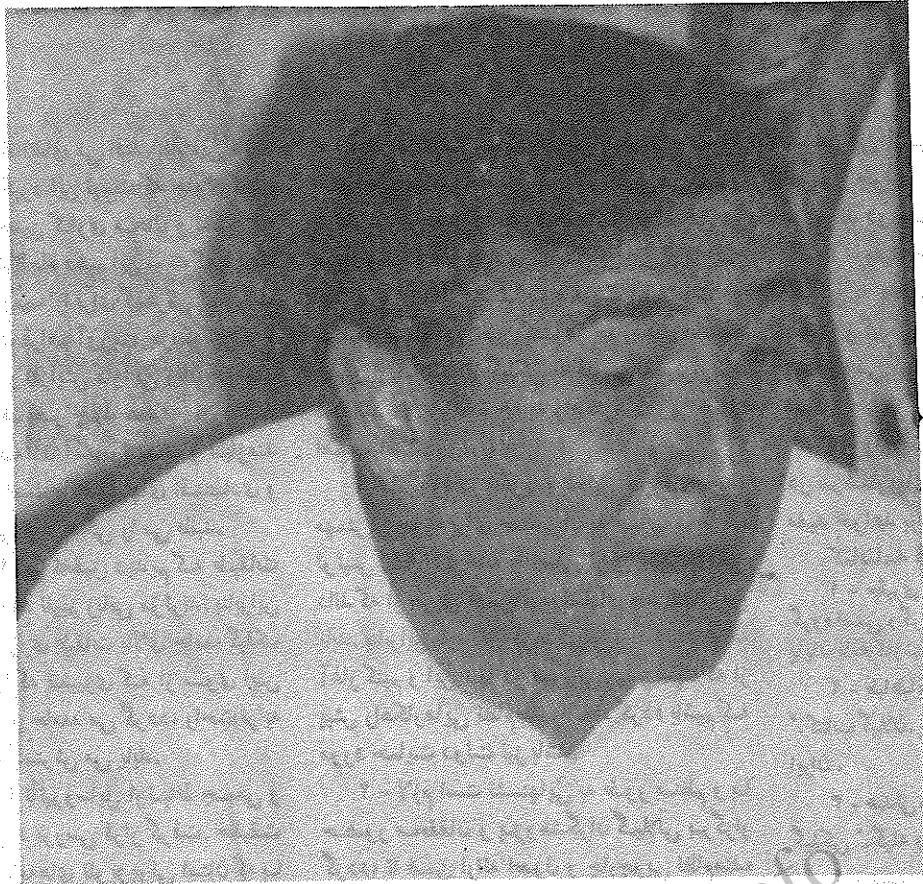
۵- فلاحی، محمد رضا (۱۳۷۹)، بررسی تفاوتهای موجود در کاربرد حروف اضافه در گیلکی فومن ورشت. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

۶- محمدی زاده، کورش (۱۳۷۵)، توصیف گویش گیلکی ماسوله. پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شیراز.

۷- یارمحمدی، لطف الله (۱۳۷۴)، "زوال زبانها و لهجه ها". نامه فرهنگستان علوم، سال دوم، شماره دوم.

#### References

- 1- Clyne, M. & Kipp, S. (1996). "Language Maintenance and Language Shift: Community Languages in Australia." <http://elecpress.monash.edu.au/pnp/pnpv5n4/clyne.htm>.
- 2- Holmes, J. (1992). *An Introduction to Sociolinguistics*. London: Longman group UK Limited.
- 3- Hudson, R. A. (1980). *Sociolinguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- 4- Lakoff, R. (1975). *Language and Women's Place*. New York: Harper and Row.
- 5- Lewis, P. (1995). "Measuring K'iche' (Mayan) Language Maintenance: A Comprehensive Methodology." <http://www.sil.org/silewp/1996/001/SILEWP1996-001.html>.



## جامعه گیلان، جامعه باز است

پای صحبت پروفیسور کریستیان برومبِرژِه، مردم شناس فرانسوی  
مؤلف دو کتاب و دهها مقاله درباره گیلان

بهجت جنگل از نظر مردم شناسی به زبان های فرانسه و انگلیسی نوشته اند که هنوز به فارسی ترجمه نشده است.

پروفیسور برومبِرژِه که ۵۵ ساله است بسیار شوخ، شاداب و پرتحرک است و به اقتضای رشته تخصصی خود، همیشه سعی دارد با هر طبقه و صنف و جنس و سن از مردم نزدیک شود. وی به زبان فارسی تسلط دارد و با زبان گیلکی نیز آشناست.

او یک نفر پروانسالی و از اهالی جنوب فرانسه در استان پروانسال است که مردم آن در ترکیب قومی جامعه فرانسوی ویژگی های نمایان دارند، از این رو در مورد جامعه گیلان نیز که در وضعیتی مشابه در ترکیب قومی ایران دارای خصوصیات بارزی است، بویژه از نظر مقایسه ای، دیدگاه های جالب و باریک و صریح و روشنی دارد که بخشی از آن ها در این مصاحبه منعکس شده است.

دکتر برومبِرژِه فروردین ماه ۷۹ برای تکمیل تحقیق وسیع و جامع خود تحت عنوان «زندگی روزمره مردم دشت گیلان» به گیلان سفر کرد. گیله واکه به گفته خود وی به اقتضای طرح مسایل مردم شناسی گیلان از منابع و مآخذ مورد استفاده و استناد ایشان است از این فرصت استفاده کرد و ساعاتی پیش از ایراد سخنرانی ایشان در دانشگاه گیلان با او مصاحبه مفصلی بویژه از نظر مردم شناسی ترتیب داد که بخش عمده ای از آن را در این جا می خوانید.

همراهی دوست گیلان پژوه و همیشه همیا، آقای کیوان محمدی، معاونت محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان نیز در این مصاحبه شایان تقدیر است.

ج. پ. ج.

پروفیسور کریستیان برومبِرژِه Christian Bromberger استاد رشته مردم شناسی دانشگاه دولتی «آکسان دو پروانس» فرانسه، تحقیقات گسترده ای در گیلان پژوهی دارد. اگر چه اطلاعات وی در زمینه تاریخ، جغرافیا و اصولاً سرزمین و مردم گیلان وسیع است اما به اقتضای رشته علمی و تخصصی وی، بیشترین تحقیقات او روی مسایل مردم شناسی گیلان متمرکز است.

وی جزو «گروه تحقیق نقشه برداری مردم شناسی ایران» وابسته به «مرکز ملی تحقیقات علمی» فرانسه در سال های ۱۳۵۱، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ بود که در گیلان مشغول کار بوده اند. با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، برومبِرژِه به کشورش برگشت، اما از سال ۱۳۷۱ تا کنون برای تکمیل تحقیقات خود به دفعات به ایران و گیلان سفر کرده است و هربار به مناسبتی در دانشگاه گیلان به ایراد سخنرانی پرداخته است.

از وی تا کنون دو کتاب یکی به نام «گیلان و آذربایجان شرقی» با همکاری سه تن از مردم شناسان به زبان فرانسه در سال ۱۹۸۲ در پاریس چاپ شده که آقای مظفر امین فرشچیان در سال ۱۳۶۵ آن را به فارسی ترجمه و چاپ کرده اند. کتاب دیگر «مسکن و معماری در جامعه روستایی گیلان» (مطالعات مردم شناسی) - یاز به زبان فرانسه - نام دارد که آقای علاءالدین گوشه گیر آن را در سال ۱۳۷۰ به فارسی برگردانده و به چاپ رسانده اند.

علاوه بر این دو کتاب، دهها مقاله در زمینه های مختلف مردم شناسی درباره خصوصیات فرهنگی و قومی مردم گیلان، مسایل مربوط به نوغانداری، برنجکاری، خوراک و پوشاک گیلکان، ورزش های بومی نظیر ورزا جنگ، کشتی گیله مردی، لاقند بازی و حتی پژوهش های تاریخی بویژه



□ آقای پرومیرزه از شماتا کنون دو کتاب در ایران، درباره گیلان، منتشر شده است. یکی به تنهایی و مستقل با نام "میکن و معماری در جامعه روستایی گیلان" با ترجمه آقای علاء الدین گوشه گیر، و دیگری با همکاری آقای مارسل بازن با عنوان "گیلان و آذربایجان شرقی" که آقایان دکتر عسگری خانقاه و اصغر کریمی هم با شما همکاری داشته‌اند و آقای مظفر امین فرشچیان ترجمه کرده‌اند. آیا غیر از این دو کتاب، باز هم کتاب یا آثار دیگری درباره گیلان دارید که ترجمه نشده باشد؟

■ نه - آن چه دارم ترجمه نشده. من مقالاتی در زمینه ابریشم، بسترکاری، گاوبازی، خصوصیات فرهنگی گیلان، گرمی و سردی، خوراکی در گیلان و این قبیل مطالب زیاد دارم که به فرانسه یا انگلیسی هستند. در اسکولوبدی ایرانیکا که آقای احسان یارشاطر در آمریکا چاپ می‌کنند قسمتی از این مقالات آمده است. البته من در زمینه قیام جنگل و قهرمانان فرهنگی گیلان مثلاً از مرداوینج تا میرزا کوچک خان هم تحقیقاتی کرده‌ام.

□ همکاری شما با آقای بازن در تألیف کتاب "گیلان و آذربایجان شرقی" به چه صورت بود؟

■ من بیشتر در دشت گیلان و مناطق پست جلگه‌ای شهرستان تالش کار کردم و بازن در قسمت مرتفعات تالش و خلخال. من فقط یک بار به خلخال رفتم. بازن هم کمتر به دشت گیلان می‌آمد. ما هر دو فرانسوی بودیم. او از اهالی شمال فرانسه است و من جنوبی هستم. تازه ما در تهران با هم آشنا شدیم و چون هر دو در گیلان کار می‌کردیم، کم‌کم با هم همکاری کردیم. آن موقع، قبل از انقلاب ایران، مرکز تحقیقات علمی فرانسه برنامه‌های تدارک دیده بود که می‌خواست نقشه‌های مردم‌شناسی ایران را تهیه کنند. ما نقشه‌های مردم‌شناسی گیلان را تهیه کردیم. قرار شد در قسمت بویراحمد و بختیاری هم این کار بشود که بعد انقلاب شد.

□ تا آن جا که اطلاع داریم بعد از انقلاب شما چند بار به ایران و گیلان آمدید و هر بار فعالیت خود را در آستانه اشرفیه بخصوص روستای لسکوکلایه متمرکز کردید. اصلاً چطور شد برای تحقیقات

□ بطور کلی اجتماع گیلان جامعه بازی است. برای این که با بین الملل ارتباط و نزدیکی داشته است. با روسیه، با کشورهای قفقاز و...

□ وقتی یک تمدن از میان می‌رود مردم خیلی تأسف می‌خورند از چیزی که از دست دادند و دوباره به آن تمایل نشان می‌دهند

□ گیلان هنوز در مرحله‌ای است که دارد ارزش‌های سنتی خود را از میان می‌برد، اما اندک اندک در برخی طبقات دارند به خودشان بر می‌گردند. شما الان در مرکز استان خود، یک خانه روستائی ساخته‌اید.

□ برای مردم سخت است از آپارتمان بیرون بیایند بروند توی این خانه‌ها، معلوم است که نمی‌روند. ولی اگر خانه سنتی بایخیچال و کولر و گاز باشد حتماً می‌روند. الان نروند، بعد می‌روند.



مردم‌شناسی خود گیلان به ویژه آستانه اشرفیه، آنهم روستای لسکوکلایه را انتخاب کردید؟

■ ها، چطور شد انتخاب کردم؟ من اول بار که ایران آمدم حدود ۲۷ سال قبل بود. دیدم که همه مردم شناسان فقط به ایلات نشین‌ها توجه دارند و به جوامع روستایی چندان توجهی ندارند و اگر هم دارند بیشتر روستاهای "عراق" (غیر از گیلان و مازندران) را مورد مطالعه قرار می‌دهند. من تز آقای سیروس سهامی را خوانده بودم. ایشان خیلی برای کارشان زحمت کشیدند. برای گردش رفتم گیلان. از گیلان بخاطر تمدن ضد خشک آن خوشم آمد و گفتم آن جا کار مردم‌شناسی بکنم بهتر است. خوب انقلاب که شد ما از ایران رفتیم.

بعد از چند سال من خواستم کارم را شروع کنم مشکل ویزا پیش آمد. تا این که در سال ۱۳۶۲ به ایران آمدم. چون قبلاً در رشت و آستانه اشرفیه آشنا داشتم و مخصوصاً دلم می‌خواست در گیلان کار کنم، به گیلان آمدم. مردد بودم چه می‌شود. آیا اذیت می‌کنند؟ مشکل ایجاد می‌شود؟ چه؟ رفتم آستانه، مرکز دشت گیلان. گفتم یک تاکسی می‌گیرم توی شهر می‌گردم. یک تاکسی گرفتم و سوار شدم. خوشبختانه راننده که فکر نمی‌کرد خارجی هستم خودش سر صحبت را باز کرد و مسیروش را اعلام کرد و گفت من می‌روم لسکوکلایه شما کجا می‌روید؟ من گفتم من هم می‌روم لسکوکلایه. بعد در طول راه با هم آشنا شدیم. این طوری بود که من سر از لسکوکلایه در آوردم. □ الان دارید روی چه موضوع یا موضوعات خاصی کار می‌کنید؟ از چه سالی کارتان را شروع کردید و فکر می‌کنید چه وقت تمامش خواهید کرد و از همکاری چه کسانی برخوردارید؟

■ خوب آن تصادف و آشنایی باعث شد که من پایگاه تحقیقات مردم‌شناسی خودم را در لسکوکلایه قرار دادم. از همان زمان شروع به کار کردم. چند ماه بعد به فرانسه رفتم و تا سال ۷۱ یا ۷۲ برگشتم. بعد که برگشتم چند ماه دیگر کار کردم و دوباره به فرانسه رفتم. الان می‌بینید دوباره برگشتم تا تحقیقات نیمه کاره‌ام را بکلی تمام کنم. این تحقیق من کتابی است درباره زندگی روزمره مردم در دشت گیلان در دو بخش دیروز و امروز (گذشته و حال) که البته خیلی کلی است و زندگی روزانه یک خانواده روستایی گیلانی ساکن دشت گیلان را از بام تا شام شرح می‌دهد و توصیف می‌کند.

□ مسئله ایجاد ارتباط با اهالی

و مشکل زبان را چگونه

حل کردید؟

■ من چون بیشتر کارم به مسئله فسولکلور، بسازی، خرافات، خورد و خوراک و پوشاک و زیارت و کار و این قبیل امور می‌گذرد با اهالی رابطه خوب دارم. خوب البته اول زیاد بلد نبودم ولی الان مثل خود آنها و شما بلدم. لغات گیلکی هم برای من آشناست و می‌فهمم ولی خوب بلد نیستم آن را بکار ببرم.

□ شما به عنوان

یک «مردم شناس» چه ویژگی‌های خاصی را در فرهنگ مردم گیلان می‌بینید؟ بویژه از دیدگاه یک «مردم شناس اروپایی و خارجی».

■ چند چیز خیلی مهم است. یکی نقش مردان و زنان که خیلی فرق می‌کند نسبت به مناطق خشک ایران (عراق). این جا معمولاً مردان و زنان به هم نزدیک ترند. تقسیم بندی فضای خانه، اندرون ندارد. خانه بسته نیست، باز است. از نظر فضا برای من خیلی جالب است که مردم این جا بالا را نگاه می‌کنند. خانه‌های قدیمی در روستا عمودی است. خانه‌ها "تلاز" دارند. خیلی‌ها دوست دارند بیلاق بروند خوب بیلاق نسبت به دشت بالا است. "لافند بازی" در ارتفاع انجام می‌گیرد. بالا رفتن از درخت همه جا وجود دارد. البته الان دیگر این طور نیست. دیگر مثل سابق عمودی نیست.

از نظر فرهنگی فکر می‌کنم تشکیلات اجتماعی نسبت به "عراق" خیلی فرق می‌کند. مالکیت در گیلان نرم‌تر از "عراق" بود. روابط شهر و روستا بیشتر و نزدیک‌تر بود. خوب فاصله رشت تا روستاها هم نزدیک‌تر است تا فاصله تهران از روستاها. فواصل اجتماعات در گیلان نزدیک هم است.

کشاورز گیلانی از نظر فرهنگ خیلی بالاتر از کشاورز عراقی است. در آن جا اغلب کشاورزان بی‌سواد بودند، این جا هم بی‌سواد بودند ولی دورنگر بودند و با جهان آشنایی داشتند. خوب برای این که اینجا ابریشم داشتند. با "لیون" فرانسه، با "میلان" ایتالیا، با یونان ارتباط داشتند.

■ گیله‌وا/شماره ۶۱ / صفحه ۱۴



گیاهی است: باقلافاطی، میرزا قاسمی و غیره. آشپزی ترش یعنی ترشی بر مژه‌های دیگر غالب است فستجون ترش است، سیر ترشی، زیتون پرورده، اوه [ همراه با خنده‌های پروفور ] خیلی چیزهای سبز و ترش. ماهی، شکار، پرنده، خوتکا همه ترش [ واقعاً عالی است ] و با سبزی‌های محلی. دلار = درار خوب از نظر پوشاک.

پوشاک گیلان باز است. منظور چی هست؟ منظور این است مردان و زنان حجاب ندارند، آن طور که در عراقات چادر هست. این شکل عمومی دارد. فرهنگ شده است. این شکل عمومی فرهنگی تقریباً به اروپا شبیه است. لباس‌ها زیباست، رنگی است، شاد

است. مثلاً چادر شب‌ها که زنان استفاده می‌کنند هم زیبا است هم رنگی است هم شاد است. مردان از چادر شب استفاده نمی‌کنند چون مردان بالا هستند ولی زنان در "بجار" خم می‌شوند و کار می‌کنند و چادر شب می‌بندند که از نظر طبیعت هم خوب است.

از نظر مسکن. استفاده از چوب که باز گیاه است. ایوان گاهی از دو طرف و سه طرف و دورتادور باز است با ستون‌های چوبی. اصلاً یک وقتی مسکن گیلان تمدن چوبی بود اما البته الان نه. جریان بادها، گرم‌ش، کوران در ساخت خانه‌ها خیلی با مهارت حساب می‌شد. خوب می‌بینید که بیشتر چیزها در گیلان باز است، فکر هم باز است. اندیشه مردم بازتر است.

یکی از چیزهایی که مخصوص گیلان است، بهداشت عمومی است. حمام مشترک و عمومی خیلی کم است. هر کس برای خودش نظافت دارد. بهداشتی ترند شاید بخاطر این که فضای شخصی بیشتر بود. مثلاً چاه در همه خانه‌ها بود، چشمه که در عراق مشترک است، در گیلان ندارند. اما رودخانه زیاد است. تمام وسایل زندگی را در حد خودکفایی داشتند.

مزرعه تنها، جاده، بل تنها. یعنی یک جاده فقط برای یک خانوار وجود داشت و بل چوبی که فقط محل عبور یک خانوار بود. این ریشه‌ها را باید در نظر داشت.

بطور کلی اجتماع گیلان جامعه بازی است. برای این که با بین الملل ارتباط و نزدیکی داشته است. با روسیه، با کشورهای قفقاز و...

یکی دیگر از ویژگی‌ها از نظر خوراک است. گیاه هم نقش عمده دارد. دو درخت بسیار مهم است یکی کیش (شمشاد) و یکی درخت آزاد که هر دو با امامزاده‌ها و کوه‌ها دیده می‌شود. خوب گیلان طبیعت خیلی مخصوصی دارد. باز یکی دیگر از ویژگی‌ها استفاده از مورغانه (= تخم مرغ) است. در زمینه چشم زدن، وقتی که تولید برنج خوب نیست، وقتی که مریض می‌شوند در هر مورد استفاده از "مورغانه" در خانواده به چشم می‌خورد. مخصوصاً در نوروز و پختن آن و بازی با آن و... خوب مرغ و اردک هم زیاد است. اغلب رودخانه‌های گیلان هم "مورغانه" پرند دارند. خلاصه در پیش بینی، خواب دیدن، دعا گری، فالگیری و... از تخم مرغ استفاده می‌کنند.

□ آقای دکتر این‌ها که گفتید خیلی کلی

بود، اگر می‌شود کمی این مسئله را روشن‌تر

مطرح کنید. مثال هایتان را طبقه بندی

کنید. شما الان هويت فرهنگي گيلان را از

نگاه مردم شناسي چگونه مي‌بينيد؟

■ خوب، آخر این مشکل است. خیلی مشکل است که همه چیز را یک باره بگویم. خلاصه بگویم در خوراک. گیلان یک آشپزی سبز و ترش دارد. یعنی چی؟ آشپزی سبز یعنی بیشتر غذاها



□ می‌گویند یک سری مشابهات میان فرهنگ معیشتی گیلان و جنوب فرانسه (مثلاً گرونوبل و منطقه پرووانسال شما) مشاهده می‌شود مثل ریسه کردن سیر و پیاز، آویزان کردن هندوانه و کدو بوسیله "گرک" [garak]، شباهت برخی وسایل آشپزخانه و... این امر تا چه حد صحت دارد؟ فکر می‌کنید دلیل تاریخی دارد یا تصادفی است؟

□ ها، بله. پیاز را ریسه می‌کنند، درست است. "گرک" و وسایل آشپزی تقریباً مشابه است. سیر در جنوب فرانسه زیاد می‌خورند. باقلا، سیروایج شما آشپزی سبز است. ولی ما بیشتر از اجاق استفاده می‌کنیم. مثل اینجا که "کله" [kala] دارید. آن جا روغن زیتون مصرف می‌کنند ولی اینجا غذا را در روغن زیاد سرخ می‌کنند. بله هندوانه و کدو و خریزه را آویزان می‌کنند، خیلی چیزها شبیه گیلان است منهای برنج، چون جنوب فرانسه برخلاف گیلان، برنج خیز نیست.

از نظر روانشناسی، خلق و خوی گیلانی‌ها نسبت به مناطق خشک ایران خیلی فرق می‌کند. خلق و خوی ما جنوب فرانسوی‌ها هم نسبت به شمال فرانسه خیلی فرق می‌کند. گیلان و پرووانسال از این نظر خیلی شبیه هم هستند. به این دلیل که هم‌مان نوازند، شیک هستند، از نظر سیاسی معمولاً آزادیخواه‌اند، مفرور هستند. در جنوب فرانسه مثلاً در ماسی از گذشته روابطی با کشورهای خارج مثل ایتالیا و اسپانیا و مراکش و آفریقای سیاه و امریکای جنوبی وجود داشت مثل گیلان که با روسیه و قفقاز ارتباط داشت. یک چیز دیگر هم وجود دارد که بین گیلان و پرووانسال خیلی شبیه است. برای هر دوی ما "جوک" درست می‌کنند. شاید یکی از دلایلی هم که مرا برای تحقیق در گیلان و ادداشت همین مسئله بود.

□ به نظر شما سیاحتی که از دویست سال قبل به این طرف از گیلان گذشتند چرا دربارہ گیلان تضاروت ضدو نقیض داشتند، مثلاً عده‌ای آن را بهشت برین و عده‌ای هم جهنم سبز قلمداد کردند؟ حتی سیاحت فرانسوی مثل شاردن، تاورینه، آندره ژوبر، دیپولا قوآو...

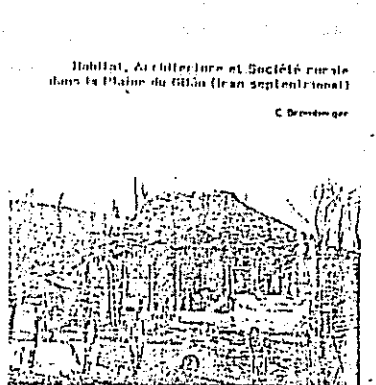
□ خوب بستگی داشت. اگر بهار می‌آمدند یک بهشت را می‌دیدند و اگر زمستان وارد می‌شدند یک جهنم را. یا بستگی داشت از چه کشوری آمده باشند. بعد وضعیت سیاسی هم تأثیر داشت. وقتی زمان نهضت جنگل می‌آمدند خوب

□ مردم دو پا دارند. یک پا در تجدد جهانی است یک پا در فرهنگ محلی.

□ الان پدر و مادرها با خودشان گیلکی ولی با فرزندانشان فارسی صحبت می‌کنند. بچه‌ها گیلکی را می‌فهمند ولی نمی‌توانند حرف بزنند پس دیگر حافظ آن نمی‌شوند.

□ از نظر فرهنگی و پیشینه تاریخی و روشنفکری شما قوی هستید. شما فرهنگ بین المللی را تجربه کرده و از سرگذرانده‌اید

البته برای انگلیسی‌ها یک جهنم بود. پس به آب و هوا، سیاست و طبیعت کشور جهانگرد بستگی داشت. اگر سیاح از یک کشور استعماری بود مطمئناً روی مردم تأثیر منفی داشت و آن‌ها را وادار به واکنش منفی می‌کرد و او هم این رفتار را در کتابش به بدی یاد می‌کرد.



36  
Etablissement humain et environnement, patrimoine culturel UNESCO

□ آتسای بیرومیرزه شما راجع به معماری گیلان تحقیق گسترده‌ای کردید. یک سؤال داشتم. معماری ادارات قدیمی رشت مثل شهرداری، پستخانه، استانداری سابق و امثال آن و برخی خانه‌ها و عمارات فتودالی و آریایی برگرفته از نوعی معماری رایج در روسیه بود. اما معماری خانه‌های روستایی و عادی شهرها و روستاها، معماری خاص خود منطقه بود. میان این خانه‌های روستایی هم خانه‌های دو تا سه طبقه مرتفع یا پام چهار کله دیده می‌شود که ظاهراً میان آسمان و زمین معلق است و اقتضای آب و هوا و وجود رودخانه‌های دشت گیلان موجب آن است. از این نمونه خانه‌ها آیا جاهای دیگر هم مشاهده کرده‌اید؟

□ الان خانه‌هایی که می‌سازند یک طبقه یا دو طبقه با بلوک و حلب و فلز است. البته آن شکل معماری خانه‌های روستایی در گیلان که منتظر شماست شبیه اوکراین و رومانی و بلغارستان و صوفیه است بایوان و تالار و سقف گالیپوش. تا رومانی و یوگسلاوی این طوری است حتی تا جنوب روسیه. در فرانسه هم این شکل معماری را داشتیم که بعد از بین رفت. ولی الان همه جا در فرانسه یک دستور شده که جلوی ساخت و ساز بی‌زمانه را بگیرند. اول باید نقشه خانه را به واحد معماری شهرداری نشان داد. نوع سقف آن تعیین می‌شود که با چه جنسی باشد و با چه نقش سنتی ساخته شود. خوب البته از طرف دیگر هم مردم می‌خواهند نیاز خود را برطرف کنند و همه چیز را ارزان تمام کنند. پس بستگی دارد به احساسات و توان مالی مردم که چطور از سفال استفاده بکنند یا نکنند.

من فکر می‌کنم در ۳۰ سال آینده مردم گیلان خیلی گیلان دوست بشوند و بخواهند دوباره در این خانه‌های سنتی زندگی کنند ولی البته با امکانات رفاهی امروز. در فرانسه هم همین طور بود، ۶۰ سال قبل هیچ کشاورزی نمی‌خواست در خانه سنتی زندگی کند و آن را خراب می‌کرد ولی بعد یواش یواش به گذشته رفت و دنبال شکل خانه‌های قدیم را گرفت و دولت فرانسه هم به کمک او آمد به همین دلیل هم من فکر می‌کنم گیلان مثل پرووانس فرانسه دوباره به خودش می‌آید.

□ چرا فکر می‌کنید این طور بشود؟  
□ خوب وقتی یک تمدن از میان می‌رود مردم خیلی تأسف می‌خورند از چیزی که از دست

دادند و دوباره به آن تمایل نشان می دهند در آمریکای جنوبی، در اروپا این طوری است. ۴۰ سال قبل ما در فرانسه در پرووانسال هیچ توجهی به این امر نداشتیم، الان که بیشتر آن‌ها از میان رفته دوباره می خواهند برگردند. جشن‌های روستایی و جشن درو الان برگزار می کنند. گیلان هم همین طور. گیلان هنوز در مرحله‌ای است که دارد ارزش‌های سنتی خود را از میان می برد، اما اندک اندک در برخی طبقات دارند به خودشان بر می گردند. شما الان در مرکز استان خود، یک خانه روستائی ساخته‌اید. برای مردم سخت است از آپارتمان بیرون بیایند بروند توی این خانه‌ها، معلوم است که نمی روند. ولی اگر خانه سنتی بایخچال و کولر و گاز باشد حتماً می روند. الان نروند، بعد می روند.

□ شنیدیم در اسپانیا قلعه‌های قدیمی را با شرفاز و کولر تجهیز می کنند و به عنوان هتل مورد استفاده قرار می دهند.

□ بله ما در فرانسه هم داریم. مردم دو پا دارند. یک پا در تجدد جهانی است یک پا در فرهنگ محلی. یک نوع رجوع به گذشته است. البته باید این جاها آرشو هم داشته باشید تا وقتی از فرهنگ سنتی که قرار است ۳۰ سال ۴۰ سال ۵۰ سال آینده دوباره استفاده شود چیزی داشته باشید. این آرشو مثل انجمن گیلان‌شناسی دانشگاه گیلان است، مثل همین گیله وای شما است که هر چه بخواهید در آن هست.

□ آقای پروفیسور می بینم شما خوشبینانه به فرهنگ گیلان نظر دارید، حتی درباره زبان گیلکی. ولی نسل جوان ما دارد هویت خود را از دست می دهد، حتی در لسکوکلایه که شما دارید کار می کنید. شاید به زعم خود از نظر منزلت اجتماعی خیال می کنید این زبان مغل پیشرفت و راهشان است.

□ شاید. ما هم در پرووانسال داشتیم. زنگ تفریح وقتی که بچه‌ها به زبان محلی صحبت می کردند آموزگار محلی با یک چوب دستی آن‌ها را می زد. خوب آن وقت‌ها سیاست چنین بود.

□ آیا این تمایل در پدر و مادرها هم وجود داشته که بچه هایشان پارسی صحبت کنند؟

□ بله تمایل وجود داشته.

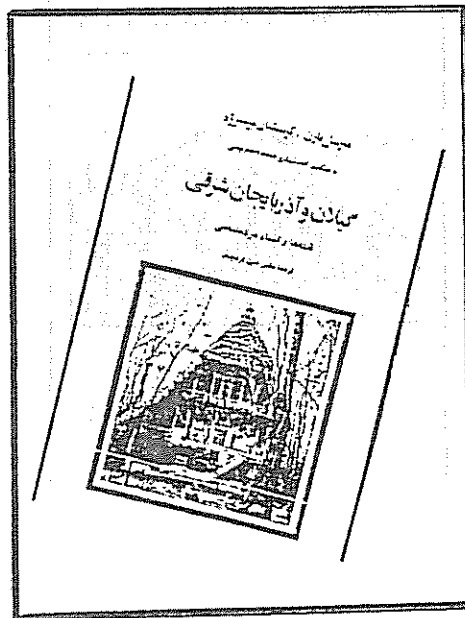
□ چرا؟

□ برای این که از انقلاب کبیر این سیاست

## □ کشاورز گیلانی حتی نسبت به کشاورزان عراق (غیر از گیلان و مازندران) بازتر فکر می کند...

□ کشاورزان گیلان مهاجر هستند، از ده بیرون می روند و کار کشاورزی را کنار می گذارند. خوب این برای استان شما که کشاورزی اعلام شده و یک انبار خیلی بزرگ است خیلی مشکل تولید می کند. کشاورزان فکر پول و بازار هستند. اما پول در مزرعه خود آن هاست.

برای متحد کردن ایالات فرانسوی خیلی محکم و به زور اعمال می شد. می گفتند معلم سرباز جمهوری است یعنی باید زبان فرانسه را اعمال کند. ولی الان خیلی کم شده. مثل سیاست زمان شاه و حالا که نسبت به زمان شاه نسبت به زبان‌های محلی نرمش شده. الان پدر و مادرها با خودشان گیلکی ولی با فرزندان‌شان فارسی صحبت می کنند. بچه‌ها گیلکی را می فهمند ولی نمی توانند حرف بزنند پس دیگر حافظ آن نمی شوند. ولی عکس این موضوع هم اتفاق می افتد. مثلاً من یکی را می شناسم از اهل محل که وقتی سراغ او را گرفتم گفت رفته قزوین با استاندار قزوین ملاقات کند تا در



شورای شهر قزوین شرکت کنند. ۴۰ تا ۵۰ هزار گیلانی در قزوین هست. این فکر انجمن محلی شمالی هادر قزوین جالب است که مردم گیلان در شورای شهر قزوین نماینده داشته باشند. من نمی دانم در تهران هم هست یا نه؟

□ خوب برگردیم دوباره سر مسئله مردم‌شناسی. ما جشن‌ها و مراسمی در گیلان داریم مثل لاقند بازی با عملیات ورزشی پهلوان اصلی و نمایش کبک پهلوان پنبه، کشتی گبله مردی، ورزا جنگ و انشال آن. به نظر شما می شود طی شرایطی و ضوابطی به این گونه مراسم سازمان داد تا به صورت کارناوال‌های سالانه در آیند و بدین وسیله جذب توریست کنند آن طور که در برخی از کشورهای اروپایی از جمله کشور خود شما از آن‌ها استفاده‌های توریستی می کنند به نظر شما این ورزش‌های نمایشی ما جنبه‌های لازم را دارند که تحت شرایطی به صورت جشنواره‌های شادی سالانه در آیند.

□ ها! بله حتماً. من فکر می کنم که اگر قبلاً یک موزه فضای باز و یک میدان خیلی بزرگ و سرسبز در شهر داشته باشید که جای برگزاری یک جشن سالیانه باشد و همراهش یک خیر خیلی قوی و مهم هم برای توریست‌ها باشد که در گیلان چه می شود دید بسیار جالب خواهد بود. خوب دریا خوب است جنگل و سرسبزی هم خوب است، باشد. ولی آثار باستانی شما ضعیف است آب و هوا به آن صدمه زده است، اگر با تخت جمشید و آثار اصفهان مقایسه کنید شما چیزی ندارید. اما اگر توریسم گیلان محشر است. اصلاً گیلان موزه بزرگی است که خیلی دیدنی است. با خوراکی‌های متنوع و صنایع دستی جورواجور. حالا اگر آن مراسم هم باشد چی می گویند شما؟ یک چیزی می گویند. ها! نورعلی نور می شود.

□ شما به عنوان یک محقق اروپایی مدتی است میان بخشی از مردم ما زندگی کرده‌اید به مصداق مثل «مشت نمونه خروار». در ما گیلانی‌ها چه خصوصیات مثبت و قوی و چه خصایص منفی و ضعیفی می بینید؟ البته از دید علمی یک مردم‌شناس بی غرض بفرمائید.

□ خوب البته همیشه نکات مثبت و منفی وجود دارد. از نظر فرهنگی و پیشینه تاریخی و روشنفکری شما قوی هستید. شما فرهنگ بین

المللی را تجربه کرده و از سرگذرانده‌اید با روسیه و کشورهای قفقاز حرکت‌های تاریخی سیاسی و روابط اقتصادی و بازرگانی داشته‌اید. کشاورز گیلانی حتی نسبت به کشاورزان عراق ( غیر از گیلان و مازندران) بازتر فکر می‌کند. مهمان نواز هستید. خوب البته این‌ها خوب است. اما از نظر ضعف و نکات منفی، کشاورزان گیلان مهاجر هستند، از ده بیرون می‌روند و کار کشاورزی را کنار می‌گذارند. خوب این برای استان شما که کشاورزی اعلام شده و یک انبار خیلی بزرگ است خیلی مشکل تولید می‌کند. کشاورزان فکر پول و بازار هستند. اما پول در مزرعه خود آن‌هاست. از نظر تشکیلات جمع نیستید. نمی‌خواهید در اوج باشید، کم‌رو و محبوب هستید. گیلان رستم ندارد. در افسانه‌های فولکلوریک "کل کچلهی" قهرمان قوی و زورمند نیست اما ریزه میزه و زیرو زرنگ است و فکر دارد. فرهنگ شهری دشت گیلان پائین‌تر از "عراق" است. در عوض فرهنگ روستایی گیلان بیشتر از "عراق" است. اما الان در دشت دیدم

خیلی شهر شده است. ۲۰ سال پیش که آمده بودم فرق شهر و روستا زیاد نبود ولی الان زیاد شده.

□ آقای پروفیسور به نظر شما بعنوان یک مردم شناس نشریه‌ای مثل گیله‌وا که کار مردم‌شناسی می‌کند، در کنار مسایلی که مطرح می‌کند به چه مسایل دیگری در مقوله مردم‌شناسی بپردازد که تأثیر بیشتری داشته باشد؟

■ در زمینه مردم‌شناسی ممکن است توجهی به خانواده و نسبت‌ها و تشکیلات خانواده وارث و از این قبیل مسایل داشته باشید. جایگاه بزرگ و کوچک میان خانواده‌ها چقدر اهمیت دارد. من در گیله و آنسوی مقاله‌ای در مورد خانواده و تشکیلات و خویشاوندی آن در گیلان چاپ شود. این کار را ما می‌دارم می‌کنم. ممکن است این داستان زندگی مردم از نظر خود آن‌ها جالب نباشد اما جنبه آرشئولوژی دارد از این کارها در فرانسه و اروپا زیاد شده است. زندگی روزانه یک کشاورز دشت نشین گیلان در تالش، قاسم آباد، دشت گیلان

و... بعداً آرشئولوژی می‌شود. فرهنگ توی دل مردم است. شرح حال مردم معمولی و محلی به‌نظر زیادی می‌آید ولی ۵۰ سال دیگر که بتا بر ضرورت زمان بسیاری از روابط بهم می‌خورد این‌ها مرجع می‌شود. کار را که کرد یک نفر فرانسوی کرد. موضوع سخنرانی من در دانشگاه همین است. مردم‌شناسی در لسکوکلایه، شب نشینی، رابطه والدین با فرزندان، همسایه‌ها، دختران، پسران، زن‌ها و شوهرها و... خوب البته آکولوژی، توریسم و این جور مسایل هم باید باشد که می‌بینم شما دنبال می‌کنید.

□ آقای برومیرزه شما را خیلی خسته کرده‌ایم بخصوص که ساعتی دیگر بری دانشجویان سخنرانی دارید. حتماً ما را می‌بخشید.

■ خواهش می‌کنم. کار من همین است. تی قوریان.

## فرهنگ عامه مردم شمال ایران

### ضرب‌المثل‌های گیلکی

چند مثل از صومعه سرا

جه کویا بامویی تی پا چل وانیه؟

ja koyâ bâmoei ti pâ çai vâniya ?

= از کجا آمدی که بایت گیلی نیست؟

به کسی اطلاق می‌شود که دفعتاً و ابتدا به ساکن وارد بحث یا مجلسی می‌شود و هارت و پورت می‌کند و ادعا می‌کند در حالی که هنوز مشکلات و موانع آن کار را نمی‌شناسد. درباره‌ی تازه بدوران رسیده‌ها و نوخاسته‌ها گویند.

تورش کونوس به دار نمانه

turša kunus ba dâr namâne

ازگیل ترش روی درخت نمی‌ماند

هر چیزی مصرف خودش را دارد، هیچ چیز بدون استفاده نمی‌ماند.

گیشائی به اما برسه شب کوتا بوبوسته

geišâei ba ama barase šab kutâ bobosta

عروسی به ما رسید شب کوتاه شد

وقتی می‌گویند که نوبت و شانس و خوشی به کسی رو کند اما به یک

عامل بازدارنده برخورد کند.

کوچی زا کان سرمچه داره، اره کشان خورد و خورا کا

kuče zâkân.a sarmaçç.a dâre , arra kašân.a xurd.a xurâkâ

قیافه بچه‌های کوچک را دارد، اشتهای اره کش‌ها را. در مورد چیز

متضاد و متناقض گفته می‌شود، وقتی در ظاهر مشخص نباشد.

هیچ کس نایه بگه کل تی کولا موبارک

hiç kas nâye бага kal ti kulâ mobârak

هیچ کس نمی‌آید به کچل بگوید کلاهت مبارک

در مورد کس یا چیزی گفته می‌شود که ظاهراً بی‌اهمیت است و به

حساب نمی‌آید یا در مورد کسی که زیادی انتظار چیزی یا کسی را می‌کشد.

تهران - محمد یزدانخواه





درخت پیر ماسوله  
عکس از محسن نظری خاکسور

# ماسوله زیباست، لَمَّا...

■ کیلهوا/شماره ۶۱ / صفحه ۱۸

## کاظم سادات اشکوری

۲۵ و ۲۶ آبان ۱۳۷۹ در مسوله بودیم،

با دوستی این یادداشتها گزارشی است

از آن سفر.

آورده است:

به آبشار بلندش نگر جو گیسوی یار  
که اوفتاده خوش از شانه‌های ماسوله  
آقای یوسف اخوان از شکوه و عظمت  
ماسوله یاد می‌کند و اینکه امروز دیگر از آن همه  
تحرک و جنبش خبری نیست. از مسافرانی که از  
کوره راههای کوهستانی می‌آمدند و پتیر بار مال  
هاسان می‌کردند و می‌بردند، از «چموش»  
دوزها که کارویارشان سکه بود، از آهنگران و  
چاقوسازان، از جوراب بافان و...

چه شده است که به هر جا قدم می‌نهی از  
گذشته به حسرت یاد می‌کنند؟ مگر نه این است که  
هر جامعه‌ای رو به تحول است، پس چرا ماسوله به  
قهقرا رفته است؟ روستاییان ما به شهرکها رو می  
آورند، شهرک نشینان ما به شهرها و شهرنشینان ما  
به شهرهای بزرگتر و پس از مدتی که کیسه‌ای  
دوختند و ذخیره‌ای اندوختند به کشورهای دیگر.  
راستی! ما در این میان چه کاره ایم؟ - هیچ کاره  
هایی که به نان و پنیری قانعیم و هر که از راه می  
رسد نخست نان و پنیر ما را قطع می‌کند و بعد...  
بگذریم!

آقای یوسف اخوان راست می‌گوید. ماسوله  
را در ویترین گذاشته‌اند و شب و روز از آن  
تعریف می‌کنند تا هر که، از دور و نزدیک،  
وصفش را می‌شنود شال و کلاه کند و راه سفر در  
پیش گیرد تا شبی یا روزی را در ماسوله بگذراند و  
نفسی بکشد. یعنی ماسوله چشم به راه دوخته است  
تا یکی از راه برسد و سکه‌ای کف دستش بگذارد،  
تا او بتواند برای خود یک وعده غذا تدارک ببیند.  
ماسوله که با خانه‌های زیبا و پنجره‌های مشبک  
بر دامنه جنگلی نشسته است و از مواهب طبیعی  
چیزی کم ندارد آیا باید به چنین روزی بیفتد که  
محتاج این و آن باشد؟ چرا نباید ماسوله به اقتصاد  
خود متکی باشد و «نان از عمل خویش خورد»؟  
چرا نباید کارگاههای خانگی در آن احداث شود تا  
دست بافایش رونقی دوباره گیرد و به شهرهای  
دیگر صادر شود؟ چرا نباید دامداری سنتی و  
حتی صنعتی در آن رواج یابد؟ چرا نباید، مثل  
گذشته، مرکز تجاری باشد و از دیگر جاها به آنجا  
رو آورند و داد و ستد کنند و زندگی را به روال  
طبیعی ادامه دهند؟

خانه بزرگ ساخته شده با تنه درختها و تخته‌های  
پهن نصب شده بر آنها، به گونه‌ای که از فاصله  
چوبها خاک گل آلود پای درختها دیده می‌شد و  
رودخانه‌ای که صدایش در قهوه خانه می‌پیچید و  
سراسر شب انگار برای مسافران خسته که از پای  
«کوه بلور» و سربالایی نفسگیر «لاک تراشان» و  
سرازیری طولانی «هزارچم» تا «دیرون» آمده  
بودند و به عمق جنگل قدم نهاده بودند، تا در  
«انبار سر» شبی را به صبح بزنند، لالایی می‌خواند.  
آنچه از راهکوره‌های جنگلی، در طول  
سالیان، به یادم می‌آید نم‌نم باران است و گاهی  
تکه پاره‌های مه بر شاخه‌های درختها. روستاییان  
که با تن پوش پشمی در گل و لای به جستجوی  
گاوها و گوساله هاشان بودند و یا با کوله بار هیزم  
به خانه باز می‌گشتند. در خانه‌های چوب و گلی  
آنها صدای باران به گوش می‌رسید و در کنار  
اجاق گلی جای داغ لذتی دیگر داشت.

ماسوله را بعد از بیست و شش سال دیدم، به  
هنگام پاییز. جنب و جوش و تحرک در ماسوله  
انگار فروکش کرده بود و دیگر از آن همه  
مغازهای کوچک و بزرگ خبری نبود. تنها چند  
مغازه کوچک دایر بود. چند نانوايي و بقالی تا  
ساکنان باقی مانده شب را گرسنه سربلین  
نگذارند.

می‌گفتند، پاییز فصل سفر نیست، در تابستان  
ماسوله غلغله‌ای است که نگو نپرس.  
می‌اندیشیدم، بیست و شش سال پیش که  
ماسوله را دیدم، پاییز بود. در آن زمان غلغله‌ای  
بود و وضع چنین نبود.

آقای یوسف اخوان ماسوله مغازه فرش  
فروشی دارد. مردی است مهربان و خوش  
برخورد، و هم شاعر. برای سیل سال پیش ماسوله  
که انسانهای بسیاری را بلعید و ویرانی فراوانی به  
بار آورد هم شعر سروده است و آن را با حالتی  
آمیخته با اندوه و احساس می‌خواند. آقای اخوان  
که در شعرش «دهنه» را با «صحنه» قافیه کرده  
بیشتر گزارشگر بوده تا شاعر - چرا که می‌خواست  
حادثه‌ای را توصیف کند. آقای یوسف اخوان  
عاشق ماسوله است. در شعری که در ستایش  
ماسوله سروده آنچه را که احساس می‌کرده به زبان

ماسوله را بعد از بیست و شش سال دیدم، به  
هنگام پاییز. جاده‌ناهموار و پر دست انداز و  
خطرناک آن سالها اکنون آسفالت است و  
دامنه‌های جنگلی آن، مثل گذشته، چشم نواز.

پاییز، هر چند غم‌انگیز است اما اندوه فزا  
نیست؛ بلکه آدمی را به تأمل وامل می‌درد تا لحظه‌ای  
در راهکوره‌های زندگی درنگ کند و به روزها و  
شبهای رفته بیندشد.

اندوه پاییز کوهستان، که بادبسته‌های خشکیده  
گون را با خود تا عمق دره‌ها می‌برد و رقصان از  
گردنه‌ها عبور می‌کند، دیگر است و اندوه جنگل  
پاییزی، با رنگهای گوناگون، دیگر. هیچ نقاشی  
نمی‌تواند رنگهای پاییز جنگل را بر پرده نقاشی  
ترسیم کند، چرا که دستی قوی‌تر، در طبیعت، به  
رنگ معنا و مفهوم دیگری می‌دهد و زرد را نه  
زرد و ارغوانی را نه ارغوانی بر برگهای درختان  
می‌نشاند، به گونه‌ای که وقتی به جنگل می‌نگری  
رنگها می‌بینی اما هنگامی که بخواهی توصیف  
کنی نمی‌توانی نام همه آنها را به یاد بیاوری، یا  
شاید بر همه آن رنگها هنوز نامی ننهاده‌اند، از این  
رو ناچار با واژه‌های «تیره» و «روشن» باید از  
آنها یاد کنی که رسا نیست و حتی معنای واقعی  
آنها را نمی‌رساند.

اکنون در این جاده پچاپیچ، با دامنه‌های  
رنگارنگ، نم‌نم باران نیز از ضربانگ حیات خبر  
می‌دهد و اینکه نبض خاک می‌تپد و زردگونگی  
جنگل نشانه کدورتی گذراست و بار دیگر زمان  
رویش فرا خواهد رسید و زندگی تازه آغاز خواهد  
شد.

ماسوله را بعد از بیست و شش سال دیدم، به  
هنگام پاییز. دامنه‌های جنگلی را مه نازکی  
پوشانده بود و باران نم‌نم می‌بارید. رود خروشان  
و کف آلود با سرو صدای بسیار به راه خود می  
رفت. چه بسیار خاطره‌ها که از یاد برده بودم و به  
یادم آمد: از راه جنگلی «سیاهکلرود» به  
«جوردشت»، در سالهای دور، که در بین راه قهوه  
خانه‌ای بود و رودی خروشان، در نم‌نم باران، از  
کنارش می‌گذشت، از «انبار سر» در «شب منزل  
دوم» اشکور به شسوار، در سالهای دور، و قهوه

جوانی که دیلمه است و برای گذران زندگی، در کافه کنار رودخانه، کار می‌کند؛ چند خانه ظاهرآ زیبا اما متروک دامنه را نشانم می‌دهد و می‌گوید، صاحبان آنها به خارج از کشور رفته‌اند و در کشورهای اروپایی زندگی می‌کنند و هیچ‌گاه به ماسوله نمی‌آیند. چند خانه دیگر را، کمی دورتر، نشانم می‌دهد و می‌گوید، صاحبان آنها به تهران رفته‌اند و سالی یک بار، در تابستان، به ماسوله می‌آیند. صاحبان خانه‌های خالی دیگر کجا رفته‌اند؟ حالا که می‌گویند جمعیت ماسوله به روایتی ۶۵۰ نفر است و به روایتی ۲۵۰ خانوار، پس شهرداری دیگر چه ضیغه‌ای است؟ مگر یکی از دلایل تأسیس شهرداری جمعیت نیست؟ آیا در تأسیس شهرداری جمعیت را در نظر نگرفته‌اند؟ پس ساختمان زیبای درمانگاه یا مرکز بهداشت راهم، لابد برای دیدارکنندگان ماسوله ساخته‌اند، تا اگر یکی از آنها سرش درد گرفت بی‌دوا و دکتر نماند!

در گذر از پله‌های سنگی، در نم نم باران، چه اصراری می‌کرد زن زنبیل به دست ماسوله‌ای که دست بافتیش را بخریم. نمونه‌ها را از زنبیل بیرون می‌آورد و مقابل چشم ما می‌گرفت و تقاضا می‌کرد دست کم یکی از آنها را بخریم. در فضلی که به ندرت مسافری به ماسوله می‌آید، زن ماسوله‌ای چاره‌ای نداشت که از ما، مسافران وقت نشناس، نه تنها تقاضای خرید بلکه تقاضای کمک کند.

راستی! در این فصل سال و در یک روز بارانی آن مسافر ژاپنی در ماسوله چه می‌کرد، که در کافه کنار رودخانه، از پیرمرد صاحب کافه که از نشانه‌های روستایی تنها شب کلاهی بر سر داشت و سیگارش را با «مشتوک» (چوب سیگار) می‌کشید، چپ و راست عکس بر می‌داشت. تصور می‌کنم در چند دقیقه‌ای که ما آنجا به انتظار ایستاده بودیم، یک حلقه فیلم صرفاً نیم رخ پیرمرد کرد.

مسافر ژاپنی بازمانده زندگی سنتی ما را از ماسوله به ژاپن می‌برد و به رخ این و آن می‌کشد، اما آقای لیل آبادی، که مجسمه‌های مدرن می‌سازد چرا در ماسوله مقیم شده است؟ در حالی که بسیاری از ماسوله‌ای‌ها، که دستشان به دهن شان می‌رسید، ماسوله را ترک کرده‌اند و به شهرها یا کشورهای دیگر رفته‌اند، آقای لیل آبادی تنها کسی است که از شهر دیگر به ماسوله آمده و

ماندگار شده است. آقای لیل آبادی اهل تهران است. یک روز تصمیم می‌گیرد که با دو چرخه سراسر ایران را بگردد و همه جای ایران را ببیند. در گشت و گذارهایش از ماسوله سر در می‌آورد: خاک ماسوله دامنگیرش می‌شود. اینکه چه چیز ماسوله او را جادو می‌کند که تصمیم می‌گیرد در آنجا، به قول قدمای رحل، اقامت افکند، شاید خود او هم نمی‌داند؛ اما به هر حال در ماسوله ماندگار می‌شود. در شهرکی که یک روز چاقو، کارد، داس، قندشکن، نعل اسب و... سازی رواج داشت و هنوز سازمانده‌ای از آن حرفه‌ها در کنار و گوشه‌های شهرک به چشم می‌خورد، آقای لیل آبادی با قطعات گوناگون آهنی و در واقع ابزارهای یدکی ماشین‌ها مجسمه می‌سازد، آن هم چه مجسمه‌هایی! محل کارش در کنار رودخانه که سه اتاق تودرتوست، چنان که می‌گفت طویل بود و او آن را از زواید پیراست و به شکلی در آورد که بتواند در آن کار کند. حالا وردست و دستیار هم دارد و یکسری مجسمه می‌سازد، از «بالرین»‌های کوچک تا مجسمه‌های بزرگ به طول دو متر و گاهی بیشتر. از مترسک سر مزرعه تا حاکم مفرعن روزگاران گذشته. با چه عشق و علاقه‌ای هم این کار را می‌کند. وقتی بنه او مجسمه‌ای سفارش می‌دهند، می‌سازد اما دلش نمی‌آید که آن را بفروشد. وقتی این موضوع را تعریف می‌کرد، یادحکایتی افتادم که قریب چهل و پنج سال پیش در جایی خوانده بودم، و آن حکایت چنین بوده که، در زمانهای دور، در دیاری دور دست، آهنگری بود بسیار چیره دست و در ساختن بسیاری از ابزارهای آهنی ماهر. یک روز، پس از فراغت از کاری دشوار، تمامی ذوق و سلیقه‌اش را به کاربرد و خنجری ساخت بسیار زیبا، که تا آن زمان کسی نظیر آن را ندیده بود. هر کس که برای خریدن آن می‌رفت، از فروختن آن سرباز می‌زد و می‌گفت، این خنجر را برای خودم ساختم و نمی‌فروشم. خیر به حاکم بردند که فلان صنعتگر خنجری بسیار زیبا ساخته که حق این است حاکم صاحب آن خنجر باشد. حاکم چون این سخن بشنید، پیام داد که یا خود با خنجر به قصر بیا و یا آن را به قاصد بسپار تا به قصر بیاورد. آهنگر از دادن خنجر خودداری می‌کند. حاکم خشمگین می‌شود و به آهنگر پیام می‌دهد که تنها دو روز به تو مهلت می‌دهم که این کار را بکنی وگرنه با تو آن خواهم کرد که با منتردان می‌کنم. پس از دو روز که به سراغ آهنگر رفتند، دیدند که خنجر را به قلب خود فرو کرده است. بر دست خنجر این

عبارت به چشم می‌خورد: «برای محبوب من جایی بهتر از قلب من نیست».

می‌اندیشم آقای لیل آبادی هم انگار وقتی مجسمه‌ای می‌سازد، عاشق آن می‌شود. عشق به اثر تصور می‌کنم ریشه در اعماق دارد، و از دور دست تاریخ سرچشمه می‌گیرد. زمانی انسان مجسمه‌هایی می‌ساخت و چنان دلپسته آنها می‌شد که به پرستش آنها می‌پرداخت. آیا نشانه‌هایی از بت پرستی هنوز در عمق وجود ما هست که به دست ساخت خود دل می‌بندیم و گاهی حتی عاشق آن می‌شویم، و به گونه‌ای دیگر عاشق کسی می‌شویم که در ذهن خود به آن پر و بال داده‌ایم و از خاک برکنده‌ایم و به افلاک برده‌ایم؟ چه پیچیده است آدمی که گاهی از عقل و استدلال، که وجه تمایزی ست بین او و موجودات دیگر، فاصله می‌گیرد و به خرافه و جهل رو می‌آورد و یا در عالم رؤیا، نه عالم واقع، سیر می‌کند و به شیء دل می‌بندد و خود را تسلیم دنیایی دیگر می‌کند!

می‌اندیشم، ماسوله چه سرنوشتی خواهد داشت. آیا یک روز مثل ارگ بم خالی از سکنه خواهد شد و به صورت مکانی متروک اما دیدنی در خواهد آمد، یا اهالی پراکنده‌اش از اینجا و آنجا به به مقصد ماسوله به راه خواهند افتاد و خانه‌های خود را آب و جارو خواهند کرد و رنگ و جلا خواهند داد، و مثل گذشته در آنجا مقیم خواهند شد؟ تصور نمی‌کنم چنین اتفاقی بیفتد، چرا که اکنون دل‌کنند از ماسوله رواج داد و از دل‌بستگی به آن، به یک معنا، خبری نیست. عاشقانی که در کوچه‌های تنگ و باریک به هم لیخنند می‌زنند، اکنون به شهرها رو آورده‌اند و آسمان بی ستاره را به «سرزمین ستارگان روشن» ترجیح داده‌اند.

باری، صبح که از خواب بر می‌خیزم، مه‌پراکنده شده است و بالاتر از جنگل، بر فراز قله، شمد سفید نازکی پهن شده است؛ برفی زود هنگام. راستی را که ماسوله زیباست، اما آیا تنها زیبایی می‌تواند آدمی را به مکانی پای بند کند؟

شماره‌های گذشته گیلو را  
از کتابفروشی نصرت بخواهید  
رشت - خیابان علم‌الهدی تلفن ۲۲۵۲۲۸





## شیون، افراشته... و یک نظر!

ابوالقاسم جلیل پور رودکلی

### قسمت دوم

استاد حضرت زاد شعرهای کوتاهی از زنده یاد شیون قرائت و اشاره کردند که همان ویژگیهای هاشمعلی گیلکی را دارد. بنده نگارنده در مورد هاشمعلی نظری دارم که بی تردید چندان خوشایند بایه گذاران و دوستان این نوع شعر نخواهد بود. یکی از سرایندهگان هاشمعلی، در تعریف و توضیح آن می گوید:

«هاشمعلی شعر جوضی است - از نظر قالب - که می شود فعالیت شنای اقیانوس را در آن انجام داد و از نظر فنی هم اصول ایجاز، تصویر و بومی گزایی و... لازمه آن است.» (گیله وا، شماره ۳۶، ویژه شعر گیلکی، ص ۲۲).

غالباً در مجموعه های شعر شاعران نیمايي، شعرهای کوتاه طرح مانند دیده می شود و این منحصر به شیون نیست. با توجه به تعریف بالا، یک شاعر جنوبی، فی المثل بوشهری، این سه اصل یاد شده را در چنین قالبی به گویش بوشهری برساند. هاشمعلی شعر بوشهری سروده است؟ یا یک شاعر کرد به زبان کردی؟ در شعر فارسی چطور؟ گاه شاعری ولایتی که در تهران اقامت دارد، گرفتار نوستالژی می شود، با توجه به این

سه اصل، با ارائه عناصر اقلیمی خود، شعری کوتاه به فارسی برساند، آیا به آن هم هاشمعلی فارسی می توان اطلاق کرد؟ همچنان که استاد حضرت زاد چند نمونه از شعر زنده یاد شیون را قرائت فرمودند.

با پرهیز از بحث در مورد همانندی هایکوه های ژاپنی و هاشمعلی گیلکی، یادآور می شود آنان که قریب سه دهه پیش با صفحات شعر مجله فردوسی انسی داشته اند، به خاطر دارند که در کنار چاپ شعرهای آزاد و سپید، (در واقع فردوسی پایگاه معتبری برای شاعران جوان آن دوران بود). صفحه ای در اختیار اسماعیل نوری علا (ا.ن. پیام) قرار داشت که شعرهای کوتاه شاعران جوان و نوپا را به ابتکار خود با نام "شمرک" چاپ می کرد. شمرکها، شعرهایی بودند در نهایت ایجاز و با صورتهای خیالی بدیع که گاه ممکن بود عناصر بومی و اقلیمی هم در آنها وجود می داشت. مختصر آنکه آنچه به نام هاشمعلی، در شعر یکی دو دهه اخیر، در شعر گیلکی مورد توجه قرار گرفته است، بیش و کم در مجموعه شعر شاعران فارسی سرا هم دیده می شده است - حتی ممکن است اصل یوم گزایی هم در آن به کار گرفته شده باشد - و شعرهای مجله

فردوسی سلف این شیوه و روش بوده است!

■ در این بخش از گفتار، ابتدا یادآوری یک نکته و توضیح مختصر آن را ضروری می دانم، سپس به رغم رای و نظر استاد حضرت زاد و نویسنده محترم مقاله "جور دیگر دیدن نمونه ای چند از آرایه های بدیعی که از اجزای "عنصر تختل" اند در شعر افراشته ارائه می شود و از اهل نظر انتظار دآوری دارم.

ما گیلکان در سخن گفتن چند دسته ایم:

- دسته ای، از همه طبقات فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی جامعه، اصرار دارند با فرزندان خود از کودکی به فارسی سخن بگویند، در حالی که بعضاً - بنویزه از طبقات متوسط و پایین اقتصادی و اجتماعی - خود کاملاً به واژگان و ساختار جمله های فارسی مسلط نیستند. این گونه فارسی سخن گفتن در واقع تلفیقی است از گیلکی و فارسی گفتاری و نوشتاری. متأسفانه این نوعی بیماری همه گیر است و باید در پی درمان آن بود.

- گروه دیگر مردم عادی کوچک و بازاراند که به راحتی با واژگانی که در اختیار دارند و با رعایت ازکان اصلی و فرعی جمله ها با یکدیگر سخن می گویند و کاری هم ندارند که تا چه اندازه

سخنانشان بلیغ و موجز و به دور از تعقیدات لفظی و معنایی باشد و یا آنکه چه آرایه‌هایی به کار برده‌اند؛ چرا که قصدشان صرفاً از کاربرد زبان مادری، ایجاد ارتباطات عادی و مادی، و گهگاه هم معنوی است.

- دسته سوم کسانی هستند که نه تنها چندین اصرازی به کارگیری واژگان گیلکی و احیاناً رعایت ساختار نحوی آن ندارند، بلکه آگاهانه از واژه‌هایی استفاده می‌کنند که معادل آن، هم در گیلکی وجود دارد و هم کاربرد؛ ولی گویا استفاده از نوع فارسی به پرستی! گوینده آن می‌افزاید.

- دسته دیگر کسانی هستند که با فنون بلاغی و صناعات ادبی آشنایی، بلکه به آن تسلط، دارند، ولی به دلیل کثرت تکرار، عادت و کاربرد روزمره آن، دقت و توجه خاصی لازم نمی‌دانند که در گیلکی گفتاری خود تا چه حد از استعاره، تشبیه، کنایه، ایهام، مجاز و... استفاده می‌کنند. ناگفته نگذاریم چنین آرایه‌هایی را - که با کاربرد روزانه در زبان گفتار دیگران نیز وجود دارد - نباید با تشبیهات منوجهی و وصف او از طبیعت و بنا استعاره‌های فرخی و... در یک سطح قرار داد.

می‌دانیم که افزاینده در شعر گیلکی خود به بیان دردهای اجتماعی قشرهای رنج‌دیده روستایی می‌پرداخت؛ چرا که دغدغه خاطر او تسلط و نفوذ عوامل حکومت به همه مناصب و مشاغل و فساد اداری و اجتماعی ناشی از آن، و از همه مهم‌تر نظام محسوس ارباب - رعیتی بود که مستمر آ جریان داشت و جایی برای طلب حق رعیت باقی نمی‌گذاشت. از مکیدن خون روستاییان زمین داران فربه‌تر می‌شدند و دوره‌های متوالی به وکالت، وزارت و صدارت می‌رسیدند و... آیا برای سخن گفتن از این دل‌های خونین و جان‌های دردمند، که قرن‌ها در نادانی و تهیدستی به سر برده بودند، زبانی بجز زبان قابل درک آنها ضروری بود؟ آیا آنگاه که سخن از درد و رنج مردم به میان می‌آید، زبان فاخر و فخیم و کاربرد استادانه صنایع بدیعی، مانع ایجاد ارتباط شاعر با مخاطب خود نخواهد شد؟ آیا زبان ساده آمیخته به طنز اجتماعی به همراه اصطلاحات، امثال، کنایات و... رایج روزانه در این راه کار سازتر نیست؟

بخصوص آنگاه که لازم باشد سخن صریح و بی‌پروا بیان شود؟

اکنون به چند نمونه از عنصرهای خیال انگیزی در شعر افراشته توجه شود.

- زن برده میل داره، برده کس پشیمان / ص ۳۴، تمثیل.

- تو خوابی کی، پلا لقمه بایه تی حلق دوکونه / ص ۳۸، مجاز.

- جوم به آغوز بده ئی، تیره دانه، آویراکودی / ص ۴۰، تمثیل.

- هرکس نتانه بیدنه سرنگون / ص ۴۸، تمثیل.

- کبله حسن یقین تی عقله بوشو / ص ۵۶، مجاز.

- عمل فوکون والیس تره، قیرفوکوده خیابانه / ص ۶۲، کنایه از پاکیزگی بسیار.

- او وقتی هر گوشه کنار، ای کس دومه علم کودی / ص ۶۴، کنایه از قدرت نمایی از هر سو و هر کس.

- تی سیراییج روغن داره، بگو فلاته بهمدان / ص ۶۶، کنایه از به خوشی گذشتن روزگار.

- کله بازم هر کله یه، خاشه کویه به جبده / ص ۷۲، تشبیه محسوس به محسوس.

- هر روز خورمه ای بطری دوا / ص ۸۴، استعاره مصرّحه (مشروب).

- آدم بی پول کولکاپیسه / ص ۹۲، تشبیه محسوس به محسوس.

- خون کونه خانم اگر دس بیری حوض درون / ص ۱۱۸، مجاز.

- پالدو با شا نخوره، صاحب عنوان پسر / ص ۱۲۰، تمثیل.

- پول تنزلی چه مانه؟ آتش بور / ص ۱۳۸، تشبیه محسوس به محسوس.

- بیجا چشمه دیکه سفره کنار / ص ۱۴۰، کنایه از نهایت خست و لثامت.

- رعیته خونه به شیشه دوکونید / ص ۱۴۰، مجاز.

- چل درونی چله درون، چانچو به کول، هیست و چوره / ص ۱۵۶، نغمه حروف (واج آرایه) تکرار صامت "ج" ۵ بار؛ جناس زاید در چل و چله، درون و درونی.

- آفتاب جه دریا پرنزه، تاریک سفید صوبه بهار / ص ۱۵۶، (آفتاب جه دریا پرنزه): استعاره بالکنایه؛ (تاریک سفید صوبه بهار): پارادوکس (تناقض).

- تی برو رو شورم شوره، کی ره آجور میتره؟ / ص ۱۵۶، تشخیص (استعاره بالکنایه).

- شهراتو آباداکونی، شهری شیمی جیره خوره! / ص ۱۵۶، مجاز.

- فرق معامله بیدین، سینه و پا، زیر و زبر / ص ۱۵۸، تضاد (طباق).

- آ تحفه به هم نرس، چهار تا خاشه کس به کس / ص ۱۵۸، با بیانی تمسخرآمیز، کنایه از شخص نازپرورده بی توش و توان.

- سفره شاه نجفه، خانه احسانه دهات / ص ۱۶۰، (دهات سفره شاه نجفه): تشبیه محسوس به محسوس.

محسوس؛ (دهات خانه احسانه): تشبیه محسوس به معقول؛ (خانه احسان): ترکیب اضافی، اضافه استعاری؛ تمام مصراع کنایه از فراوانی نعمت در روستا.

- مفت خوریدی، جفت زینیدی، آیتا به جیر، اویتا بوجور / ص ۱۶۲، (مفت خوریدی، جفت زینیدی): ترصیع و تمثیل؛ (آیتا بجیر، اویتا بوجور): تضاد (طباق).

- می دس و قلم گولاز کونه، کرا ترا تعریفا درم / ص ۱۶۲، تشخیص (استعاره بالکنایه).

- موش و کاپیش، شال و واشک، خووک و مفتخور / ص ۱۶۲، نغمه حروف (واج آرایه) در تکرار صامتهای "ش" و "ک".

- امسال اما نه فنده بیده ایم، نه قماشه / ص ۱۸۶، مجاز.

- سفید رخت برپری زنه هر تا خالو داره / ص ۲۷۸، سفید رخت استعاره از شکوفه‌های سفید درخت گوجه.

- شوروم کراته زبندره، جنگل و بجاره / ص ۲۷۸، تشخیص (استعاره بالکنایه).

- کوکوتی تی شکایت داره از دست زمستان / ص ۲۷۸، تشخیص (استعاره بالکنایه).

- چشم انداز، برق برق زنه جفت تیج شمشیر / ص ۲۸۰، تشبیه محسوس به محسوس.

- ویریز اوچین اشرفی فوجه در دشته / ص ۲۸۰، کنایه از فراوانی نعمت؛ اشرفی استعاره مصرّحه از نعمت.

- امید است گیلان شناسانان و گیلکی دانان که در راه شناخت فرهنگ و زبان این قوم تجربه‌ها اندوخته‌اند، با پژوهش خود به نمونه‌های دیگری هم دست یابند.

این بخش از مقال را با نقل چند بیت از شعر افراشته به پایان می‌بریم و توجه اهل نظر را به بیان کنایی و تمییرات و اصطلاحات اقلیمی آن جلب می‌کنیم. افزون بر آن انتظار داریم معنای حقیقی برخی از آنها هم از نظر دور نماند:

- آن میرزایه دستوره که تودوز قرماسق سروقت رعیت بشی با مُرغانه داغ (؟)

- امروز جه تو مُرغانه، فردا جه من اسکت امروز شیمی نوبته فردا امی نوبت

- امروز تو امنیه دهی فیت کُشی آدم فردا چه کنی سگ کُشی و خووک کُشی موسم

- فردا تی هد پُلفه جانیکا آبا کونم من فردا چکله زیر، تی پرکا سوجانم من

- گردوزیدی امروز اشانان موشه سولاخه فردایه که بیرون آورده راب خوشاخه

- ارباب جیه؟ گاب کهنه قباله بجرسته الان سه هزار ساله که دوشاندره بنسته!

- آی دفاچی ره پای علم جوش زهای جوش؟  
 آی دفاچی ره جمجه جیبختی گول چاووش؟  
 - هر وقت فترسته تی شیلان کشی وقته  
 می زوزه کشی وقته تی قیلان کشی وقته  
 - آی دفا براق چین کونه کیش خاله اوسانه  
 می کورسه کویی لوکاره تی پشرا سوجانه  
 - از کونه طریله کنه، فردا یکهو دورده  
 آکار واگردان داره من زنده تو مرده  
 بی تردید استاد حضرت زاد به آن اندازه بر  
 گیلکی تسلط و احاطه دارند تا اصطلاحات و  
 کنایات و حتی واژگان به کار رفته در ابیات بالا را  
 به روشنی دریابند. اصراری نیست که ایشان با  
 نگارنده هم عقیده باشند که لازمه با مردم زیستن و  
 برای مردم سخن گفتن، همان کاربرد زبان مردم در  
 شعر است، با تمایز و امثال و کنایات خاص آنان.  
 مهم این است که این ویژگیهای برجسته به وضوح  
 چشمگیر باشد.

#### ■ عنصر عاطفه در شعر افراشته:

آنگاه که حافظ به مدد واژگان منشور مانند  
 خود، درون دردمندش را تسکین می دهد، ابتدا  
 احساس انسانی او از آشفتگی روزگار متأثر و  
 عاطفه‌اش برانگیخته می شود، پس از آن عنصر  
 خیال با به عرصه می گذارد و به کمک زبان و  
 آهنگ سخن ماندگار او ظهور می کند. حال آنکه  
 در همان عصر، که روزگار اوج اعتلای غزل فارسی  
 بود، دیگران به کمک همان عناصر خیال، همان  
 مضامین و مفاهیم پیشین را - بی اعتنا به آنچه که  
 پیرامونشان می گذشت - تکرار می کردند.  
 صورتهای خیالی از عواطف عمیق انسانی، افق  
 تنگ و محدود احساس و اندیشه گوینده خود را  
 فاش می کند.

وقتی نیما عنصر اساسی آفرینش شعر را درد  
 و رنج خود می داند، نخستین عامل، دردمندی و  
 انگیزش عاطفه در شعر است. آنگاه که افراشته  
 سخن می سراید، غنای انسان دردمند اقلیم خود  
 را بر روی کاغذ می آورد. بی تردید انگیزه او  
 همان عواطف و احساسات لطیف انسانی اوست،  
 احساس همان درد و رنجی که نیما از آن سخن می  
 گوید. اما نمی خواهد، بلکه به خود اجازه نمی دهد  
 که به گونه‌ای سخن بگوید که مخاطبش در نیاید و  
 او را از خود نداند؛ و این درگرمای گرم رویارویی،  
 در دوره‌ای خاص از حیات اجتماعی هر ملتی،  
 بزرگترین هنر شمرده می شود!

شعر گیلکی افراشته اگر چه چندان از صور  
 خیال بهره‌ای ندارد - آن چنان هم بی بهره  
 نیست -، جوشش عاطفه حساس و انسانی او  
 سروده‌اش را تا اوج سوک حماسه پیش می برد؛

ضمن آنکه بر دل‌های سوخته دردمند می نشیند، گاه  
 روح را بر می آشوبد و خشم و خروش فرو خفته  
 را بیدار می کند. عاطفه بر تخیل پیشی می گیرد و  
 زبان به مدد واژگان و ساختار جمله، ساده و بسی  
 پروا ولی ماهرانه، با آهنگ مناسب و دلپذیر درهم  
 می آمیزد و شعر او پیامش را به ذهن و زبان مردم  
 جاری می کند و این ساده لوحانه است اگر گروهی  
 تصور کنند که چنین شاعری تنها به آنها تعلق دارد!  
 حال آنکه استاد بهار قصیده دماوندیه را با مطلع

ای دیوسپید پای در بند

ای گنبد گیتی ای دماوند

با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی آغاز  
 دوران حکومت پهلوی سرود و در آن به سیاست  
 بازیهای بیگانگان در استحکام حاکمیت خودکامه و  
 سرسپرده نظر داشت، در آن بحران بند و بستهای  
 پشت پرده سیاست، چه کسانی بجز خواص این  
 مفاهیم را از آن صورتهای خیالی و زیباییهای  
 بلاغی در می یافتند؟ همانهایی که اگر "دماوندیه"  
 را نیز نمی خواندند، بر آنچه که می گذشت وقوف  
 داشتند. اما عوام که پیوسته شانه‌هایشان در زیر بار  
 بیدادگریها روزگار فرسوده شده بود، همچنان  
 شعرهای نسیم شمال را که پیش از آن در بیان  
 طنزآمیز بی سرو سامانی مسلکت و در شرح  
 خودکامگی شاه مستبد با زبانی ساده و دلنشین و  
 عازی از آرایه‌ها و پیرایه‌های ادبی "عنصر تخیل"  
 سروده بود، در حافظه داشتند و پیوسته بر زبان  
 می آوردند و این تا روزگار مائیز در میان  
 سالخوردگان ادامه داشت.

#### گیلکان منتشر کرده است:

شعرهای گیلکی

## افراشته

محمد راویز پنداری



کرآروری و پرگردان به فارسی

محمود پاینده نگارگری

قابل وصول درازای ارسال ۱۳۰۰ تومان تمبر  
 با پست سفارشی از هر نقطه کشور از طریق گیله وا

کوتاه سخن آنکه هنرمند در گرمای گرم خشم و  
 خروش جامعه، نمادگرایی و سمبل سازی را کاری  
 عبث، بلکه یاوه می داند؛ چرا که، این گاه، هنگامه  
 رودررو سخن گفتن است. به همین دلیل به نظر  
 نگارنده در اوج انقلاب اسلامی بهترین شعر، همان  
 شعری بود که شاعرش را نمی شناختیم ولی همگان  
 با هم می خواندیم:

(تا شاه کفن نشود / این وطن وطن نشود) و  
 شعرهایی از این دست نه (نازلی سخن نگفت)  
 احمد شاملو را.

برای احترام از به درازا کشیدن گفتار، از ذکر  
 نمونه‌هایی از حضور عنصر عاطفه در شعر  
 افراشته خودداری می کنیم. بازخوانی مجموعه  
 شعرهای گیلکی او، با نگاهی تازه، خود بهترین  
 راهنمای ما خواهد بود.

اکنون در پایان گفتار بحث را از منظری دیگر  
 دنبال می کنیم:

چرا وقتی عبید با زبانی گزنده و تلخ، آنچه را  
 که در پیرامونش می گذرد با بیانی طنزآمیز  
 تصویر می کند، هنرمند فرزانه یگانه و تیز بین  
 تاریخ ادب سرزمین ما شمرده می شود، ولی آنگاه  
 که اشرف الدین حسینی و محدث علی افراشته به  
 بیان دردهای اجتماعی روزگار خورد و تصویر  
 تیره‌روزی‌های انسان جامعه آشفته و دسیسه‌های  
 نیروهای اهریمنی و عوامل آنان می پردازند،  
 شعرشان از منظر نقد ادبی فاقد صورتهای خیالی  
 شناخته می شود؟ آیا تاکنون منتقدی لازم دانسته  
 است که غزلیات عبید زاکانی را که در اوج  
 شکوفایی غزل - قرن هشتم - سروده شده است،  
 با غزلیات فروغی بسطامی، شاعر سده سیزدهم،  
 دوره پایانی بازگشت ادبی، مقایسه کند و صور  
 خیال آن دو را مورد سنجش قرار دهد و یا قصاید  
 مدیحه او را با قصیده‌های قاتنی شیرازی، که در  
 مدح و قدح ارباب - مناصب - همعصر خود -  
 منصوب و معزول - می سروده، مقایسه کند؟!  
 پاسخ روشن است، چرا که اوج ارزش هنری عبید  
 در باز نمودن فساد اخلاق اجتماعی روزگار خود،  
 در مجموعه‌های اخلاق الاشراف، رساله دلگشا،  
 رساله ضد پندو... با زبان و بیانی طبیعت‌آمیز و غیر  
 جد بوده است؛ آن هم به نثر، یا به نثر آمیخته به  
 نظم که چندان از فنون بلاغی بهره‌ای ندارند! و گرنه  
 می دانیم که غزل فارسی را در قرن هشتم، هم از  
 حیث مفاهیم و هم از نظر آراستگی به پیرایه‌های  
 ادبی در خور و بسزا، حافظ به آسمان رسانده بود  
 و البته قصاید مدیحه را شاعران خراسان و عراق و  
 اصفهان، حتی آذربایجان پیش از او - در طول  
 سده‌های پیش - عرصه بیکه تازی خود قرار داده  
 بودند!



# تاسیانی

## گیلانم آرزوست

آن کوچه‌های تنگ خمیرانم<sup>۱</sup> آرزوست  
پوشیده‌اند چین چین<sup>۲</sup> تنبانم آرزوست  
آن صحن پرگیل پيله میدانم<sup>۳</sup> آرزوست  
یعنی به شهر رشت بادمجانم<sup>۴</sup> آرزوست  
گاهی بجاش «نی جان قربانم»<sup>۵</sup> آرزوست  
یک روز گوشت ترش<sup>۶</sup> و فسنجانم آرزوست  
مشتی جواد و کبیل سلیمانم آرزوست  
دانشسرای<sup>۷</sup> و ساغر یسازانم<sup>۸</sup> آرزوست  
آسید شریف<sup>۹</sup> و سنگر<sup>۱۰</sup> و لاکانم<sup>۱۱</sup> آرزوست  
آب کنوس<sup>۱۲</sup> درون نَقْلدانم آرزوست  
بهر خرید رفتن میدانم آرزوست  
یک استکان ز چائی لاجانم<sup>۱۳</sup> آرزوست  
سر دادن به کوی و بیابانم آرزوست  
من ارتباط شخصی انسانم آرزوست  
یک حرکتی ز سلسله جنیانم آرزوست  
سوئد - داریوش دریامج

من شهر رشت و منظر گیلانم آرزوست  
آن دختران پاک دهاتی که جای جین<sup>۱</sup>  
بازار شور ماهی و زیستون و باقلا  
مرغ سیاه بی نفس نازک و لطیف  
از هر چه تیک کیر<sup>۲</sup> و ها آریو<sup>۳</sup> دلیم گرفت  
همبرگر<sup>۴</sup> و فرنج فرایز<sup>۵</sup> بس که خورده‌ام  
با واکر و بروکز<sup>۶</sup> و پیگات<sup>۷</sup> گشته همنشین  
پل عراق<sup>۸</sup> و پشت بادی اله<sup>۹</sup> و سنگ پل  
فرقی میان شهر و ده اینجا ندیده‌ام  
از بهر شب چره عوض چیپس<sup>۱۰</sup> و لیکوریش<sup>۱۱</sup>  
میراکل<sup>۱۲</sup> و ای اندپی<sup>۱۳</sup> و فودمارت<sup>۱۴</sup> خوشگلد  
از تی باگ اورنج<sup>۱۵</sup> و آپل جوس<sup>۱۶</sup> خسته‌ام  
دلخسته از تمدن شهری این دیار  
در هر کجا مواجه با کمپیوتری  
شیران اسیر سلسله گشتند ای دریغ

عبید به دلیل نگاه نافذ و بینش وسیع و عمیق  
اجتماعی و بیان رنجها و دردهای طبقات گوناگون  
فرهنگی و اجتماعی، ناشی از تسلط بیگانه، به زبان  
طنز بلند آوازه شد - همچنان که حافظ با همان  
نگاه ولی با بیانی به جَد - نه به برکت تصویرهای  
خیالی بکر و ایمازهای بی بدیل!

به اعتقاد نگارنده، این نوعی بی انصافی ادبی  
است آنان را که در دوره‌ای خاص از تاریخ،  
بیشترین تأثیر را در طیف گسترده‌ای، بر اندیشه  
مخاطبان خود گذاشته اند و ملتی را با زبان و بیانی  
عاری از ظرایف و دقایق هنری به جنبش و  
حرکت، دست کم به بیداری، فرا خوانده‌اند  
«شاعر» ندانیم و آنان را که تمام مهارت خود را  
در آراستن و پیراستن سخن خود به زیورهای  
لفظی و معنایی به کار می‌گیرند و بخش عمده‌ای از  
صفحات تاریخ ادب سرزمین ما به شرح احوال و  
آثار آنان اختصاص یافته است، شاعر<sup>۱</sup> استاد  
بخوانیم.

آیا اکنون زمان آن فرا رسیده است که فصل  
جدیدی در تاریخ ادب سرزمین ما گشوده شود تا  
به تحلیل و بررسی اجتماعی و انسانی آثار این  
دسته از شاعران و اثرات آن در دوره‌های  
گوناگون، پرداخته شود - اگر چه شمارشان اندک  
باشد؟! والتلام.  
یاد آوری:

۱ - آنچه که به عنوان شاهد - جز آنچه نقل  
قول صریح است - در این مقال آمده، از حافظه  
است؛ اگر جایی در نقل آن لغزشی دیده شود،  
امید پوزش دارم.

۲ - ترکیب عنصر تخیل - نقل مستقیم از  
مقاله یاد شده است و آگاهانه، مکرر در گیومه  
قرار گرفته است.

۳ - بحث، در مورد شعر گیلکی افراشته است  
که از آغاز مقال تا پایان پیگیر آن بوده‌ایم، نه شعر  
فارسی.

۴ - مآخذ نقل شعرهای افراشته، کتاب  
شعرهای افراشته، گردآوری و برگردان به فارسی  
شادروان محمود پاینده لنگرودی، نشر گیلکان،  
چاپ اول، زمستان ۷۴ است با اندکی تغییر در  
شیوه املائی و رسم خط.

گیله‌وا منتشر می‌کند  
ویژه طب جغرافیایی گیلان  
با همکاری  
دکتر عبدالحمید حسین نیا

- Pigot  
۱۲ - نام محله‌های رشت  
۱۳ - نام توابع رشت  
۱۴ - دو تا از انواع تقلات در آمریکا ، Licorice  
Chips  
۱۵ - ازگیل در آبنمک خوابانده از تقلات معمول  
رشت  
۱۶ - نام فروشگاه‌های مواد غذایی در آمریکا Miracle  
, A&p , Foodmart  
۱۷ - نوعی چای بسته‌ای Orange Tea Bag  
۱۸ - آب سیب Apple juice  
۱۹ - لاهیجان (در تلفظ گیلکان)

- ۱- یکی از محله‌های رشت  
۲ - لباس دختران روستایی گیلان  
۳ - میدان بزرگ (محل خرید ارزاق روزانه مردم شهر)  
۴ - رشتی‌ها بادمجان را به طنز رشتی مرغ سیاه  
بی نفس می‌گویند.  
۵ - Take care  
۶ - How are you  
۷ - قربانت بروم  
۸ - Hamburger  
۹ - French fries  
۱۰ - نوعی غذای رشتی بسیار خوشمزه  
۱۱ - نام همکاران سراینده ، Walker , Brooks

غلامحسن عظیمی

## تاسیان

ایتا دونیا آدمیه ایرزه‌یی تو!  
نوموڭگول ،  
هه بچار کولان سر، تی مره یو!

اون همه مته دوبوا

ایبچه تی شین، ایبچه بنفشه گول شین!

✽

تی دم گرم مره،

دلفک اورف چایخ، آبابوئی

تی مره، سیفیدرو آب ایله دریا کشه واخابا شوئی

✽

ماتاب شیر مانستان ته ره بی

تانسی، گیلان جه همه تا هیست بچار مرزا بیشی.

✽

هه بچارگا، سل جه تسکه کومه

آب - آبی جه، ایتا موشته پرقو

نم نم وارشن جه، گوما بوسته آروسو

ایتا دونیا آدمیه ایرزه‌یی تو!

ایتا دونیا آدمیه ایرزه‌یی تو!

تو آجار باغ دار سورخ و سیفید تی تی بی  
دس سر بردی ترا صوب نسیم!  
توم چار سبز بهار نوم مورجانه بی تو  
تی گول سر، جوکول عطرا هالونه بره بود  
گیل عطرا دایی تو  
تی دسا چل واجوبو!

✽

چائی باغان فیتین رچ را،

توت باغان بابو ور کچ را،

تهران - خرداد ۷۹

هالونه = تاب، گهواره / فیتین = بستن دور باغ یا نخ های پشمی و رنگی به منظور  
ترساندن پرندگان / بابو = گرم ابریشم / کچ = پيله ابریشم / دلفک = کوهی بلند و  
مرتفع در گیلان // ایله = تا / تسکه کومه = کلبه تنها و در افتاده / آروسو = اشک



هادی غلام دوست

گیلکی به پیش (لاهیجان)

## حاج حاجی، تی عید موبارک بیی

دس به دس آمه زندگیه پیش ببوردیم ته فارسه یم ایره. اونان می مؤسون شمه را دوس داشت. همیشه مه گوت: «مش سلیمان تو دونی چره حاج حاجی آدم خستونه میئن، خوشه فک نینه؟!». موهله گب نزه، خودش گوت: «آخه یک روز لیل بوشوبو آدم خونا بوخورد بو، بعدن هنه میلوما بگویی تا اونان بودونی آدم خون چقد چی خوبه. هیتو که میلوما گوته زبو، حاج حاجی هنه، این لوجه، خو دو ماجی قیچی کونه. این ختونی، میلوم حاج حاجی کینه خودیل گینه، گونه: «تو هر جا فک بنای، موتی زا کونا هما خستوم». این واسی حاج حاجی هر سال هنه آدم خستونه میئن، فک نینه تا میلوم اون زا کونا تینی بوخوری.» پیر مرد بعدن بئوته: آهه حاج حاجی، شمه را اینم، می زناک گبتون مه یاد انه. آلون که اون دس دونی حاجی کوتاه بیو، مو غصه دانم که منام بوشوم، شیمه سر، چی بلا خا بای!.

- راسه گونی، هر وقت آمره دی، گوت:

حاج حاجی تی عید موبارک بیی

تی دوم سوچارک بیی

حاج حاجتن، گله ای آسمون جئوراجی آماد بئون. آلون ده به قاعده پیش بمان بئون. این خونی یکده فاده ایشون پر و بالا زورا گیته بو. شادی ایشون جئون دکته بو.

یکته بئوته: آلون راس شئونم او تلار جیر، پالسال جا سر، فک گینم. نودونی چقد خبه. او آمه نزدیکه، کولوشان حیاط میئن خیلی کالسه.

او یکته بئوته: «نودونی آمه خونخا چقد خبه؛ همیشه آمه فک جیر، چوب زینه، کلفت کاغذ نینه، نیشنه ایوون سر، آمه را تماشا کونه. بیچاره خیلی پیره». بعدن رو بئوده خو جفتا بئوته: «ته یاد دره پارسال چطوری آمه خستونه سازیا نیا نگو د؟!؛ آمه همره گب زی و گوت: «منان اول شیمه موسون خستونه چا گوده بئوم. چوبا سر به سر بناییم، گل بزه یم، بیو بو یکته خستونه. زا کون که آتی پیله بیئون بعدن ای خستونه چا گودیم. چی قشنگی خستونه چا کونین! کولوش و گلا دیل خوشی همره آوزینن، شیمه به فک چا کونین. زاک آیینن، اوشون سر صدا می خستونه فییچنه. منان شیمه موسون می زناک همره هم دیل، هم جهت بئوم. مونو او،

دس به کار بیون. زحمت بکشن یکنه خورم فک چا گودن. یکدفا بدن خونخا پسر بما چو آجی فکا بکاله. اوشونان اون دور چرخ بزئن، داد بژوئن، پر بکشن، مت بژوئن بلکه خونخا پسر از خوکار دس وگیری، اما او بدتر بژوده. چو آجی اوشونا حمله بژوده. فحش بدا، دورا گوده! ده ایشون پری خسه بوبو. ایشون دیل بشکسه بو. این خونی غصه جی پر بکشن بوشون همه جا سر بکشن تا بلکه مشتی سلیماننا پیدا کونن، اما پیدا نژودن.

بژوتن جی بکونیم، جی نکونیم؟! هیتو که گب زه دژبژون شو دژبون، رستن قبرستون، بدین، مشتی سلیمان عکس یکنه قبر سر، آلومینیوم جی قاب بیته ناء. آئی هوبنشتن، همدیگرا ایچی ایچی بژوتن، بعدن ویرسان بوشون اون عکس جژور، او کوچی خونه ک میشن، خوشونه فک چا گودن. فک میشن بنشتن عکسا نیا بژودن. عکس خنده اجی اوشونا گوت:

حاج حاجی تی عید موبارک بی.

تی دوم سوچارک بی.

بهار ۱۳۷۲ - لاهیجان

حاج حاجی: پرستو / آئی: پشه / میلوم: مار / نوج: لب / آئی: کمی

حاج حاجن همدیگراجی سیوا بیون، راه دکتن بوشون تا خوشون پالسال لونه پیدا کونن. بزسن مش سلیمان خثونه جلو، یکنه دور بزین، بنشتن حیاط میشن، انجیر دار سر، یه کش بوخوندن، همه کسا دو خثوندن، بعدن ویرسان بوشون پالسال جاسر، اما لونه ننا بو، یکدیگرا نیا بژودن. ایشون دیلا ترس ویته بو. یعنی جی بوبو؟! چی پیش بما؟! چره مشتی سلیمان پیدا نیه؟! اوچی بوبو؟! چره نیسا تا بگویی:

حاج حاجی تی عید موبارک بی

تی دوم سوچارک بی

بعدن خوشونه بژوتن: شاید جای بوشو، هته ده. آمه فکانا شاید بیجه باد، طوفون، چیزی اونا تودایی. عیب ندانه امه ایره یکنه ده چا کونیم بعدن اون میشن نیشینیم مشتی سلیمان شعرا گوش دنیم.

بعدن ویرسان بوشون حیاط میشن کولوش ویتن بژودن بیچار میشن گل همره باردن پالسال جا سر فک چا گودن. هله نیصف فک چا گوده نوبوبو، یکدفا بدن خونخا پسر بما، یکنه دراز چونا ویته، فحش همره اوشون فکا واجیه دره! ندونسن جی پیش بما! خوشون به بژوتن: شایدان بد چا گودیم ایتو بوبو. این خونی هنده

هوشنگ سیاسی

توکه توکه خون -

بهار

بهار کتنا آیه ؟  
کتنا؟

خالی دازان نی تی کونید  
بنفشه گوتل جور  
بوجور آیه.

سینه سورخی خانه:  
زمانه ول بیگفته  
من گور شایوم  
سورخا کوده -

سینید وازه زیمینا  
چی دور شینم  
الاهی ورسقه  
آرشته یه عاشقی  
کی دربدر کونه دیلا  
چره  
دوستمه دیلا ترا؟  
او سر دونیایم بیسی  
تی امره من آیم.

تو سبز ناچه ای  
ریا تی ور نامو

تو زنگ و روشنی

خاطر خایی تی شین  
بینیشته می خیال خال سر

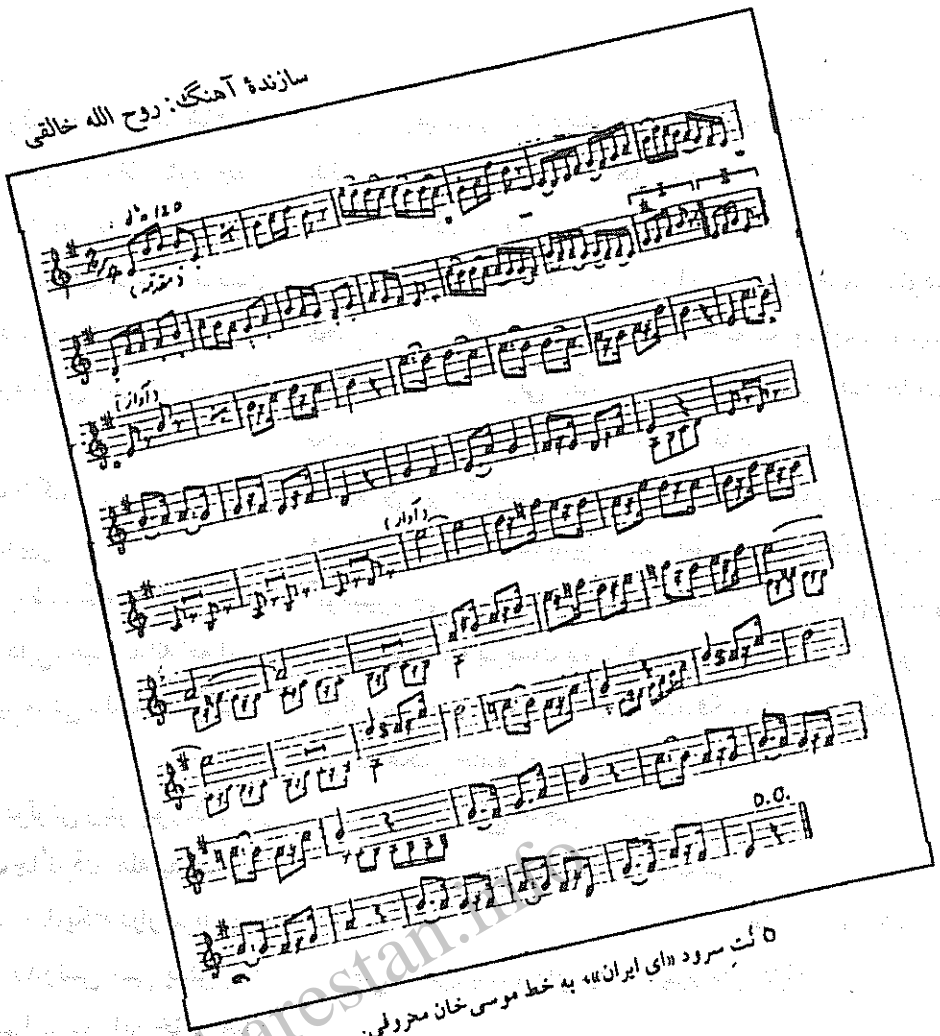
هوجور ایسی  
ترا خایم  
اگه قشنگ ماه بیبی  
می سبزه شب  
بگفته دونیایا  
سکت زتم  
دارم.

بهار توقایی  
تی بادرنگی خاطره  
سبزه کونه  
می نارنجستان دیلا

رشت - زمستان ۷۹



سازنده آهنگ: روح الله خالقی



شعر: سعید فقیه محمدی

با آهنگ "سرود ای ایران" خوانده شود

۵ لت سرود «ای ایران» به خط موسی خان محروبی.

### «گیلان جان»

سبّز مِخمل داره تی کشه  
تالش گول فوکونه جه لبان  
شیرمنستان بجنگست و فادا خو جان  
سرفادمه می جان ره  
گیلان می گول، پاپلی، توقایه

گیلان جان تو ایسی می گیشه  
شیرینه تی گیلکی زبان  
گیلان جمهوریای هرای بزه کوچک خان  
هم دیل بی بیم گیلان ره  
گیلان زمین، دریا کوله داره، دامون سایه

رشت واران شار می دیل بابه  
شانه بوکون تی ساجا دیلدار  
شوره وارش تی بنفشه تی بهارانا  
سرفادمه می جان ره  
گیلان می گول، پاپلی، توقایه

گیله مردی کشتی تی دابه  
درفک آینه داره ته ره یار  
گیله وادیه ناز بجانانا چایی باغانا  
هم دیل بی بیم گیلان ره  
گیلان زمین دریا کوله داره دامون سایه

## گیلان جان

گیلان جان تو ایته سبّز نگینی  
گول شیره منستان تو شیرینی  
تی باغون و بیجارون بورز گوله  
مه ره دنیا میان تو بهترینی

جزیره کیش - محمد رضا امیدوار تو چاهی

کیشه geša عروس کسه kaša آغوش هرای haray فریاد کوله kola موج دامون damun جنگل  
پاپلی pāpoli پروانه توتا taqa عشق ساج saǰ ساک، زلف

## کوشی در شناخت و حفظ محیط زیست گیلان

همواره اقتضای مرجع جامعه در نشر و اشاعه آرای مختلف نقش برجسته‌ای داشته‌اند. در استان مازندران نیز در یک بررسی تاریخی چنین قابلیتی در طول تاریخ معاصر مشهود بوده است. از آنجا که قبل از هر چیز برای معرفی هر معرفتی، تبارشناسی آن مطرح است، این مطلب ما را بر آن داشت تا به یک بررسی اجمالی در خصوص علم محیط زیست و چگونگی پیدایش آن بپردازیم. بدون شک این مبحث باب جدیدی را خواهد گشود که جای بحث و بررسی عزیزان اهل قلم را محفوظ خواهد داشت. گیلان و محیط زیست آن هم اکنون در یک بحران زیست محیطی حاد بسر می‌برد و چاره‌ای نیست جز این که تزریق این دیدگاه به سطوح پایین دست جامعه را به اختیار مرجع آن بسپاریم. امید این که این مقال به نوشتار و نقد سایر اهالی فکر و اندیشه نیز مزین گردد.

### محیط زیست: علمی در حوزة مدرنیته یا فراتراز آن

محمود فرج پور

یافت که به زندگی شادمانه‌تری رسید. اما امروزه شاهد آنیم که تجاوز انسان به حریم طبیعت و فعالیت بی وقفه تکنولوژی نه تنها موجبات آرامش انسان را فراهم نیاورده است بلکه با زایش اضطراب و نگرانی‌های جدید عرصه را بر روح انسان تنگ‌تر نموده است که نمونه‌های بارز آن عبارتند از: بحران جمعیت، گازهای گلخانه‌ای که وارد اتمسفر شده‌اند، از بین رفتن حفاظ اتمسفریک زمین یعنی لایه ازن که چون سپری بالای اصابت مستقیم اشعه ماوراء بنفش به مسجودات را از بین می‌برد. ورود سموم کشاورزی به سیکل تغذیه انسان و شیوع انواع سرطانهای ناشناخته، بحران زباله، بحران کم آبی به واسطه افزایش جمعیت و...

بنابراین علم محیط زیست از تنها و محسوس‌ترین علوم جدید است که فراتراز مدرنیسم به آسیب‌شناسی آن پرداخته و گامهای قابل توجهی نیز برداشته است. شاید بتوان گفت دیدگاه زیست محیطی از پیش قراولان وضعیت پست مدرن در جامعه بشری باشد، دیدگاهی که انسان را اجبار می‌نماید تا از خرید تازه‌ای بهره برد. یا به قول دکتر داریوش آشوری «علمی که باعث شده است، آن عقل شناسا را که پشت سر علم و تکنولوژی مدرن، با هیجان و امید انتظارهای نوجوانانه به طبیعت تاخته و خواسته است که همه چیز را با الگوی ذهن بشر دگرگون کنند، متغیر نموده و جای خود را به خریدی بدهد که سرانجام تمامی این تاخت و تازهای شوم را ببینند و حوزة عقل انسان را به خرید سرانجام‌نگر مسلح سازد.»

#### فهرست منابع

- ما و مدرنیست داریوش آشوری، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۶
- واژگان فلسفه و علوم سیاسی، داریوش آشوری، ۱۳۵۴
- سنت مدرنیته، پست مدرن، گفتگو با داریوش آشوری، حسین بشریه، رضا داوری و موسی غنی نژاد، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵

اثبات می‌نماید که امواج این ابزار دست ساخت بشر چگونه او را مورد تهاجم قرار می‌دهد. بنابراین بررسیها و تولیدات فکری اندیشه پست مدرن، مجرد از تکنولوژی، عقل‌گرایی و... سایر فرایندهای مدرنیسم نمی‌باشد بلکه اندیشه پست مدرن با استفاده از تولیدات فکری و ابزاری حوزة مدرنیسم به آسیب‌شناسی آن می‌پردازد.

جنگ جهانی اول با تمام رویدادهای شوم خود نشان داد که این تنها عقل نیست که در حال پیشرفت است بلکه همای آن جنون انسانی نیز فربه می‌شود. تجارب فاجعه بار و شکست خورده‌های همچون نازیسم در غرب و بولشویسم در شرق نشان داد که سودای پیشرفت مطلق سودای خامی بوده است که بشر در سر خود می‌پروراند. این همان نقطه عطف است که بشر به خود جسارت می‌دهد تا در جستاری معقول به فرامدرنیته سرک بکشد و مشغول نقد فرآورده‌های فکری و ابزاری خود باشد.

بنابراین وضعیت پست مدرن نوعی گذر از مفاهیم بنیادی است که از قرن ۱۸ هادی جریانات عقلی و اجتماعی انسان بوده است. از جمله دستاوردهای محسوس و قابل درک اندیشه پست مدرن نفی این اندیشه مارکس و انگلس است که مدعی بودند جنگ انسان با انسان روزی جای خود را به جنگ انسان با طبیعت خواهد داد. امروزه نه تنها چنین جابه‌جایی رخ نداده است بلکه انسان به این نتیجه رسیده است که پایان بخشیدن جنگ انسان با انسان تنها و تنها در گرو پایان دادن به جنگ انسان با طبیعت است. در واقع نفی پوزیتیویسم بر ما روشن می‌سازد آشتی با طبیعت و زمین را خانه خود دانستن و نفی نگاه ابزاری به طبیعت (تنها به مصرف آن اندیشیدن) تنها راه دگرگونی مطلق‌گرایی عقلانیت مدرنیسم است که افقهای جدید و امیدوارکننده‌ای را فراروی انسان قرار می‌دهد.

متفکران برجسته‌ای چون مارکس و انگلس بر این باور بوده‌اند که با تصرف در طبیعت و دخول تکنولوژی در آن می‌توان به تولیداتی دست

همان‌طور که قرون وسطای مسیحی تنها یک قالب زیستی برای انسان می‌شناخته است که کلیة فرآیندهای زندگی او در آن قالب رقم می‌خورد، مدرنیته نیز با استناد به قوی‌ترین اهرم اثباتی خود یعنی عقل نقاد، یک نوع قالب بندی دیگر را برای زندگی انسان رقم می‌زند و آن رسیدن به اوتوئیای (آرمانشهر) تکنولوژیک است. کلیة تلاشهای مدرنیسم رساندن و راهنمایی انسان به این مدل است چرا که از این دیدگاه کمال (به مفهوم فراگیر آن) تنها و تنها در این حیطه قابل لمس می‌باشد.

محسوس‌ترین و کامل‌ترین تجربه مدرنیسم در این زمینه نیز تا پایان قرن بیستم، زندگی بولشویسم روسی بوده است که می‌توان برای آن مدل‌های پیش ساخته‌ای را معرفی نمود. در تئوری بولشویسم از طرفی عدالت به واسطه استیلای بازنگریهای بولشویسمی فراگیر می‌گشت و از طرفی به واسطه مشارکت انسان برای زیستن در چنین جامعه‌ای، تولید افزایش می‌یافت. اما آیا گذر زمان این مطابقت مدرنیسم را در هم نشکست؟ در حقیقت اندیشه پست مدرن از همین نقطه سرچشمه گرفته است و از همین دریچه است که مطلق‌گرایی عقلانیت یا چیزی موسوم به پوزیتیویسم علمی را به زیر ذره‌بین نقد می‌برد. اندیشه پست مدرن تمامی این مطلق‌گرایی‌ها را دچار نسبییت تاریخی می‌داند. فلذا به نوعی سیالگی مدل‌ها در این زمینه معتقد است. در حقیقت برجسته‌ترین متفکران اندیشه پست مدرن معتقد به لزوم آسیب‌شناسی مدرنیته‌اند و اذعان دارند که اندیشه پست مدرن اصولاً به طور مجرد وجود خارجی ندارد و تنها در سایه وجود مدرنیسم است که موجودیت اندیشه پست مدرن قابل توجه و بررسی است و یا به مفهوم دیگر اندیشه پست مدرن در طول مدرنیته قابل زیستن خواهد بود.

بطور مثال تنها در صورت وجود تکنولوژی مخابراتی بی‌سیم (موبایل) است که پست مدرنیسم با نقد و آسیب‌شناسی آن (آن هم با روش علمی)



# آستارای هن، سارای هن / اکبر اکسیر

■ بعد از ۳۰ سال دوباره به شهر آرزوهایم به شهر کودکی ام به شهر شالی و باران بر می گردم. سی سالگی که جوانی ام را با خود برد و من دور ماندم از ساحل، از باغ ملی، از سینمای سیار و جسرت دیدار تابلوهای در هم تکیده ورودی شهر: به آستارا خوش آمدید.

■ اغلب مسافران خوابیده اند و اتوبوس نعره کشان پیش می رود. من بیدارم و خاطرات آن روزها را مرور می کنم در آستارایی سیر می کنم که تمام ترین های مثبت عالم را یکجا در خود داشت: زیباترین، امن ترین و سرسبزترین شهر با مهربان ترین، نجیب ترین، مهمان نواز ترین مردم. شهری که روزگاری اینچنین سروده بودم: در ذهن سبز شمال / در پای کوههای طوالش / در دامن خزر / آنجا که دستها صداقت می کارند و دلها چون زلال چشمه می جوشند / آنجا که می توان عشق را طبیعت / سادگی را آواز زنان شالیکار و زندگی را درخت ورود و پرنده تفسیر کرد / شهر یسوت کوچک و سبز با نام آستارا / شهری که کودکی ام را در اشتیاق آب نباتهای چوبی اش گم کرده ام!

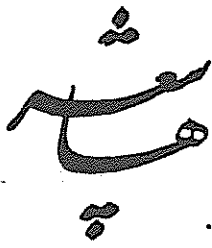
■ ■ ■ داخل اتوبوس کرم است. تابستان را به یاد می آورم: ساحل شنی، بلاژها چوبی، قوچ کاکوله، بوی ازون بیرون و ردیف درختان توسکا .... و عصرهای خاطره انگیز کودکی، رژه جوانان آلامد در صف های طولانی از حکیم نظامی تا خانه های سازمانی از ساحل تا باغ ملی.

عصرهای باغ ملی، عصرهای بستنی و تخمه و آهنگ هندی: تا تو نگاه می کنی کار من اه کردن است - ای به فدای چشم تو این چه نگاه کردن است .... هیولای فقر نجیب، هیاهوی پسرکان دستفروش با شعارهای مشتری جورکن از پشت شمشاد های مرتب: کاکوریس - نعناع جوهر / دانه بادام مشغولیت / جوخ سرین دی بوجولاب / بوجولاب / قویی درین دی جولاب / سرین دی / شیرین کاهی پیری اون شاهی / قال بورانی / گوی گول برسر گولی باشیندا آستر .... به همراه شعار پایانی برای ته مانده ها: آی منی آزاد الی ین - در دیمه در مان الی ین - بی دنه قالدی و شمارش پول خرده های تو بره کردن ....

■ عصرهای تابستان طراوتی دیگر داشت و کدام آستارایی قادر است که عصرهای تابستان کودکی اش را فراموش کند. عصرهای پرسه در ساحل، انبوه میببی های محلی پز عالی جیب خالی، عصر توریستهای هاوار یو مستر؟

HOW ARE YOU Mr?

■ عصر مهمه قهوه خانه های شوکور، طالب / عصر فریره و تاس مامد / عصر ناخنک از مشنه موسی در غیاب نوری عمی / عصر مزدگانی گرفتن از خانواده مسافران اتوبوس آقا کمال / عصر



وارگادم  
توقایی گبانا  
ماه [تغ سر...  
آیه جز  
کئیه دوارسی؟

آریختم / حرفهای عاشقانه را / بر تیفه ماه / بر مسیر و  
معبر ما / کی گذشتی؟

علیسرای کوچصفهان - حمید نظرخواه

(تالشی)

میرکی یه تا ایشته  
تی ته تی ته سروی به  
داری کاخر یوئه گیل  
زموسونه نوم

زمینی ویربرشه

همین که برخواست گنجشک / گلبرگ گلبرگ شکره  
گوجه / ریخت از درخت / نام زمستان را / زمین از یاد برد  
قزوین - جمشید شمسی پور «خشتاونی»

اساشعر

بهار

ته گیل گیل دیم جارو بنما

ش بلبل خیش پر هادام

بهار / با گل های گونه ات رخ نمود / بلبل بوسه هایم را  
پرواز داده ام.

د

خسه کتر

راد شاخه سوخته

اره ماتوری

آخرین دار دیم هادا.

کیوتر خسته / بر شاخه های صاعقه می سوزد / اره  
زنجیری (موتوری) / آخرین درخت را سرنگون کرد.

نوشهر - جلیل قیصری

گیلهوا / شماره ۶۱ / صفحه ۳۱

جمع آوری تخم کسورهای خشک شده از یکی دو خیابان آسفالته / عصر لُدی  
وتویل در خیابانهای خالی بی پیکان / عصر منتش رانی با شلوارک پاره پامازی ، بدنی لخت ،  
پایی برهنه و تیر و کمانی آویخته از کردن / عصر آمدن کاومیش های کِل آلود ممد آقا و مین  
کناری کام به کام خیابانی آنها!! / عصر خیار و عطر تو تاباغ و مردو / عصر لمه خوابی ها و ... /  
عصر آواز زنان شالیکار و مردان داس و درز یاغدی یاغشلار / بان نادای قوشلار / بچارا  
تالشلار / بیچاردا ایشلار / چولمگی دیشلار ... عصر حصیر بافی زنان محله و غوغای  
کروپ کروپ سیل و پردیز و لغ / عصر تجمع زنان در دم در و غیبت و شاخ شاخا / آتش  
سوزی اشبار برف .

عصر بازی های محلی عطیر مطیر ، اشک بلی سیندرما ، هودر هودر ، گماه گوزل  
پندیر ، قعیش ویردی ، کز دیلیم پاچ ، پیلک گوتدی ، چیلینک آغاج و خسی و بش  
دش دختران و پسران محله / عصر دعاوهای محلی رمضان (بورکی قازان گیت ددویبه  
چورک قازان) با میر رضی / دغل کاری همیشگی احد در آلتی گوز / زخمی شدن هر روز  
میر قدیر در کاروان کاروان / پایاکشی عصرانه یونوس به اشرف و حمله شبانه خانواده

اشرف به یونوس و ویرانی کُل چیر / عصر متل و بدیهه های محلی با اجرای گروه کُر -  
ساغر سوغور : مرضیه آی مرضیه دونوی و ریتم درزیه / از رضا رضا میندی خروزا  
/ هر نزی آی هر نزی / ال اله کلتنکله / ایت قوستی آی ایت قوستی / ایرده نوار بر  
منجلی / آت قاشدی پالان آسدی / چراغی یاندیر قوجا چخسون بانا / کچل کچل بامیه / و  
قنی قنی

عصر بل مرداب و غوغای مارها و لاک پشت ها : ایلان ایلان کافر سن مسلمان ؟ / کسی  
کسی گلین نوئون اوزون گوردوم / عصر آراز خوانی کسمه شکسته صمد : دمه  
مجنونه دلی بلکه ده لیلادلی دی بهمراه آراز حزین توت آغاجی بویون جاق ... عصر  
تله سیفی و پل احمد و غوغای میدان تره بار / تشر عزیز آقا بر شام مت / پرورش آلتی  
بارماخ بر خربزه آتشین ممد سین و سیمیتقو / عصر بخت آزمایی و فریاد احمد و سید /  
عصر بالادایی و مشبه بالاش / عصر شلوغ جلوی کاراز و فحش های چارواداری مؤلوش و  
آق قوش / مری پارانین زده آش ایچن دوغا ایچن / کافه رستم - کاروان - جهان نما  
ویشنه و جناب پاتالاش با سگه و بانکا / عصر لقبهای رنگارنگ ( کوتامترین آدرس شناخت  
امالی) : چوپور ، ایت ، ساری ، پاسان ، شب کور ، کچل ، شپه و ...

عصر پدی اولر و چپ شدن مداوم شورلت های چوبی در پیچ شیلات / عصر دعاوهای





## آستارای هن سارای هن

جلال و یحیی و جدال سلیمان با فورد آلمانی / عصر قان قی نی ین و خار وانار / عصر دعوای  
لیکی محلات: اوج توکان با سر پل / قنبر محله با کوره خانه و بندر / فارابی با عباسیه ....  
■ عصر نی چرخانی / بحث دیفرانسیل / عصر منسمه خالا سماوری نی لدون / عصر قره قره ،  
اروج ، آبوس ، یولچی قولی و عصر هراس از چاکری و چاقوی ضامن دار!  
■ عصر سینما سیار و پخش فیلم های بهداشتی روی زباله های زمین بانک ملی / عصر جمعه های یک  
بلیط و دو فیلم سینما خانانان / چهچه فر دین ، چشمک ظهوری و لهجه مجید محسنی / عصر بی  
پولی بچه ها و ورود قاچاقی از پنجره پشتی سینما / پخش فیلم بن هور در وسط فیلم فریاد نیمه  
شب

■ عصر های تابستان قصه شیرین هزار و یک شب آستارایی هاست، عروسی های ساده و بی تکلف /  
جشنهای بی کارت و بی دعوت و بی کادو / رقص جوانان محل در حیاطهای بزرگ مجالس مردانه و  
آهنکهای انحصاری هر کدام توسط آبی و امید و شفقی : هیوا گولی - تس تزی - قشنگی -  
مجسمه - ترکمه - قزاقی - اوزون دره و ... / عصر شیرینی بردن به خانه عروس - آرد پاشی بر  
سر پدر داماد و حرکت آرام مردان محل پشت سر جمعی و آیین شمعدان برها ...

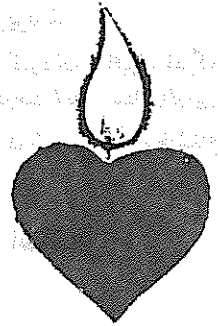
■ عصر های کرایه دو چرخه / سوار شدن پشت فایتون اسدالله دالدان بسی قرمانچ / عصر  
سواری بردم ارا به کاومیش در مسیر قولی حمامی - حاجی حمامی / عصر صداهای آشنا: قوم  
حالواسی کاسب نوقولی / خالخال کیلی آلان / هندل / اوزرک: گوز ویرانون گوزی  
چخسون / عصر ترس از بچه دزدی جویردهای بزآن / عصر سولوف و یونجه فروشی / بستنی  
در قندان و بستنی فشنکی آقا میری فریاد چپیش و برجعلی / عصر بنساط پهلوان پنبه ها و پاره  
کردن سینی مسی / عصر هجوم اهالی به میدان طناباره و دیدن ایری پالان و هابو خچا / عصر خاطره  
و خطر در حبس نفس لالیان و عکس های تحویلی آبکی که شبیه هیچ کس نبود.

■ عصر رویایی شکار سنجاقک پشت نانوائی حسین / خفاش زدن ها با خارچر مثنیه عزت / عصر  
تمشک و توت و بلال / عصر چاووشی زائر خراسان / عصر آلوچه دزدی از باغ میرزا آپاس: آی  
آلچانی دردی لر ... / عصر شنا و شیرجه و شر قو و شیره پالچق / عصر خیس یسی یزسن و  
خیار بازی در آقالار برگاهی / عصر مثنیه جلال سلیمانی و فرار کزیه آمیز بچه ها با موهای  
سامورایی نذری و پیش بند سفید / عصر خوردن نان با قند / نان با تخمه / مزه کردن نان سیاه با نان  
سفید و رویش ملازم آنتن شاپور لورنس و مراد برقی در پشت بامها.  
■ عصر اجیر ننه و شیشه / عصر دکتر غفوری و اخمدی فر / عصر ویزیت خانگی دکتر فنواکس  
و مرک آرام صاحبان صنایع سل و سبکت و سرطان و شیفلیس و سنلجم / عصر عزیز آقا و سرنگ صد

بکله سنگ بی نوم و نوشونیم  
کرو کور و خراب و بی زبونیم  
بکلین، بشکن، چودن، بیشن  
ولی بدگوتن وه، سنگا مونیم



می دیل خنه نیم تی ورتونم  
درختم، هرچی دتم ت فوکونم  
ویگیر مع، هیچکس هندی خداوه  
بدر، بشکن، ولی تی ورتونم



## رباعی

آفتابا نشا ستاره پالی نیشادن  
یا ماها گیتن تی چوم واسی فیشادن  
تی بغض مره اگر کی شب صب نیبه  
تی ایژگره جا شا آفتابا خوشادن



تی کوچه کرا گردانیدی دس به دس  
زنجیل شبا تا نوکونه انس به کس  
شب گردا کوده خو خابا؟ باور نوکونم  
خورشید ستاره ای نیبه دس فارس

بندر انزلی - ناجی غریب زاد

خرداد ۲۹ - تهران

زا کون! عیده، بشین گیلانا بینین  
 بشین کوهان، بشین دامانا بینین  
 بگردین تازه سالادشت و صحرا  
 باغ میان، گول ریحانا بینین  
 کرج - حسین شهاب کومله‌ای



### دویستی تالشی

بری توام ترا تالش دستون  
 ابرو مسته و چم مسته مستون  
 بری ته پا بنه چمن دیلی سر  
 موآ تالش، بوا عین گلستون

ماسال - کاظم نوروزی

### گول پسر

می پسر ره  
 ناز بداشته - گول پسر، تو می چراغ خانه بی  
 شب می ره نوری و روز می دورور پروانه بی  
 کی دانه فردا چی به، اما دانم هر چی بیه  
 آنقدر مشکل داری کی می مره بیگانه بی  
 ارزش بی ارزشی بی یا کی می جاننا مالم  
 تاکی فرداتی ویجا، آبی بمانه دانه بی  
 راه ته ره وازه، ننه پا غفلت سر، نی ویره  
 آینه جا گرما به تی سر، اسیر شانه بی  
 من کی می عمر وجوانه، مفت بنامه باد ور  
 خایمه کی تونتی، تو کی می ناز دُر دانه بی  
 تی دیلی پر زئن دره، می تسک دیلاگب دره  
 دانمه خنده مره گی: پسر تونم دیوانه بی

رشت - ۳۰/۸/۷۸

ابراهیم پنگاه

بار مصترف / عصر گرد علوی و شربت در بطری های کثیف دکه احمد / عصر شیرخشک  
 و شیر خورشید / عصر برق انداختن کچلها / عصر کویه و قوقا / چوپچی و حجت / مگنی  
 و خاکستر / غشی و دایره / ترسو و جفته سووی / چشم زدن ها و دود اسپند: اوزریک سن  
 هوا سن / مین درد لره دوا سن / اگر کسرون اولماسا / پیس آروادان یاواسان  
 ■ عصری که در نبود تلویزیون و موبایل و CD یک عالمه شور و شوق و صفا داشت / وقت  
 غروب صدای غضبناک مادر برای شستن پاها قبل از ورود به خانه / شبهای بی چَرز لامپار  
 شپش کُشی! و بعد ورود رادیو چوبی و شبهای جانی دانر در رادیو لامپی / NORDMEND /  
 شبهای شیرین چای و کتک! شبهای آبدوغ خیار و شب ادراری ها / خواب در ایوان پرده سفید  
 و کنسرت قوزباغه ها از رودخانه بغل دستی که زیبا ترین موسیقی شبانه مان بود / رویای ابدی  
 جیبند های کدو و خربزه آویخته از سقف چوبی ایوان و لالایی مادر: آی قره میلچک /  
 بالامنان الچک / بالام نادان دی / باش آلدان دی / شبهای پرسقاره نی سواری روی  
 ابرها / جیغ ناکهانی ماده گربه پشت شیروانی و کابوس های کنگ و پریدن از خواب ...

■ ■ ■ از خواب برمی خیزم. تابلوی پلیس راه آستارا تالش را به زور می خوانم اصم مزاده را  
 گذشته ایم یعنی راه تمام! آه بوی وطن بوی آستارای من / بوی شکوفه های انار و تمشک  
 و شلتوک و حرکت دوباره اتوبوس ورژه تابلوهای رنگارنگ: هتل بین المللی - مرکز فنی حرفه ای  
 - هواشناسی - پایانه - شهرک جدید - دانشگاه آزاد اسلامی و تابلوی بزرگی که می گوید: به شهر  
 شهید پرور آستارا خوش آمدید

■ در میدان ورودی شهر نمادی از سیمان که به طرز ناشیانه ای اجرا شده است اولین زنگ خطر  
 را برای دهها مهندس پیر و جوان خوشفکر شهر بصدای من آورد تندیس که با مختصر دقت  
 زیبا ترین نماد شهر می شد. هنوز پیاده نشده ایم که صدای پسری از جنس پسرکان آن  
 روزکاران مرا به خود می آورد اتاق اتاق! شغل جدید بچه ها برای اجاره دادن اتاقهای خالی به  
 مسافران بازار اجناس روسی ... کسی پیاده می رویم انبوه مسافران در پیاده رو - داخل چمن  
 کاری ها و حتی کنار نرده قبرستان خوابیده اند بی راهمه از اشباح و صدای بوق و نیش پشه های  
 وارداتی و بارانهای ناکهانی بله هتل پیاده رو ۱۰۰ ستاره اینجاست. خسته که می شویم تاکسی  
 تلفنی قراضه ای جلوی پایمان

ترمز می کند راننده آشنا در می آید معلم کلاس چهارم دبستان آن دوران ... / به خانه می رسیم  
 تهی از عطر پدر سبزشار از مور مادری در که باز می شود بوی غذاهای محلی مادر از لابلای  
 کلامش مشامم را می نوازد: باسترما - میسما - جولمک بالخی - چغر تما - لونگی - قیمه



## آستارای هن ساری هن

بادمجان و غذای روزهای بارانی بورانی پلو به همراه بوی کلهای محلی حیاط : سرقه ای - قلمقاش - شمعدانی - آشتم داشتیم - سرما شق - نقره گولی - مالدیلی - شب گول - عطر گولی و .....  
■ اهل خانه بیدارند این بار نه بخاطر من بلکه بخاطر پخش فوتبال - زود می خوابم از صدای قورباغه های رودخانه بغل دستی خبزی نیست سموم شیمیایی مزارع برنج ، قورباغه ها را مست و بی حال کرده است در عوض صدای ترانه استانبولی از پخش همسایه گوشخراش است بعضی منیم بعضی منیم خوابهایم دیگر مهتابی نیست جدال نابرابر پشه و سیلی ، حدیث مکرر شرعی و یل پی است !  
■ بچه ها زود بیدار می شوند و خود را برای خرید جنس ارزان آماده می کنند با راهنمایی برادر کوچک نام و آدرس بازار ها مشخص می شود بساط و تخته بازار که حالا برای کیش و بازار تهران رقیب جدی شده است بعد از باز شدن مرز ایران و آذربایجان در سال ۱۳۶۸ بوجود آمد و خیلی زود سرقتی اش به ۱۵ میلیون رسید ، نزدیک پل فارابی به سمت دریا می پیچیم ردیف مغازه ها لبریز از جنس خارجی و داخلی است اغلب چینی و پاکستانی و کمتر روسی قیمتها الحق مناسب و گاهی بسیار متفاوت با قیمت بوتیک شهرتان .

■ در بازارچه هر یک از بچه ها دنبال جنس مورد نظر خود می گردند و اما من غریب و تنها در شهر کودکی ام به دنبال هویتم به دنبال فرهنگ و ادب فراموش شده ام به دنبال مدرسه صادقیه - حکیم نظامی نیما خان - میرزا طایر - کلانتری - خیامی و ..... ۹۸٪ مردم باسواد ( طبق آمار کمیته پیکار با بیسوادی ) می گردم به دنبال آنهمه صفا و صمیمیت و شور شوق دانش اندوزی و افتخار آفرینی آستارایی ها .....  
■ بعد از سیاحت و تجارت از بازارچه روسی جهت دیدار بازارهای درون شهری از فارابی به جلوی گمرک می رسیم به باغ ملی سابق ، پرده نمایشخانه تازه احداث خوشحالم می کند در شبیه است موقع آمدن تاجران چمدانی لنکران چه غوغایی بر پا شده است روی نیمکتی می نشینم و مسافران لنکران را نظاره می کنم چمدانهای گونی مانند پر از گل چینی - اسباب بازی و لباس که توسط بارکشیهای خرد سال به این سوی مرز آورده می شود بعد از توقفی اندک به پاساژها سری می زنیم : پاساژ سیدان - نور - وصلی - عمیدی - حیدر زاده و ..... در میدان شهرداری سابق سینما خانانلاری وجود ندارد گویا بعد از سوختن مصلحتی برای مصلحتی دیگر تخریب شده است پاساژهای شهر با آن فضاهایی کم توئل وحشت شهر من شده اند ، در محوطه بازارچه چهارراه خستگی مان را با چای تازه دم مشبه حاتم که هنوز پابرجاست در می کنیم / موسیقی متن بازارچه نه موسیقی بنگاه نوار فروشی

### ژرار دونووال

واگردان چه دلتکه

### گوماران گشی

بهار کی به

"پرزن" چه تخم بیرون آیه

آواز خایه:

اون چاب چابا نیشتاوی؟

ساده یو قشنگه

"پرزن" آواز

گومارکش

تابستان کی به

نر، ماده یا دونبال دکفه

عاشقابه، اما خالی ای بار

چی قشنگ و ساکته

"پرزن" فک

گومارکش

بازون وختی کی شوروم دویو پائیز فارسیه

هنی سرما فانریه

"پرزن" لب دپله

های...!

چی خوشه "پرزن" مردن

گومارکش

گومار = جنگل، میشه، خارزار / پرزن = برنده /  
چاب چاب = چهچه خالی = فقط / تک = آشیانه،  
لانه / شوروم دویو = ماه آلوده/ینی = هنوز

علی معاصر

## پرو مه ورو دونا جان

پرو

مه دل رسوهاکن

دونا جان

ته روهاکن

دونا جان

آفتاب بیموو

مه دل لو دونا جان

ماه دریموو

مه رو پرو دونا جان

مه دل اسیر و زار دونا جان

شیدای ته دیدار دونا جان

شو، صواحنی سو بزو

آفتاب دنیه

غریب شوی تن

مهتاب دنیه

سیو چشمون سوار

شو سوت کور

امه محله تا دونا خله دوره

دواش امشور امه ورتا صواحنی

روز که بنه کته ته بور الهی

نشو ورگون تنگه چه فراؤن -

- درنی در کمین

واونی بی درمون

دونا جان

آمل - اسفندماه ۷۹

« دونا - داتایی، ونیز نام جایی و همچنین اسم زنی

نر او غلی بلکه صدای همه دلاز و مانات فروشان است

■ ظهر بر ایوان خانه پدری که الآن شیشه بند شده است نشسته ام و از رادیری همسایه صدای حزین قدیر رستم اف، آواز سونا بلبل لر

رامی خواند. در حیاط پدری دیگر از درخت نارون / از قویی و قوقاچا خبری نیست نه آن حیاط بزرگ پا برجاست نه دیوارهای قدیمی کل چپر - قمیش چپر - تخته چپر / قمیش چپر که رادیاتور حیاط مابود جاییش را به بلوک های سیمانی کرمازا داده اند و اعتماد افقی پلنت ها را در بازکن های برقی و تصویری ریوده اند / دیگر همسایه از همسایه خبر ندارد یادش بخیر رفت و آمد روزانه از حیاط های تو در تو بی حصار قدیمی / یادش بخیر کز به عذارا - مشنه ربایا - کبری خالا مادران محله .

■ چقدر دگرگون شده است این شهر باور نمی کنم استارای من آن استارای دیروز نیست دیگر استارا را با در صد باسواد یا صندف و ساحلش نمی شناسند بلکه با تعداد پاترول و پراید و ساختمان های چند طبقه ، دامن های روسی و چک های برگشتی اش می شناسند!

■ معماری شهر که به همت مهندس فیروز فیروزی نفسی تازه کرده بود توسط میلیونر های یکشنبه ، این جماعت نو کیسه با آن خاصه خرجیهای بی موردشان آتش شل قلمکار شده است چون حرف هیچ مهندس تحصیل کرده ای را نمی شنوند . و چنین است که از خانه های قدیمی خبری نیست خانه های فاکون دار با آن نمای آجری و زنتیک زیبا و ایوان چوبی به خاطره ها پیوسته است زنتیک که باران کیر بومی خانه های نقش آجری بود و محل هنر نمایی استا نقی نجار و استا ابراهیم حلبی سنان جاییش را به ورق موجدار فایبرگلاس و پلاستیک داد . در هر کرچه مسابقه برچک سازی شروع شد خانه های پدری چندین قطعه شد و ساختمانهای بی هویت و عبوس با سیمان بُری زمخت و نقاشی های وقیح با روپوش بد قواره مرمر های سنگ قبری اش مثل قارچ روئید.

شیروانی ها در غیاب سفال سرخ و نارنجی و یرمونی که روسری اصالت شهر بود به انحصار ایرانیت و آزیست سرطان زادر آمد و ایرانیت ها صدای تُرد سفال را از خاطرمان زدودند یاد لغ لی کوم بخیر با چکه های مداوم روزهای بارانی و نیزه های یخی روزهای برقی اش که کولر آبی فصل گرما و عایق مطمئن فصل سرما بود .

■ دلم از بازار و بازارچه و بازاری و هر چه جنس و بد جنس روسی است می گیرد می خواهم دل به دریا بزنم سراغ ساحل شنی را می گیرم از ساحل شنی ، پلاژهای چوبی و درختان توسکا خبری نیست صف تیر برق های دو طرف خیابان ساحلی و همه بچه ها و توریست ها را





## غلامرضا صومی

### روزنامه نگار گیلانی به دیار باقی شتافت

غلامرضا صومی روزنامه نگار، نویسنده ورزشی و مؤسس چند باشگاه ورزشی در گیلان، غروب روز ۲۲ بهمن ۷۹ بر اثر سکتة مغزی در گذشت و با تشییع گسترده ورزش دوستان در وادی تازه آباد رشت به خاک سپرده شد. وی متولد ۱۳۳۰ در رشت بود و تحصیلات خود را تا سطح دیپلم در همین شهر ادامه داد. از دوران تحصیلی دست به قلم برد و با تنظیم خبرهای ورزشی و ارسال آن‌ها به مطبوعات استان و تهران فعالیت مطبوعاتی خود را آغاز کرد.

مدتی رسماً خبرنگاری روزنامه کیهان را بر عهده داشت. بعد از پیروزی انقلاب با کمک برادرش آقای تقی صومی تصمیم به فعالیت مستقل گرفت و هفته نامه جنگل (به مدیریت مسعود قطبی) را در اردیبهشت ۵۸ انتشار داد. هفته نامه جنگل بعد از ۳۰ شماره انتشار در زمستان همان سال تبدیل به روزنامه شد و تا مرداد ۱۳۶۰ بطور مرتب و روزانه انتشار یافت. جنگل نخستین روزنامه یومیه گیلان بعد از انقلاب اسلامی بود. مرحوم صومی بار دیگر در سال ۱۳۷۰ به اتفاق برادرش دست به انتشار هفته نامه ورزشی گام (به مدیریت آقای زرهوش) زد که تا مدتها جزو نشریات موفق و پر فروش ورزشی در سراسر کشور بود ولی در یکی دو سال اخیر بنا به ملاحظاتی از ورزشی به صورت عمومی تغییر روش داد و فقط در استان گیلان منتشر شد.

از عمده ترین کارهای روانشاد صومی تأسیس باشگاه ورزشی سپید رود بود که در گیلان از باشگاههای معتبره شمار می آید و بر روی فوتبال گیلان تأثیر گذار بوده است. وی همچنین بانی و مؤسس باشگاه رزمی گیلوان بود که با کمک اساتید رشته های گوناگون ورزش های رزمی به تربیت قهرمانانی پرداخت که در سطوح ملی و بین المللی خوش درخشیدند.

شادروان صومی علاقه خاصی به مسایل دینی و مذهبی بویژه عرفان داشت و با اهل سلوک نزدیک شد ولی هیچگاه جانب دسته خاصی را نگرفت. وی مردی خیر و نیک نفس بود و با انجمن خیریه «اویس قرنی» که به همت برادران شبان در رشت پا گرفته است، همکاری نزدیک داشت. از غلامرضا صومی نوشته های زیادی در قالب مقالات ورزشی به یادگار مانده است. یکی از ویژگی های مقالات او این بود که در آن‌ها صرف مسایل ورزش دنبال نمی شد بلکه اخلاق پهلوانی و جوانمردی نیز لحاظ می گردید. روانش شاد. احمد سواررخش

پیشروی آب بلعیده است جای شن ها را تخته سنگ های خشن پر کرده است. سَند محکم خارا در برابر بُخارای مَن خزر! دیگر آن ساحل جادویی و طلوع شاعرانه خورشیدش را از جلوی مسجد آبروان نمی بینی ....

■ به محل طرح شنادر ساحل صندق واقع در داداش آباد می روم ساحلی نسبتاً زیبا، با امکانات کم / دریا در حصار کرنی ها غرق شده است دوباره دلم می گیرد کوش ماهی تردی را در زیر پای می شکنم و با صدای دریا و ساحل تجدید خا لرمه می کنم. از اینجا به آب گرم معدنی کوتاه کومه، واقع در غرب لوندویل می رویم جاده باریک اسفالته زیبا و دلغریب، تونل سبزی که در دل درّه های توسکا و نمدار و نارون تو را به مهمانی گرم ترین آب جنّتی جهان می برد و با آبشار نقره ای لاتون و توردی پیوند می دهد.

■ امروز نهار به روستای باصفای حیران آمده ایم به باغ دوستی بر بام سبز و خنک آستارا، با یک غذای محلی که جوچه لونگی است پذیرایی می شویم و با شانه ای عسل بر می گردیم درست از کنار کرده ای که سالهای دور حسن گاز و قره نو بزور از آن بالا رفتند و به آسانی در دل درّه جاودت شدند.

■ در برگشت از حیران، بهارستان را پشت سر می گذاریم با یاد چشمه آبگرم علی داشی در کلبه عمو رسول آشی می خوریم و در انتها از مقبره قدیمی: مزار پیر قطب الدّین در باغچه سرا شیخ محمود خیوی در شیخ علی محله دیدن می کنیم غافل از اینکه پیش از مامختصّان دلسوز حقّاری شبانه به زیارت دفتینه های احتمالی اش آمده اند ...!

■ تقریباً عصر جمعه است سیر و سفرمان را از راه عنبران محله و جاده آسفالته بین روستایی ادامه می دهیم و از روستای باصفای ویرمونی - عباس آباد - در بند - کانرود می گذریم و از کانرود به امامزاده و استیل بر می گردیم. استیل زیبا ترین استخر طبیعی گیلان با درختان توسکای داخل آبش آرامشگاه پرندگان مهاجر است. در استیل به قایق کوچک چوبی که از تنه درختان کنده اند سوار می شویم و با قلاب و نخ ادای ماهیگیران فلّابی را در می آوریم بچه کاپورهای بازیگوش پرورشی! با نَک زدن به طعمه به ما خوشامد می گویند. استخر طبیعی و زیبای استیل صبور و آرام در پای کوه در بند خوابیده است و به دریا می اندیشد و به دریایی شدن ها اگر پروژه اسکله و هتل بگذارند ...

■ انتهای سفر را پای پیاده از طریق پل شکسته تا باتان اشگون ادامه می دهیم و در تراب کومه بسی با چایی داغ ماهیگیران پذیرایی می شویم. از کنار دریا به خانه بر می گردیم انبوه کوش ماهیان ریز و درشت سفید و راه راه که خیلی از کارخانه داران صدفکوبی و تراکتورچی ها را به نان و نوایی رساندند با صدای کروج کروج مقدمان را گرامی می دارند و من در حسرت یافتن یک کوش ماهی قره کوی نک ترانه ناکامی سارای را زمزمه میکنم:

گدون دیون خان چوبانا گلمسون بوایل مغانا

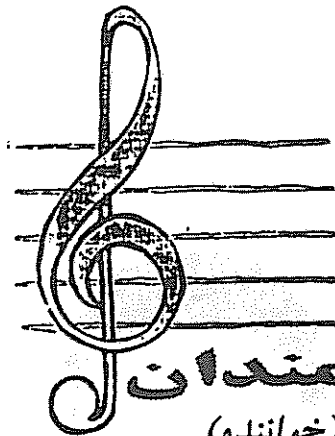
گلسه باتار ناحاق قانا آپاردی ستلر سارانی

### بیر آلاگوزلی بالانی

■ ■ ■ بله آستارای من، آن سارای چشم سیادم را سالهاست که سیل ..... برده است به حان

چوپان بگوئید که دیگر به مغان نیاید!

شهریور ۷۹ - آستارا



## خاطرات هنرمندان

این شماره با جمشید کهربائی (خواننده)

امیر عطایی استاد آواز و نوازنده تار که خود از شاگردان حاج علی اکبر خان شهنازی بود، اداره می‌کرد و من بسیاری از مقدمات موسیقی را از این استاد عالیقدر آموختم. هر چند نخستین مشوق و آموزگار من در زمینه آواز زنده یاد پدرم عزیزالله کهربایی، کارمند فنی شهربانی رشت بود ولی رادیو بیشترین تأثیر را روی من داشت، مخصوصاً آوازهای استاد دردشتی که هر چه از او بگویم کم گفتم.

روستائیان اطراف رشت برای شنیدن آواز یونس دردشتی که سه شبانه شب‌ها با ارکستر حسین یاحقی بخش می‌شد از محل روستا یا اسب یا قاطر بار ذغال و برنج به شهر می‌آوردند و می‌فروختند و شب را به عشق شنیدن آواز او در قهوه‌خانه‌های مجاور شهر اطراق می‌کردند و روز بعد یعنی چهارشنبه بعد از خرید نان و قند و شکر و جای و حبوبات و غیره که بار اسب و قاطر می‌کردند به روستاهای خود بر می‌گشتند.

صدای کوهستانی و عرفانی یونس دردشتی از طریق رادیو بر روان آدمی اثر می‌گذاشت. من و خیلی از جوانان علاقمند به آواز، آن روزها تحت تأثیر او قرار داشتیم. او هنرمند برجسته‌ای بود و هنر را هرگز در راه کسب و تجارت بکار نگرفت بلکه حتی از طریق هنر خود به تهیدستان و بیچارگان نیز کمک می‌کرد.

دردشتی که اصلاً زاده دردشت (از توابع اصفهان) بود از معدود خوانندگانی بود که صدای پشت حنجره داشت. خواهرش هم همین طور. آن‌ها هر دو پرورش یافته مکتب پدر هنرمندشان بودند. دردشتی در جوانی به تهران آمد و در مدرسه آلیانس تهران که متعلق به فرانسوی‌ها بود زبان فرانسه آموخت و به این زبان بخوبی مسلط شد. او با معاریف و اسانید موسیقی زمان مثل یحیی خان زرین پنجه و مرتضی خان نی داود نزدیک شد و از آنان کسب فیض کرد و به شهرت و اعتبار فراوان رسید.

من چون عاشق صدا و آواز دردشتی بودم و هستم از او اطلاعات زیاد دارم. بد نیست چند تا را که به کار شما می‌آید برای شما تعریف کنم چون می‌دانم این جور اطلاعات را دوست دارید و ممکن است خوانندگان مجله از آن استفاده کنند.

دردشتی در سال ۱۳۱۰ وقتی هنوز ۲۲ ساله بود با پسر عموهایش به رشت آمد که در خیابان شیک یک داروخانه ایجاد کردند به نام داروخانه مرکزی و بتوان نسخه بیچ در آن شروع به کار کرد که حالیه جای آن بانک تجارت تأسیس شده است. او خیلی زود با هنرمندان رشت آشنا شد و اغلب در اوقات فراغت از کار در مجالست با

من از دوره‌ای صحبت می‌کنم که هنوز از ضبط صوت در ایران خبری نیست. فقط رادیو بود و رادیو هم در شهرستان‌های درجه دو بعلت نبود برق و در مراکز استان‌ها بعلت ضعیف برق خیلی کم بود. امکان استفاده از رادیو هم بقدر کفایت فراهم نبود. آن‌ها که رادیو داشتند ترانسهای تقویتی به رادیو وصل می‌کردند که صدای رادیو بهتر بخش شود. برنامه موسیقی رادیو بین ساعت ۸/۵ تا ۹ شب معمولاً توسط خوانندگان سرشناس آن دوره نظیر بنان، یونس دردشتی، سعادتمند قمی، ادیب خوانساری، تاج اصفهانی، حسین خواجه امیری، حسین قوامی، احمد ابراهیمی، قاسم فاریا و خانم‌ها روح انگیز، قمرالملوک وزیری، ملوک ضربابی و روح بخش بخش می‌شد.

مردم مشتاقی برای شنیدن آواز هنرمندان، بعلت نداشتن برق یا رادیو می‌آمدند جلوی قهوه‌خانه‌های گذر و محلات خود و پای این جمعبه‌های فرستنده می‌نشستند.

آن وقت‌ها چون در شهرستان‌ها مکتب و آموزشگاهی برای موسیقی و فراگیری ساز یا آواز نبود، هنرمندان جوان و پسی جو بیشتر از طریق گوش، به مدد صفحات متعدد گرامافون آموزش می‌دیدند و ردیف‌های آوازی را می‌آموختند. برنامه موسیقی رادیو ایران واقع در بی‌سیم (جاده قدیم شمیران) که شب‌ها بخش می‌شد بهترین آموزگار جوانان مستعد شهرستانی و ولایتی بود. بخش آوازهای خوانندگان سرشناس آن روز ایران از این رادیو که شب‌ها صورت می‌گرفت در واقع برای جوانانی که مشتاق فراگیری آواز بودند نوعی مدرسه و کلاس درس به حساب می‌آمد و هر چه در این برنامه گفته می‌شد تو گویی معلمی بود که تدریس می‌کرد. البته در رشت یک مکتبی هم وجود داشت که اسماعیل

جمشید کهربایی یکی از چهره‌های قدیمی موسیقی آوازی گیلان است. او متولد ۱۳۱۲ در رشت است. کهربایی هنرمندی متواضع، گوشه‌گیر، خوش صحبت و پر خاطره است. اگر چه چند سال پیش هم یک بار با او به گیتی دوستانه نشستیم، اما این بار نیز در دیداری خودمانی که از دفتر گیلان داشت، خاطرات تازه و جالبی تعریف کرد که بهتر دیدیم عیناً آن‌ها را به اطلاع خوانندگان عزیز مجله برسانیم. تاریخ موسیقی گیلان از مجموع گفته‌ها، شنیده‌ها، دانسته‌ها و یادمانده‌های ذهنی هنرمندان موسیقی دینار ما است که نوشته می‌شود. هر کس چیزی دیده، خبری شنیده، تجربه‌ای اندوخته و خاطره‌ای تلخ یا شیرین به یاد دارد، چه عیب دارد از طریق گیلان ثبت و ضبط شود و در اختیار پژوهشگران رشته‌های مختلف هنری قرار گیرد. دفتر گیلان و خاستگاه استقلال خاطرات، تحقیقات و مطالعات هنرمندان، محققان و نویسندگان گیلانی است که سال‌هاست در رشته‌های فرهنگی و هنری و پژوهشی مری خود را آن چه اینک می‌خوانید خاطرات هنرمندی است که ۵۰ سال تمام در رشته موسیقی بویژه هنر آواز کار کرده است. ما رشته کلام را دست خود او سپردیم تا هر چه دل‌تنگش خواهد بگوید، بگوید و ما نوشتیم و شما می‌خوانید.

هنرمندان برجسته شهر از جمله علی اکبر خان شهنازی و برادرش عبدالحسین خان شهنازی بسر می‌برد. این دو برادر بعد از رفتن ابوالحسن خان صبا که سمت مدیریت مدرسه موسیقی وزیری را بر عهده داشت در رشت کلاس موسیقی دایر کرده بودند.

می‌گویند در جشنی از حاج علی اکبر خان شهنازی خواسته بودند که با تار در دستگاه ماهور بنوازد. استاد فرمودند من حرفی ندارم ولی ماهور را باید در دشتی باشد تا بخواند و من با او تار بزنم تا شما لذت ببرید.

دردشتی در رشت علاوه بر این دو تن با دیگر اساتید سرشناس موسیقی مثل اسماعیل خان امیر عطایی، غلامحسین کنارسری و دهسرا آشنا شد. حسین صوتی هم بود. حسین صوتی در خوانندگی خیلی قدر و شهره بود ولی به ردیف آوازا آشنایی نداشت. گویا خیلی هم به صدایش غرّه بود. روزی عده‌ای از مشتاقان و هنردوستان روبروی شهرداری رشت که جای برگزاری تفریح بود یونس دردشتی و حسین صوتی را رودرو می‌کنند تا سابقه آواز دهند.

دردشتی به حاضرین گفت که من امروز حسین صوتی را در اجرای گوشه‌ها در مایه‌های بالا می‌کشم تا نتواند پایبای من بخواند. از طرفی چون حسین صوتی به آواز دشتی تا حدودی آشنایی داشت، دردشتی مناسب دید که همین آواز را ابتدا به ساکن در آمد کند. لہذا حسین هم با او در آمد کرد. هر دو در گوشه‌های دشتی به اوج یا عشاق رسیدند و پایبای هم خواندند. دردشتی از عشاق اوج گرفت و به شور بالا رفت حسین صوتی برای این که صدای خود را در این مایه که با آن آشنایی نداشت با صدای دردشتی جفت کند خیلی سعی کرد اما از فشار زیاد از ناحیه گوش خونریزی کرد. مردم دردشتی را خیلی ملامت کردند ولی او گفت تقصیر حسین بود که از صدای خود می‌بالید.

در این زمان از بخت خوش دردشتی (و بخت بد ما گیلانی‌ها) عده‌ای تجار فرانسوی به رشت آمدند تا چوب گردو خریداری کنند و چون مترجم می‌خواستند از میان چند نفر مترجم زبان فرانسه که داوطلب شده بودند دردشتی را انتخاب کردند. فرانسوی‌ها که ۶ نفر مرد و دو نفر زن بودند در هتل ایران رشت اقامت کردند. روزها می‌رفتند اطراف رشت چوبهای درختان گردو را

تدریس می‌کردند در آموزش هنرجویان به شیوه علمی بسیار موفق بود. اساتید این انجمن و کلاس خیلی دقت می‌کردند که مبادا موسیقی در روحیه مردم بجای تلطیف و زیبایی روح، آفت زدگی ایجاد نماید. برخی از این بزرگان موسیقی در قید حیات هستند و بعضی‌ها در گذشته‌اند. از آنها که در ذهنم است می‌توان علاوه بر کسانی که یاد کردم از حسن آصفی - محمود مرتضوی - شادمند - حسین روزرخ - هاشمی - سیروس روحی - محمد انکشانی - امین طیبیت - حسن جوادی (ساعت ساز) - منوچهر جنتی - علی حافظی - اسدالله خان سمعی - حسن یزدان پرست - پرویز شجاع و مهدی بیابانی نام برد.

ارکستر موسیقی انجمن به مناسبت‌های مختلف به طور رایگان کنسرت می‌داد و یا اگر بلیط می‌فروخت عواید حاصله را خرج مؤسسات خیریه می‌کرد. کار انجمن موسیقی گیلان تا سال ۱۳۳۴ فعال بود. بعداً عوامل نفوذی در آن رخنه کردند و بالاخره از هم پاشیده شد.

از یک شب بهاری در سال ۱۳۲۹، حدود ۵ سال پیش که هفده ساله بودم خاطره جالبی دارم که عرض می‌کنم.

زمان زمان درشکه و ازبانه بود. جاده‌های ماشین رو از مرکز استان به مناطق دور و نزدیک روستائی خاکی بود و خیابان‌های فرعی داخل شهر (رشت) هم سنگ فرش بود. در آن روزگار خانواده‌ها بطور دسته جمعی روزهای تعطیل در باغ باصفا و زیبای سالار مشکوة (شهریاران فعلی) زیر درختهای بلند و زیبای باغ از اول وقت صبح تا پاسی از شب می‌نشستند. در این باغ جلوه بهاری، پرش دسته‌جمعی گنجشکان و آواز بلبلان و لوله‌ای تماشایی داشت.

باید بعرض برسانم که در میان گونه‌های مختلف پرندگان نغمه سرا بلبل خوش صداترین پرندگان جهان است، شاید بتوان گفت صد نت از آوازش شنیده می‌شود، برخی از آنها بهتر از دیگران می‌خوانند. بلبل هر ساله به نت صدایش اضافه می‌کند بدون این که از نت قبلی چیزی کم کند و یا فراموشش شود.

بلبل جنگل‌های گیلان بیشترین زمان آواز خود را به صبح و شب اختصاص می‌دهد. در تاریکی شب در باغها و ویلاقات بخصوص در کنار جوی



معامله می‌کردند و می‌بردند و برای ساخت جمیع رادیو به خارج صادر می‌کردند و دردشتی را هم با خود می‌بردند. بیشتر محل خرید آنها ماسال شاندرمن بود که اگر شب می‌افتاد و آمدن به رشت مشکل می‌شد در خانه برادران وزیری می‌ماندند.

دردشتی تا سال ۱۳۱۶ که فرانسوی‌ها درختان گردوی گیلان را غارت کردند و برای خرید چوب گردو از رشت به زنجان رفتند با آنها بود و با همان‌ها هم از رشت رفت. او از سال ۱۳۲۵ که وارد رادیو ایران شد تا سال ۱۳۵۰ حدود ۲۵ سال تمام آواز خواند و به بلبل رادیو معروف شد. حالا ۹۰ سال سن دارد و در لس آنجلس آمریکا زندگی می‌کند و در منزل به پرورش گل و گیاه مشغول است. بدون شک او یکی از هنرمندان بی نظیر آواز ایران است که نامش در اغلب کتابهای موسیقی آمده است.

در سال ۱۳۲۸ شادروان حبیب الله خان دیوانبگی انجمن موسیقی گیلان را در رشت بنیان نهاد. او به اتفاق دو کارشناس برجسته دیگر یکی رکن الدین خان نژاد و دیگری اسماعیل خان امیر عطایی یک ارکستر معتبری در این انجمن تشکیل داد که نخستین کلاس آنها در همین سال گشایش یافت. این کلاس به مدد اساتیدی که در آن

آب هنگام خواندن شور و حال خاصی داشته و تقریباً از خود بیخود می‌شود. اگر به آواز یک بلبل توجه کنیم حتی از صبح تا شب (۲ بار) یک نت معین را تکرار نمی‌کند بلکه همیشه از آواز او نت‌های جدیدی به گوش می‌رسد.

مسئول مسکونی ما در آن روزگاران که اکثر آخانه‌ها گلی و سفال بود، در چمارسرا قرارداد داشت. ساعت حدود ۹ یا ۱۰ شب بود اهل خانه ما تازه به خواب رفته بودند که ناگهان از فاصله خیلی دور، صدای بسیار رسا و گیرایی من را متوجه خود کرد. من چون به ردیف آوازه‌ها آشنا بودم و آواز هم می‌خواندم، دیدم که گوشه مخالف سه‌گانه را در مایه‌های بالا می‌خواند. در اینجا باید یادآور شوم که در قدیم به علت رایج

نبودن نوار و ضبط صوت، حتی وسائل برقی و میکروفون، اگر آواز خوان شش‌دانگ خوان نبود، جایی بین مردم نداشت. کار یک آواز خوان در جشن‌های بزرگ در یک جمعیت ۷۰۰ یا ۸۰۰ نفری مشکل‌تر از ارکسترهای امروزی بود چون جز با همان رسائی صدا طور دیگر نمی‌شد که اداره کنی. تازه بخواب رفته بودم که این صدای قدر را ازدور شنیدم. برای این‌که خواننده آواز را بشناسم، به ناچار از جای خود بلند شدم لباس پوشیدم باورچین باورچین بطوری که پدر و مادرم نفهمند از در خانه بیرون رفتم.

ده دقیقه‌ای ماندم تا بتوانم جهت صدا را از راه گوش دریافت کنم. پس از جهت یابی به طرف پل چمارسرا حرکت کردم اول فکر کردم که آواز

خوان باید در باغ سالارمشکوة باشد که در جهت یابی مجدد این صدا دریافتم که باید خیلی دورتر یعنی ابتدای جاده رشت - قومن مقر تخت سه لاسازی عینک باشد که در قدیم به آن محل (هزارچه) می‌گفتند که جای بسیار زیبایی بود و خوانندگان آواز در قدیم برای تمرین اکثراً با یکی دو نفر از نوازندگان همراه، بطور دسته جمعی در این محل تا پاسی از شب آوازهایی را در مایه‌های بالا می‌خواندند و بلبلان نغمه خوان هم تا سبیده دم صبح در این باغ در جواب خواننده آواز در ریتم‌های مختلف نغمه سرائی می‌کردند. شاید از همین رو است که در زبان روستایی به آوازهای موسیقی «سل بولبولی» می‌گفتند.

در این جاده خاکی در ادامه راه تا رسیدن به

نخستین اتاق بخش اجرای برنامه‌های رادیو رشت در ۴۲ سال پیش (۱۳۳۶). ارکستر رادیو در حال بخش اجرای موسیقی آوازی به طور زنده است. این رادیو یکی بی سیم ۶۰ وات بود که بنیانگذار آن آقای بشیر فرحمند مدیر کل پست و تلگراف وقت رشت بوده است.



از راست به چپ: دکتر اسفندیار شاهسار (فلوت) - زنده یاد عنایت تحویل‌داری (تار) - جمشید کهریانی (آواز) - فرهاد بوعلی (ویلون) - اسماعیل زریبوند (تنبک)





## آوای تالش

آوای تالش عنوان کاستی است که اخیراً با صدای رحیم نیکمرام ماسوله خواننده قدیمی گیلان و به همت خود او وارد بازار شده است. «قوم تالش که از اقوام گیلانی است با پیشینه غنی روزگار درازی است در غرب سرزمین گیلان با فولکلور خوش بالیده است. از ویژگی‌های موسیقی فولکلوریک تالش، سادگی، روانی و دلنشین بودن آن است که از آداب و رسوم، سنتها، طبیعت خیال‌انگیز و مردمان نجیب و سخت کوش آن نشأت گرفته است. شنیدن نغمه‌های تالشی به شنونده شور و حال خاصی می‌بخشد. این موسیقی که بخشی از فرهنگ غنی گیلان و اصولاً شمال ایران است از لحاظ بار فلسفی از ارزش والا این برخوردار است و مظهر هنر ملی بر پیشانی خود دارد.»

کاست، مجموعاً هشت ترانه فولکلوریک گیلان (۶ ترانه تالشی و دو ترانه گیلکی) به نامهای هل هلاهو - چارین - امان امان - گل بچین رعنا - ماساله یار - بلگ نار - شکر جان و آهای امانم ليله را در بردارد. تنظیم آهنگها توسط فرشاد سیفی و مانی آقا ملانی در پاییز ۷۹ در استودیو گلها ضبط شده است.

گفتی است رحیم نیکمرام اخیراً از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی همراه چند تن از خوانندگان فولکلوریک دیگر استان‌ها به کویت سفر کرد و در آن جا دو ترانه گیلکی و تالشی اجرا کرد. او کاست خود را به زنده یادان کیهان دیوانیگی، عنایت تحویل‌داری، فریدون فروزانفر، علی زیباکناری و عبدالله ملت پرست هنرمندان در گذشته در سال‌های اخیر، تقدیم داشته است. روان همه این عزیزان شاد و ایام عمر نیکمرام مستدام.

و انزلی در سال ۱۳۰۶. ایشان اقدام به تأسیس آموزشگاهی بنام مدرسه صنایع ظریفه کرد و اینجانب را که از شاگردان بسیار نزدیک او بودم به سمت مدیریت آن انتخاب کرد و من ضمن تدریس به جمع آوری نغمات دور و نزدیک مناطق روستایی پرداختم که این نغمات فقط شامل زردلیجه، گوسفند دوخان، دیلمان، گیلکی، سارنگ، شرفشاهی و کوهستانی ختم نمی‌شد، بلکه نغمات فراوان دیگر را هم جمع آوری نموده و به نت آوردم که بعضی از آن‌ها در ردیف موسیقی ایران الحاق شد و بقیه آن در جلسات هفتگی و ماهانه با حضور اساتید مورد بررسی و ارزشیابی قرار گرفت و نغماتی که واجد ارزش دائمی بود نگهداری و بقیه آن را حذف کردیم!

از آقای کهربائی خواستیم باز هم نقل خاطره کند، اظهار داشت این فرصت را به دوستان دیگرم بدهید، اساتیدی که سالیان دراز در راه هنر مسو سبید کرده‌اند و حالیه در گوشه کنار این شهر و استان بسر می‌برند. اما اگر فکر می‌کنید این هم خاطره جالبی باشد که روز استخدام مرا در رادیو شرح دهم عرض کنم. ۴۹ سال پیش خردادماه سال ۱۳۳۰، صبح زود رادیو ارتش رشت قرار بود از داوطلبان خوانندگی در موسیقی آوازی استحان کند. تعدادی آمده بودند، من هم شرکت کردم و جالب است بگویم که شب همان روز مرا پشت میکروفن فرستادند و من در رادیو رشت بنظر زنده آواز خواندم. هیچ خواننده‌ای تا آن زمان و شاید بعداً هم این طور سریع در رادیو پذیرفته نشد. اما خوب مطمئن هستم هنرمندانی در شهر و دیار ما هستند که خاطرات شیرین‌تر و جالب‌تری دارند که باید برای شما تعریف کنند.

■ گیله‌وا:

ببینیم و تعریف کنیم!

خواننده آواز به یک مرد روستائی برخورد کردم که از محلی به محل دیگر می‌رفت هوا کاملاً مهتابی بود. مرد روستائی مرا که دید گفت: تو این وقت شب چه طور جرأت کردی به این طرف‌ها بیائی نمی‌ترسی! در پاسخ گفتم: که عاشق همیشه در پی شادی و زیبایی است و زیبایی هم در ذات اقدس الهی است و آن زیبایی است که در این دل شب تابیده به حنجره این خواننده خوش صدا و مراکشانده تا این جا. پیرمرد روستائی گفت من هم از محلی که دخترم در آنجا زندگی می‌کند حرکت کردم که به محل دیگری به خانه‌ام بروم اما به سمت این آواز کشیده شدم.

خلاصه به خواننده نزدیک شدم که با یکی دو نفر نوازنده می‌خواند و تمرین می‌کرد. تعداد دیگری از جوانان هم با آن‌ها بودند پس از معرفی خودم و جریان ماقوع و این که چه جوری به اینجا آمدم از من خواستند که با ساز یک دستگاهی را در آمد کنم و بخوانم. من به رسم معمول آن زمان به جهت احترام از این که بزرگتر از من بودند نپذیرفتم که بخوانم و چون مجدداً خواهش کردند که بخوانم نوازنده ویلن در یک کوک استاندارد، برای صدای مرد، راهی آواز افشاری شد و من هم شروع به خواندن کردم. حاضرین فکر نمی‌کردند که بتوانم این چنین رسا و گیرا بخوانم و مدتها با کف زدن مرا تشویق کردند. سپس آقایان پس از اتمام برنامه و خداحافظی از باغبان و بطور دسته جمعی سوار یک ماشین چوب کبریتی شدند و من را تا دم در خانه‌مان رساندند.

از استاد صبا هم برایتان تعریف کنم ابوالحسن خان صبا، بزرگ مرد موسیقی سنتی ایران، برای آخرین بار در نوروز ۱۳۳۲ که به رشت آمد در سالن سینما سیروس سابق (انقلاب امروز) کنسرتی داد. استاد، حسن یزدان پرست و من در خیابان قدم می‌زدیم استاد از خاطرات سفرهای اول خود به رشت فرمود. در سفر اول کلنل وزیری به رشت

**گیله‌وا دفتر ثبت خاطرات هنرمندان گیلان است. با حضور خود در دفتر گیله‌وا، خاطرات خود را در صفحات آن ضبط و حفظ کنید. تاریخ موسیقی، هنر و ادبیات گیلان از میان همین خاطرات نوشته خواهد شد.**

برودی منتشر می‌شود:

### گیلان نامه

جلد پنجم

مجموعه مقالات گیلان شناسی

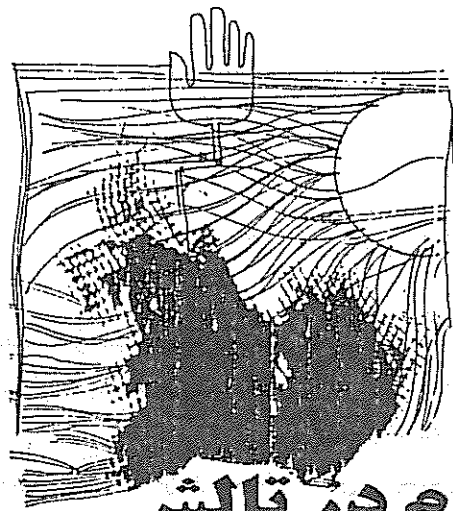
(اهدا شده به زنده یاد محمود پاینده لنگرودی)

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،

ادبیات و مردم‌شناسی

به کوشش

م. پ. چکنجانی



## محرم در تالش

علی عبدلی

داشت که پایدار بماند، اما در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، با به اجرا در آمدن سیاست ضد فرهنگ ملی اقوام و ملیت‌های استالین اغلب زیارتگاهها و تکایا تخریب و بسیاری از مساجد تبدیل به انبار و فروشگاه و مدرسه و غیره شد و برخی دیگر نیز اجباراً به صورت متروکه رها گردید. اجرای هرگونه مراسم مذهبی ممنوع شد و مراکز مذهبی مهمی چون آرامگاه شیخ زاهد و مسجد مجاور آن واقع در روستای شیخ کران را با خاک یکسان کردند. زیارتگاه مشهور بی‌بی فاطمه را در زیر خروارها خاک مدفون و از روی آن جاده‌ای عبور دادند. لاجرم اجرای آیین‌هایی چون محرم به خلوت و خفا رفتند.

پس از فروپاشی شوروی، در بین تالشان آن دیار نخستین آیین‌هایی که بی‌درنگ زندگی دوباره یافتند، نوروز و محرم بود. اکنون در مناطق تالش نشین آن سوی مرز که مساجد رونق خود را تا حدودی باز یافته‌اند، آیین محرم هر سال با گرمی بیشتر اما هنوز به شکلی ساده در آنجا برگزار می‌شود.

در رضوانشهر زیارتگاه «غریب بنده» و آرامگاه عارف مشهور، سید شرفشاه دولایی، دو مرکز بزرگ مذهبی هستند که در روزهای تاسوعا و عاشورا انبوه هیئت‌های عزادار از تمامی مساجد شهرستان رضوانشهر و حتی شهرستانهای مجاور آن با نظم و آداب خاصی به آنجا روی می‌آورند. در روز دوازدهم محرم در روستای گیل چلان رضوانشهر مراسم «سوم امام» به اجرا در می‌آید. این مراسم همراه با تمزیه خوانی است.

در تمام شب‌های دهه محرم در مسجد غریب بنده سفره احسان می‌گسترند و مطابق سنتی دیرین هر خانواده از اهالی شهر غذای آماده برای اطعام سوگواران به آن مسجد می‌برند.

در روز عاشورا که غریب بنده میزبان ده‌ها هیأت عزادار و جمعیتی بیش از پنجاه هزار نفر است، در بسیاری از خانه‌های رضوانشهر سفره احسان می‌گسترند و مردم را برای اطعام دعوت می‌نمایند. همین رسم در روز تاسوعا که زیارتگاه سید شرفشاه میزبان هیأت‌های عزادار می‌باشد، به وسیله اهالی دارسرا به اجرا در می‌آید. در این ایام اهل سنت منطقه نیز به مسجد می‌روند و در کنار همدیگران شیعه خود در برخی از مراسم شرکت جسته و عزاداری می‌نمایند.

در ماسوله که شهرکی است واقع در بخش جنوبی منطقه قومی تالش، آغاز ایام عزاداری در شب اول ماه محرم با اجرای مراسم سنج زنی اعلام می‌شود. به این ترتیب که در ساعت مشخصی از اولین شب ماه محرم، چهار نفر سنج زن بر بام چهار مسجد آبادی رفته و همزمان شروع به نواختن سنج می‌کنند و این به معنی فرا خواندن اهالی برای

در نواحی جنوبی آن عده‌ای نیز شیعه زیدی وجود داشت چنانکه از مذهب شیعه زیدی شاید هنوز بتوان در کوهستانهای تالش اثری باز یافت.

از زمان سلطنت شاه عباس، با برافتادن امرای سنتی مناطق تالش و پیرامون آن مانند: قومن، گسکر، لنکران و طول و ناو و روی کار آمدن حاکمان جدید غیر بومی و شیعه اثنی عشر در آن مناطق، رواج این مذهب رشد شتابنده‌ای می‌یابد. تا جایی که اکنون مردم ماسال و مردم بخش‌های کوهستانی شهرستانهای شفت و فومن عموماً و در دیگر مناطق اکثراً شیعه اثنی عشرند. از این رو ورود آداب و رسوم محرم به فرهنگ آن مردم، به نسبت بسیاری دیگر از نواحی ایران پیشینه کمتری دارد. از طرفی نیز رواج آیین محرم در بخش گسترده‌ای از آن دیار، یکدست و فراگیر نبوده، این موضوع یکی از عوامل تأثیرگذار بر چگونگی شکل‌گیری و اجرای آداب و رسوم محرم در آن دیار تلقی می‌شود.

عامل مهم دیگری که در این زمینه می‌توان مورد توجه قرار داد این است که آیین محرم از طرف آذربایجان در یک سو و از طرف گیلک‌ها در سوی دیگر وارد تالش شده، لذا عناصر اصلی این آیین در تالش، برگرفته از دو منشأ قومی و فرهنگی جداگانه است که تدریجاً به هم پیوند خورده و مجموعه ویژه‌ای را تشکیل داده‌اند. بدین لحاظ آیین محرم در جای‌جای منطقه تالش با رنگ و بوی عناصر متفاوتی برگزار می‌شود.

در تالش آنسوی مرز آیین محرم رو به احیاست. در آنجا پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، امواج انقلاب، اندیشه‌ها، احساسات و هم‌آوردطلبی‌های ایدئولوژی سوسیالیستی همه مظاهر فرهنگ و جامعه سنتی را که دین بخش بزرگی از آن را در برداشت، فرو می‌کوبید و واپس می‌راند. اما بسیاری از آداب و آیین‌ها همچنان پایداری می‌کردند. از جمله آنها آیین محرم بود که هر چند با افت و خیزهایی سر آن

رویداد جانگداز محرم سال ۶۱ ه. ق کربلا حداقل از دوره روی کار آمدن دولت دیمیان با فرهنگ ملی ایرانیان در آمیخته است. اکنون صدها سال است که شرح و خاطره آن رویداد، مبدل به سوگ آیین سترگی شده که هر سال با شور و حال ژرف‌تری در سراسر ایران به آداب و رسوم متنوعی اجرا می‌شود.

آداب و رسوم محرم با همه تنوع و گستردگی‌اش که از سرچشمه‌های ایمان، ذوق و اندیشه توده مردم نشأت گرفته و به مرور انسجام و تعالی یافته است، به سبب پیوند باین مایه‌های فرهنگ اقوام و طوایف مختلف، در هر منطقه دارای صیغه و عناصری متفاوت است. به طور مثال اگر رفتن به مسجد، تشکیل هیئت‌ها، مرثیه خوانی، زنجیر زنی از جمله عناصر و یا رسوم عام سوگواری محرم است، نمایش تمزیه، حجله حضرت قاسم بستن، آیین گیل مالان، علم‌بندان، احسان هر شبه در مسجد و غیره در همه جا رسوم نیست. از این رو می‌توان گفت که سوگ آیین محرم مانند همه آیین‌های بزرگ ملی، اگر چه مضمونی واحد و ریشه‌های تاریخی معینی دارد ولی مانند درخت تناوری ست که بر هر شاخه‌اش برگ و بار دیگری هست.

علت این امر نیز همانطور که اشاره شد، وجود بن‌مایه‌های فرهنگی و نقشهای ایمانی و تفاوت در ذوق و خلیقات جماعات مختلف این سرزمین است. تالشان نیز که یکی از اقوام بزرگ ایران به شمار می‌آیند، از آیین محرم روایتی دارند که اگر چه سرشار است از عناصر مشترک و همگون با روایت این آیین در دیگر نقاط ایران خصوصاً با آذربایجان و گیلکان، ولی در عین حال برخوردار از رنگ و بوی خاصی است که من حیث المجموع عیناً در فرهنگ مردم دیگری دیده نمی‌شود.

به استناد شواهد و اسناد موجود، اغلب تالشان تا دوره صفویه سنی مذهب بوده‌اند. در نواحی شمالی منطقه قومی تالش جمعی شیعه اثنی عشر و

## کوراسب و شیشه بار؟

پهلوان رستم توئی کُشته بیگیر / واز بکن میدانِ مِثن، دوران فاگیر  
گب نزن بیخود جه سلطان و وزیر / از سیا ست دم نزن آی چاربتدار

کوراسب و شیشه بار؟

قهوه خانه نشتن و سیگار کشتن / بی سوادانِ شکل مار کشتن  
حرف امره دریا مِثن دیوار کشتن / خوش نایه واله خدایا ای برار

کوراسب و شیشه بار؟

تسوکه با قُلْدُری، گردن کُشی / قمه یو چاقومره آدم کُشی  
نگذری از مردوم صنار سه شی / توایسی عین او مار زخم دار

کوراسب و شیشه بار؟

ظاهرن ایسه تی دوزور شلوغ / اما تی حرفان ایسه همه دُزوغ  
هیچ ناره فرقی ته ره دوشاب و دوغ / تو بوبو در فکر تی باغ و بجار

کوراسب و شیشه بار؟

فانرسی مقصد تو با آبار کج / جُورنشه هرگز برار، دیوار کج  
پِشن نستانه، هیچ گندم کار - بج / بدکونی خُبی نذار تو انتظار

کوراسب و شیشه بار؟

گول نزن آمردوما، از راه نبر / راست راشی-ان میان چاه نبر  
تو بشوده، هیچ کسا امان نبر / سر تی شین مخفی، تی دُم آشکار

کوراسب و شیشه بار؟

اون که چل ساله خویمانا داره / هم مسلمانن مسلمانا داره  
خورساله، هم خورآنا داره / فُرق بین اون کاران و تی کار

کوراسب و شیشه بار؟

تو فقط تی زور سرنازی عمو / با گبان صدتا یک غازی عمو  
عاقبت آ بازیا بازی عمو / خارا بی آخر تو در آ روزگار

کوراسب و شیشه بار؟

تو خایی مستضعف حامی بیبی / گفشه\* مِثن یک آدم نامی بیبی  
کی بیده ترش خیار شامی بیبی / آ مثالا توبه تی خاطر بدار

کوراسب و شیشه بار؟

تا ایسا آده میان نسل جوان / پهلوان پنبه! نیه تی جابدان  
خنده داره واللہ گرگ و گله بان / آ خیاں باطلا بنه کنار

کوراسب و شیشه بار؟

من مسلمانم ایسه می سینه صاف / تومه ره ده صغرا یو کبرا نباف  
تی مسلمانن داره درز و شکاف / توشکه داره عین سیم خاردار

کوراسب و شیشه بار؟

لشت نشا (روستای بالاگفشه)

\* گفشه = گاڤسا = روستایی بزرگ از توابع بخش لشت نشا

حضور در مساجد و آغاز مراسم عزاداری ست. در شب دوم تا پنجم مراسم اسب و زین گردانی در محله‌ها و شربت دادن به مردم اجرا می‌شود.

در شب ششم به یاد حضرت عباس (ع) طشتی را که روی آن با پارچه‌ای سیاه پوشانده شده است، در محله‌ها به گردش در می‌آورند و ضمن آن ندورات مردم را جمع آوری می‌کنند.

در روز هفتم مراسم «علم‌گیری» یا «طوق بندی» به اجرا در می‌آید. به این ترتیب که ابتدا علم همه مساجد ماسوله را به مسجد جامع برده و سپس از هر مسجد هیئتی عزادار به مسجد جامع می‌رود و در مقابل درب آن مسجد تجمع نموده و ضمن نوحه خوانی و سینه زنی بسیار پرشوری علم مسجد خود را از امام جماعت مسجد جامع تحویل می‌گیرند و به مسجد خود باز می‌گردانند.

در هشتم یک هفته پیش از فرارسیدن ماه محرم، سران مذهبی و مسئولین هیئت‌ها هر شب به مسجد حسینی می‌روند و در استقبال از ماه محرم ضمن برنامه ریزی برای ایام سوگواری محرم به صورت بسیار حزین‌انگیزی عزاداری می‌کنند. این مراسم موسوم به «هفته خوانی» است.

در نواحی لیسار و خطبه سرا نگهداری از طشت محرم هر مسجد به طور دایم و حتی موروثی به عهده شخص خاصی است و آن شخص یک شب قبل از آغاز محرم در خانه خود سفره احسان می‌گسترده و کلیه اهالی محل را به اطعام دعوت می‌کند. پس از اطعام، تمام مدعوین در شکل یک هیئت عزادار مراسم طشت گردانی را اجرا می‌کنند.

با توجه به این که در مناطق اسالم و کرگانرود و لیسار تا حدود آستارا، حدود نیمی از اهالی سنی می‌باشند و اینان مساجد ویژه خود را دارند، در دهه محرم هر شب در آن مساجد نیز مراسم احسان و سوگواری به شیوه خاص اهل سنت برگزار می‌شود.

در روز عاشورا هیأت‌های سینه و زنجیر زن مرکب از سوگواران شیعه و سنی از مساجد منطقه اسالم به مسجد «سیاه علم» واقع در خلف آباد می‌روند. در آن روز عده‌ای که طبق رسمی، هر ساله نذر احسان و اطعام دارند، مواد غذایی لازم را به صحن مسجد سیاه علم برده و در همانجا طبخ می‌کنند و به صرف انبوه عزاداران حاضر می‌رسانند. کوتاه سخن این که آنچه در این مجمل آمد شمایی گذرا از آیین محرم در تالش است که بی شک بسیاری از موضوعات آن فهرست وار ذکر گردید و بسیاری دیگر ناگفته مانده. با این امید که این مقال در فرصتی دیگر به تفصیل پی‌گرفته شود.

\* این مقاله در سمنیار محرم (سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷) ارائه و قرائت گردید.

## در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی و کوشی در حفظ میراث فرهنگی گیلان



محوطه گورستان مریان (هزاره یکم پیش از میلاد مسیح)

### کاوش در گورستان باستانی مریان آق اولر

سید حمید فهیمی

کارشناس ارشد باستان‌شناسی

این بخش از گورستان در زمانی که هیأت هفت نفری واگذاری زمین تشکیل شده بود با ماشین آلات سنگینی تسطیح شد که بر این اساس، صدمات جبران ناپذیری بر این بخش وارد شد. با کشف تعدادی گور حاوی اسکلت انسانی و آثار سفالی و مفرغی همچون ظرف، سلاح، اشیاء تزئینی و... متعلق به نیمه دوم هزاره یکم پیش از میلاد مسیح، در حال حاضر کار مطالعات انسان‌شناسی و آسیت‌شناسی و باستان‌شناسی بر روی این آثار در حال انجام است.

در یکی از گورهای کاوش شده پیکر یک زن بدست آمده که در دست آن یک زره جنگی قرار داشت. سرپرست هیأت کاوش معتقد است که اسکلت‌های برجای مانده پس از سالیان دراز در این گورستان بدلیل قلیایی بودن خاک این منطقه است. در تمامی گورهای کاوش شده، در کنار پیکر افراد مدفون، اشیایی همچون ظروف سفالی و مفرغی، ابزار و ادوات جنگی، وسایل تزئینی و آئینی (همچون گردن‌بند - دست بند و...) بدست آمده است که این امر نشان دهنده رواج نظریه اعتقاد به زندگی پس از مرگ در میان این مردمان در حدود سه هزار سال پیش از این است.

\* با سپاس از جناب آقای محمد رضا خلعتبری، معاونت محترم پژوهشی اداره کل میراث فرهنگی استان تهران و سرپرست محترم هیأت کاوش مریان آق اولر، که نگارنده را در تهیه این گزارش یاری رساندند.



#### سینار یک روزه

#### گزارش کاوشهای باستان‌شناسی تالش

موزه ملی ایران با همکاری پژوهشکده باستان‌شناسی سازمان میراث فرهنگی کشور، در راستای اهداف پژوهشی و آموزشی خود سیناری را تحت عنوان گزارش کاوشهای باستان‌شناسی در حوزه فرهنگی تالش در تاریخ یکشنبه ۷۹/۱۱/۹ در تالار اجتماعات گنجینه دوران اسلامی موزه ملی ایران برگزار کرد.

در این سینار یک روزه ابتدا پس از سخنرانی و خوش آمدگویی آقای محمد رضا کارگر، مدیر موزه ملی ایران، آقای اسلام پرست نماینده محترم تالش، رؤسانشهر و ماسال در مجلس شورای اسلامی در خصوص پیشینه تاریخی منطقه تالش به ایراد سخنرانی پرداخت. سپس با تشکیل هیأت رئیسه سینار (آقایان دکتر فیروزمندی، اشراقی و رفیع فر) سخنرانان این سینار به سخنرانی پرداختند.

- آقای محمد رضا خلعتبری، سرپرست هیأت کاوش‌های باستان‌شناسی تالش (تاریخچه کاوشهای باستان‌شناسی در حوزه فرهنگی تالش) - آقای فرزاد فرروزانفر، انسان‌شناس هیأت کاوش‌های باستان‌شناسی (گزارش یافته‌های انسان‌شناسی تالش) در این سینار اساتید، دانشجویان و علاقمندان به رشته باستان‌شناسی حضور داشتند.

به آثاری از نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد مسیح تا آغازین سده‌های هزاره نخست پیش از میلاد مسیح دست یافت. اما نخستین فصل کاوش باستان‌شناسی در گورستان باستانی مریان آق اولر، با هدف نجات بخشی محوطه باستانی مریان در سال ۱۳۷۸ آغاز شد و از آنجایی که این محوطه باستانی که بزرگترین گورستان پیش از تاریخ، با ۴۰۰ هزار متر مربع مساحت می‌باشد، هنوز شناسایی و تعیین حریم نشده و در فهرست آثار ملی به ثبت نرسیده بود، نخستین اقدام هیأت اعزامی در سال گذشته به کار گمانه زنی، بمنظور شناسایی وسعت و پراکندگی آثار و تعیین حریم و تهیه پرونده ثبتی آن معطوف شد. لذا در سال ۱۳۷۸، محوطه مزبور گمانه زنی و تعیین حریم شد و در اسفند ماه سال ۷۸ در فهرست آثار ملی جای گرفت.

#### نتایج کاوش سال ۱۳۷۹:

در آخرین فصل کاوش باستان‌شناسی در محوطه مریان آق اولر، توجه هیأت اعزامی بر روی گورستان شماره ۲ معطوف گردید. این گورستان در فصل گذشته، مورد کاوش قرار گرفت، اما کار حفاری آن به پایان نرسیده بود. در این رابطه نقشه توپوگرافی تهیه شد. این گورستان در قالب هفت ترانسه (گمانه) مورد کاوش قرار گرفت. در طی این کاوشها بخشی از گورهای چهار چینه گورستان بدست آمد. این گورها با تراکم فوق العاده‌ای در کنار هم قرار داشتند و متأسفانه

مریان، نام روستایی است در نزدیکی منطقه آق اولر تالش و تالش سرزمینی است در شمال و شمال غرب استان گیلان یا مساحتی حدود ۳۶۷۲ کیلومتر مربع از شمال غربی به جنوب شرقی و در امتداد دریای خزر کشیده شده است که با توجه به شرایط اقلیمی خود شامل سه ناحیه ساحلی، جنگلی و کوهستانی است و از شرق به دریای خزر و از غرب به شهرستان اردبیل و خلخال و از جنوب به فومن و از شمال به آستارا محدود می‌شود. متأسفانه از پیشینه تاریخی این سرزمین در ادوار باستانی اطلاع چندانی در دست نیست و تنها با جستار در نوشتار برخی از مورخین یونان باستان، از آن به عنوان کشور کادوسیان یاد کرده‌اند. در همین ارتباط پلوتارک، مورخ نامی یونان می‌نویسد:...

کادوسیان کشوری است کوهستانی که دارای راههای صعب العبور است، همواره ابرها آسمانها را فرا گرفته، این منطقه فاقد غلات و میوه است و مردم آن جنگلی و انحصار آرز سبب جنگلی ارتزاق می‌کنند...

برای نخستین بار در سال ۱۹۰۱-۱۸۹۹ میلادی، ژاک دمرگان، باستان‌شناس فرانسوی، به منظور انجام مطالعات علمی، سفری به مناطق جنوبی دریای خزر نمود و در تالش ایران و روسیه به کاوش‌های باستان‌شناسی پرداخت و مناطقی از تالش ایران، همچون آق اولر مریان، حسن زمینی، قیلاخانه، مرداغنی، شکولادره، جالیک و... را مورد کاوش قرارداد که در مجموع

# گذری بر مطبوعات استان مازندران

## جشنواره مطبوعات

### شمال ایران

#### در مساری

از تاریخ ۲۶ لغایت ۳۰ بهمن ۷۹ مقارن با برپایی نمایشگاههای منطقه‌ای مطبوعات در سراسر کشور، نخستین جشنواره مطبوعات منطقه شمال ایران در محل نمایشگاه مجتمع فرهنگی هنری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران (ساری) با حضور مطبوعات شش استان شمالی کشور: قزوین، گیلان، مازندران، گلستان و سمنان برگزار شد. در این جشنواره، قزوین و گلستان هریک با ۴ نشریه، سمنان ۵، مازندران ۱۲ و گیلان ۲۲ نشریه شرکت داشتند.

از ویژگی‌های این جشنواره اختصاص هرروز از جشنواره به یکی از استان‌ها بوده است که در آن‌ها، مراسم سخنرانی، اجرای موسیقی و بحث و گفتگو درباره مطبوعات هر استان صورت می‌گرفت. در روز گیلان (۲۸ بهمن) فیلم موشک کاغذی ساخته فرهاد مهرانفر کارگردان موفق گیلانی که از چهره‌های مطرح سینمای کشور است به نمایش گذاشته شد. استاد فریدون نوزاد سخنرانی مسوطی در مورد مطبوعات گیلان از پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون ایراد داشت. همچنین گروه موسیقی به سرپرستی هنرمند جوان تورج رضاپور به اجرای چندین سرود و آواز گیلکی و فارسی پرداخت که بسیار مورد توجه حضار قرار گرفت. در پایان، گروه نمایشی اعزامی از لاهیجان مراسم آئینی «بشم» را خارج از سالن نمایش، میان جمع تماشاچیان اجرا کرد که مورد تشویق بینندگان قرار گرفت.

شایان ذکر است یکی از دو غرفه گیلان به نمایشگاهی از تاریخ مطبوعات یکصد سال اخیر گیلان اختصاص یافته بود که بیشتر مورد توجه محققان مازندرانی و صاحبان قلم و اندیشه آن دیار واقع شد.

حضور ثابت و مستمر جمشید کرمی معاونت فرهنگی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در هر دو غرفه گیلان در طول برگزاری نمایشگاه، موجب دلگرمی مدیران مسئول مطبوعات گیلان بوده است. همچنین سرکشی‌های مداوم جناب آقای بزرگ نیا مدیر محترم اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی مازندران و گروه همکاران وی جهت رفع نیاز مسئولان غرفه‌ها فراوان جای تقدیر و تشکر دارد. شرکت حاج آقا انصاری مدیر کل محترم اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در روز گیلان و مراسم اختتامیه نیز موجبات تقدیر و تشکر مدیران مسئول جراید استان گیلان را فراهم آورد.

گیله‌وا/ شماره ۶۱ / صفحه ۲۲

شرکت در نخستین جشنواره منطقه‌ای مطبوعات شمال ایران که بهمن ماه ۷۹ در ساری برگزار شد و گیلان نیز با ۲۲ نشریه در آن حضوری فعال و چشمگیر داشت، موجب شد تا از نزدیک با مطبوعات استان مازندران آشنایی بیشتری حاصل شود. از اینرو بی‌مناسبت ندیدیم فهرست زیر را جهت آگاهی عموم گیلانیان و مازندرانیان - و به قول گیله‌وا و گیلماز، یان - چاپ کنیم تا خوانندگان گیله‌وا که اکثراً شمالی و در گوشه کنار کشور و خارج از آن به سر می‌برند با مطبوعات این بخش از شمال میهنمان نیز آشنا شوند، چه مازندران و گیلان همیشه جفت توأمان هم بوده و در گستره تاریخ آن چنان درهم تنیده‌اند که امروزه کاربرد واژه پیشنهادی «گیلماز» برای این دو استان - حداقل در گیله‌وا که در خدمت فرهنگ بومی هر دو استان می‌باشد - اجتناب‌ناپذیر است. لازم به توضیح است ترتیب نام نشریات بر حسب تاریخ صدور مجوز و قدمت انتشار بوده است.



#### نهضت شمال

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: حسین خسروانی  
خشکرودی

سردبیر: حاج سید تقی رسولی

دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری

گستره توزیع: محلی (مازندران)

روش نشریه: خبری - تحلیلی

زمینه نشریه: فرهنگی - سیاسی - اجتماعی

زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۵۸/۸/۱۵

آدرس: ساری - بلوار کشاورز - عبور آهودشت - ساختمان نهضت شمال

تلفن و فکس: ۰۱۵۱-۳۰۹۰۱



#### آوای مازندران

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: امیرحسین (شاهرخ) علامه زاده

دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: بابل

گستره توزیع: محلی (استان مازندران و گلستان)

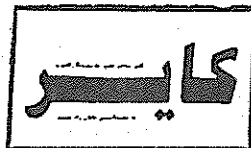
روش نشریه: خبری - تحلیلی

زمینه نشریه: اقتصادی - سیاسی - دینی

زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۵۸/۸/۲۸

آدرس: بابل - روبروی شهرداری سابق

تلفن: ۰۱۱-۲۲۰۷۹



#### کایر

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: سیدقاسم کیانیان موسوی

دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری

#### گستره توزیع: محلی (مازندران)

روش نشریه: خبری - تحلیلی

زمینه نشریه: سیاسی - اجتماعی

زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۵۸/۱۰/۱۰

آدرس: ساری - کانون بازنشستگان - خ مازیار - جنب سینمای ایران

تلفن: ۲۷۳۳۶



#### فجر خزر

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: علی مراد وفائی  
نژاد

دوره انتشار: هفته نامه

محل چاپ: ساری

گستره توزیع: منطقه‌ای (استان مازندران، گلستان، گیلان)

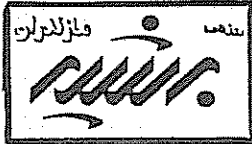
روش نشریه: اقتصادی، اجتماعی، ورزشی

زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۰/۸/۱۳

آدرس: میدان امام - بلوار پاسداران - جنب بهرداری

سپاه - صندوق پستی ۱۳

تلفن: ۰۱۵۱-۲۳۵۷۹



#### بشیر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: عباسعلی بهاری  
اردشیری

سردبیر: حسن درزی نژاد

دوره انتشار: روزنامه / محل چاپ: ساری

گستره توزیع: محلی (استان مازندران و گلستان)

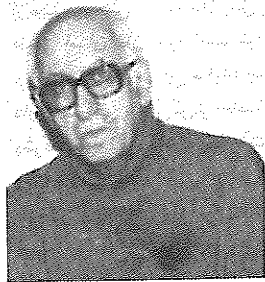
روش نشریه: خبری - تحلیلی

زمینه نشریه: اقتصادی - سیاسی - اجتماعی

زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۰/۱۲/۱۹

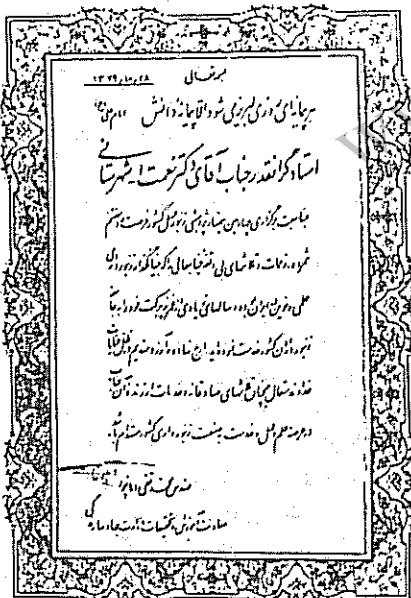
آدرس: ساری - بلوار طالقانی - جنب ایران خودرو - ساختمان بشیر مازندران





### تقدیر از دکتر شهرستانی پدر زنبورداری نوین ایران

دی ماه گذشته چهارمین سمینار پژوهشی زنبور  
عمل ایران به همت وزارت جهاد سازندگی در تهران  
برگزار شد. در این سمینار که پژوهندگان کشت و  
پرورش زنبور عمل و زنبورداران نمونه و برجسته کشور  
حضور داشتند از مقام شامخ استاد دکتر نعمت الله  
شهرستانی پیش کسوت پرورش ملکه و زنبورداری به  
روش نوین و علمی تقدیر شایسته‌ای بعمل آمد و لوح  
یادبودی تقدیم وی گردید. در عین حال اسفند ماه  
گذشته شبکه چهار سیمای جمهوری اسلامی نیز  
مصاحبه‌ای مفصل با ایشان ترتیب داد.



شایان ذکر است دکتر شهرستانی که استاد بازنشسته  
دانشگاه گیلان است هم اکنون در شهر زادگاهش رشت  
به سر می برد و اوقات فراغت خود را به تألیف و  
ترجمه می گذراند. از وی چندین کتاب مرجع در زمینه  
باغداری و زنبورداری به چاپ رسیده است. او همچنان  
شاداب و پرتحرک آماده است تا در صورت مراجعه  
مشولان استان، تجارب خود را در جهت پیشرفت  
زنبورداری در گیلان در خدمت همشهریان و  
همولایتی‌های گیلانی و همه هم مینان عزیز قرار دهد.  
با استاد دکتر شهرستانی در شماره ۵۸ گیله‌وا  
مصاحبه‌ای به تفصیل داشته‌ایم.

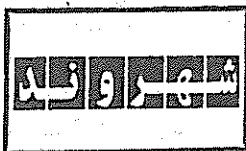
روش نشریه: خبری - تحلیلی - اطلاع رسانی  
زمینه نشریه: فرهنگی - اقتصادی - اجتماعی - ورزشی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۶/۵/۶  
آدرس: ساری - دروازه بابل - ابتدای خیابان جمهوری اسلامی  
تلفن و فکس: ۲۷۶۷۲



نگاه مردم  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: کیوان حمیدیان  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری  
گستره توزیع: محلی (مازندران)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی - آموزشی - اطلاع رسانی  
زمینه نشریه: طنز و سرگرمی سالم، عکاسی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۶/۵/۲۶  
آدرس: قائم شهر - خیابان تهران - روبروی مخابرات  
تلفن و فکس: ۹۳۲۳۰ - ۱۲۴۲۲



هراز  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مصطفی مجد  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: آمل  
گستره توزیع: محلی (مازندران)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی - اطلاع رسانی  
زمینه نشریه: فرهنگی - سیاسی - اجتماعی - ورزشی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۶/۸/۱۲  
آدرس: آمل - میدان هراز سنگر - ساختمان خزر  
الکترونیک - واحد ۵  
تلفن: ۴۲۷۵۱ - ۱۲۲۲۲ / تلفکس: ۴۳۴۱۳



شهروند  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مید علی طبری پور  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: بابل  
گستره توزیع: محلی (استان مازندران)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی  
زمینه نشریه: فرهنگی، سیاسی، اجتماعی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۷/۴/۱  
آدرس: بابل - خیابان علامه طبری - جنب مسجدالنبی  
تلفن: ۲۳۳۷۸ - ۵۰۶۷۰

افزون بر این، چند نشریه تخصصی دیگر مثل کانون  
(نشریه رکلای دادگستری مازندران و گلستان) و بوتن  
واثق نشریه دانشگاهی به صورت داخلی منتشر  
می شود که چون گستره عمومی ندارند معرفی نشده‌اند.

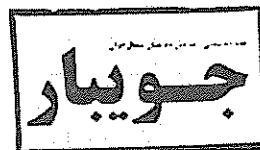
تلفن: ۴۰۶۸۰ - ۱۵۱ / فکس: ۵۹۷۶۴ - ۱۵۱  
از تاریخ اسفند ۷۶ تبدیل به روزنامه گردیده است.



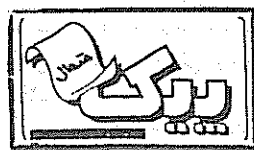
پیک خزر  
صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: محمد  
صادق (بهرز) صادقی  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: تهران  
گستره توزیع: منطقه‌ای (استان مازندران، گلستان، گیلان)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی - اطلاع رسانی  
زمینه نشریه: فرهنگی - اقتصادی - اجتماعی - ورزشی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۳/۱۲/۲۲  
آدرس: ساری - اول قارن - جنب روزنامه کیهان  
تلفن: ۲۶۳۰۰ / فکس: ۲۲۳۰۰



شمال  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد عباسی  
سردبیر: علی منصور  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری  
گستره توزیع: محلی (مازندران)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی  
زمینه نشریه: فرهنگی - اقتصادی - سیاسی - اجتماعی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۵/۷/۱۶  
آدرس: ساری - خیابان فرهنگ - روبروی تربیت بدنی  
تلفن: ۴۱۱۱۵



جویبار  
صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: فاطمه سلطانی  
جویباری  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری  
گستره توزیع: محلی (مازندران)  
روش نشریه: خبری - تحلیلی  
زمینه نشریه: فرهنگی - سیاسی - اجتماعی  
زبان نشریه: فارسی / صدور مجوز: ۷۶/۲/۱  
آدرس: ساری - خیابان مازیار - کانون بازنشستگان  
تلفن: ۲۷۳۳۶



پیک شمال  
صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: سید فاطمه روروی  
دوره انتشار: هفته نامه / محل چاپ: ساری - تهران  
گستره توزیع: محلی (استان مازندران)

سراوان منطقه‌ای است وسیع در ۲۰ کیلومتری جنوب شهر رشت که بخشی از آن کشاورزی و مسکونی و بخشی دیگر جنگلی می‌باشد. قسمتی از بخش جنگلی آن سه سال پیش به صوت پارک جنگلی به روی مردم شهر رشت و خیل مسافران عبوری راه رشت - تیران گشوده شد. اداره کل منابع طبیعی استان سال پیش تحت شرایطی تمامی بخش جنگلی سراوان را که پارک فعلی نیز جزو آن بوده است جهت واگذاری به بخش خصوصی به مزایده گذاشت. در این مزایده چندین شرکت، سرمایه‌دار، سازو بفروش و یکی دو نهاد از جمله سپاه... شرکت کرده بودند شنبه شد حتی یک سرمایه‌دار و فسنجانی با هلی‌کوپتر اختصاصی بر فراز جنگل‌های منطقه پرواز کرد تا کاملاً بر محیط منطقه مورد مزایده اشراف پیدا کند. خوشبختانه در این مزایده شرکت تعاونی توسعه محیط پاک گیلان که اعضای آن حدود ۲۰ تن از جوانان تحصیلکرده گیلانی هستند برنده شد. این عده با تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف علمی، از کارشناس گرفته تا دکترا قصد آن دارند تا منطقه جنگلی مزبور را به صورت یکی از بزرگترین مراکز توریستی کشور تبدیل کنند. با توجه به این که سراوان در ۲۰ کیلومتری شهر بزرگ و پرجمعیتی چون رشت قرار دارد که در سی چهل سال گذشته از غافله توسعه عقب مانده است، این طرح می‌تواند در زمینه اقتصادی برای گیلان امید بخش و اشتغال‌زا به حساب آید. اخیراً یادداشتی از سوی روابط عمومی شرکت تعاونی توسعه محیط پاک گیلان بنی بر تعریف و شرح اهداف خود به دفتر مجله رسید که ما را در طیلمه سال جدید در روند توسعه گیلان امیدوار کرد. از آن جا که گیلان همیشه به گیلان و گیلانی بویژه جوانان و طرح‌های نوینی که در سر دارند و بروییم در مسیر پیشرفت و توسعه گیلان گام بر می‌دارند به دیده امید می‌نگرد عیناً به درج آن می‌پردازد تا اهمیت این طرح و اهداف شرکت و نیت بانیان آن که جنگلی از جوانان غیرتند و تحصیلکرده گیلانی هستند به اطلاع عموم خوانندگان برسد.

## توسعه محیط پاک گیلان

جمعه بازار کتاب، تأسیس چند هتل و رستوران، آلاچیق‌های استاندارد برای اقامت مسافران با قیمت پائین برای اقشار کم درآمد و متوسط جامعه طوری که همه بتوانند از این سواهب طبیعی برخوردار شوند، بخشی از پروژه‌های این طرح بزرگ است که در فازهای مختلف در منطقه پارک جنگلی سراوان رشت به اجرا در خواهد آمد.

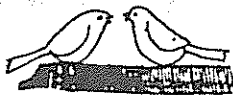
اجرای این طرح علاوه بر حفظ منابع طبیعی و اکوسیستم جنگلی منطقه نزدیک به رشت یعنی مرکز استان که در مسیر گسترش قرار دارد، از تغییر کاربری و در از بین رفتن محیط سربز منطقه، جداً جلوگیری خواهد نمود و محیطی سالم و توریستی و اقتصادی را که در شأن استان گیلان مخصوصاً مرکز استان باشد فراهم می‌نماید.

امید آن داریم که در سال ۱۳۸۰ با توجه به حمایت‌های استانداری گیلان، سازمان مدیریت و برنامه ریزی استان و پیگیری مستمر اداره کل تعاون، اعطای تسهیلات از محل تبصره‌های تکلیفی برای اجرای این پروژه بزرگ در اختیار شرکت قرارداد شده تا کارهای اجرایی آن با سرعت در منطقه پیشرفت نماید. ضمن این که منطقه شرایط ایده آلی را برای سرمایه‌گذاران و مشارکت بخش خصوصی فراهم می‌آورد که این «شرکت» از آنان نیز استقبال خواهد کرد، مضافاً که «شرکت» انتظار دارد از هم‌اندیشی و توصیه‌های عموم شهروندان و گیلانیان نیز بهره‌مند شود. باشد که این حرکت کوچک ما تکانه‌ای باشد برای آن حرکت کلی و فراگیر که همانا توسعه و پیشرفت گیلان است که به تعبیر گفته آقای رییس جمهور توسعه گیلان، توسعه ایران است.

روابط عمومی «شرکت تعاونی توسعه محیط

پاک گیلان»

آدرس شرکت: رشت - خیابان بیستون - روبروی پاساژ بزرگمهر - ساختمان سبحانی پور - طبقه دوم. تلفاکس ۲۲۲۳۲۷۴



امروز گسترش خواهد یافت. تردیدی نیست که کشورهای جهان سوم در رقابتی تنگاتنگ در پی جلوه‌گری از مزایای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... بویژه دریافت سهم بیشتری از درآمد و بالابردن سطح اشتغال ناشی از بهینه‌سازی این صنعت خدماتی خواهند بود خوشبختانه ایران به خاطر داده‌های خدادادی و جاذبه‌های تاریخی و آثار باستانی که تجلی شکوه و عظمت روزگار دیرین این سرزمین است، در بین ۱۰ کشور اول جهان قرار دارد و با تعاریفی که برای گیلان ذکر شد، گیلان نیز جایگاهی ویژه و والا در سطح کشور دارد.

در چنین شرایطی و با این مقدمه که گفته شد، جمعی از دانش‌آموختگان گیلانی در رشته‌های مختلف دانشی از قبیل معماری، عمران، منابع طبیعی، محیط زیست، کشاورزی، علوم سیاسی، حسابداری، مدیریت، حقوق، شیلات، حشره‌شناسی، باغبانی و غیره در سطوح مختلف تحصیلی از کارشناسی گرفته تا دکترا و فوق دکترا با تشکیل «شرکت تعاونی توسعه محیط پاک گیلان» قصد و امید آن دارند تا با کمک مسئولان دولتی و هم‌فکری مردم خوب استان بتوانند قدمی هر چند کوچک در راه پاک‌سازی، زیباسازی، اشتغال‌زایی و توسعه گیلان بردارند.

شرکت تعاونی توسعه محیط پاک گیلان با برنده شدن در مزایده واگذاری پارک جنگلی سراوان با مساحت ۱۴۸۷ هکتار از میان دیگر رقبا، قصد و امید آن دارد که بتواند ضمن ایجاد یک مجتمع بزرگ گردشگری که در نوع خود می‌تواند در کشور بی‌نظیر خواهد بود باعث ایجاد اشتغال بیش از ۱۵۰۰ فرصت شغلی برای صدها جوان تحصیلکرده و جوانی کار گردد.

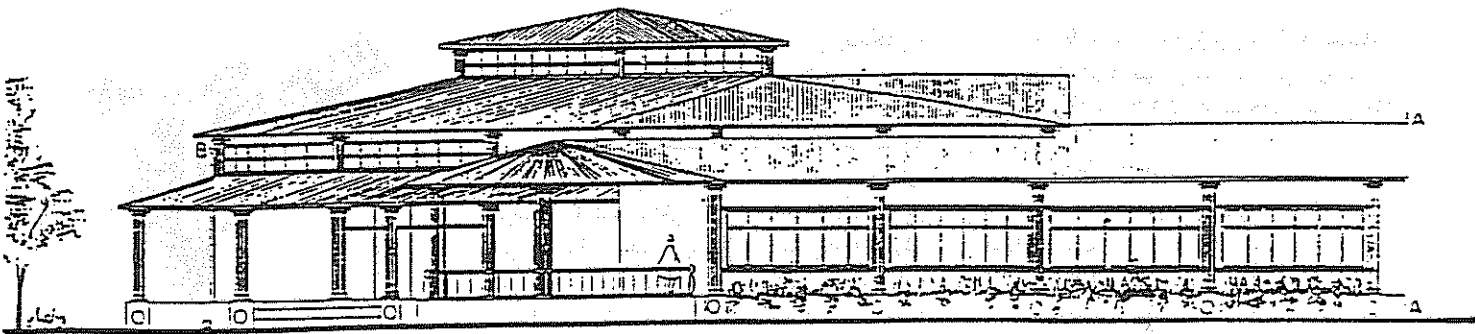
ایجاد موزه حیات وحش، باغ وحش، باغ پرندگان، آکواریوم، باغ مطالعات بوتانیک و هرابریوم، ایجاد گلخانه، پیست درج‌رجه سواری، پیست اسب‌دوانی، تفریحات آبی مانند قایقرانی و صید آبزیان در دریاچه ۲۲ هکتاری آن، موزه سنگ‌شناسی و مطالعات زمین‌شناسی، تأسیسات و مجموعه‌های نمایشگاهی در زمینه علوم مختلف،

گیلان با نعمات طبیعی و خدادادیش بسیار زیبا است. انگار خداوند به این گوشه از سرزمین ایران، به خاطر مردمان خوب و نجیبش این همه نعمت و فراوانی ارزانی داشته است. اما استفاده بهینه و درست از این نعمات خدادادی است که ما را مورد لطف خداوند قرار می‌دهد تا از این منابع به سود خود و آیندگان خود بهره‌مند شویم. چنانچه شاکر نباشیم و قدر این نعمات الهی را ندانیم و در حفظ این نگین بهشتی نکوشیم یا راه نگهداشت آن را ندانیم، بلکه در امحاء آن کسر بندیم، مطمئناً در ذرخ فقر و فاقه گرفتار خواهیم آمد و جهنمی برای آیندگان خود خواهیم ساخت که همیشه ایام لمن و نفرین آنان را به همراه خواهیم داشت.

گیلان را با این همه نعمات الهی از قبیل باران، جنگل، دریا، رودهای فراوان و منابع زیرزمینی به مدد نیروی انسانی مستعد، تحصیلکرده و فرهیخته می‌توان به یکی از قطب‌های اقتصادی کشور، چه در بخش کشاورزی چه در بخش صنعتی، بدل کرد. اما متأسفانه شرایط به هزار دلیل تاکنون به گونه‌ای بوده است که انگار این سرزمین با همه سبزی و طراوت و استعداد و توان، سوخته‌تر از کویر است!

میدانیم که گذر توسعه در گیلان را بر توریسم و کشاورزی گذاشته‌اند. اما ادامه روند تولید به شکل سنتی در بخش کشاورزی و فقدان مراکز توریستی تفریحی با امکانات بالقوه، بیانگر این واقعیت تلخ است که نسبت به گیلان اجحاف شده و ظلم روا گردیده است و این حقیقت را مسئولان رده بالای استان و مملکت نیز اعتراف کرده‌اند. دور نیست با پیوستن ناگزیر ایران به سازمان تجارت جهانی، وضع صنایع داخلی کشور بسیار ناگوارتر از وضع موجود بشود. پس طبیعی است که مرفعیات اندک صنایع موجود در استان نیز به شدت متزلزل شده به تعطیلی بکشد.

از طرفی می‌دانیم که صنعت جهانگردی، گسترده‌ترین صنعت خدماتی است و به یقین جهانگردی در سال‌های آتی با سرعتی بیش از گذشته و



## آسایشگاه سالمندان و معلولین گیلان در مسیر توسعه

### دهکده تندرستی (قسمت سوم)

کارپذیری - محل کار اعم از اداره و کارگاه ورزش و پرورش طوری طراحی گردیده که به مشارکت و اجرا نقش سالمندان و معلولین امکان داده و انگیزه زیستن و تعلق خاطر را فراهم می‌آورد. با توجه به مجموعه بررسیها، محیطی که این خواسته‌ها را برآورده می‌سازد، می‌تواند به روشهای مختلفی منتهی شود که هدف طراحی در انتخاب روش را نیز میسر ساخته است و آن روش عبارتست از: رفع فیزیکی و تعمیم ضوابط و مقررات مربوط به سالمندان و معلولین، عدم ایجاد تغییرات غیر ضروری در سطوح و پله‌ها، تمهید درهای ورودی مستقل و درهای درو بنا با ابعاد مناسب، فضاهای متناسب اوقات غیراستراحتی یا سرگرمی و کارپذیری به مفهوم مشارکت، ایجاد فضای چرخشی و فراغت کافی و با طراحی ساده منطبق با شرایط اقلیم و محیط.

با توجه به شرحی که رفت و به پیوست توصیه‌های طراحی، مجموعه فضاهای پیش بینی شده به شرح ذیل می‌باشد:

تقسیمات فضایی:  
الگری فضایی خوابگاه بر دو گروه الف -

اقتصادی ب - فیزیکی قرار دارد. بر اساس مبنا اقتصادی خوابگاه بر دو نوع طراحی شده:

۱ - نوع اول بزرگ بصورت عمومی برای اقشار کم درآمد، مساحت هر بلوک ۳۵۰۰ متر مربع.

۲ - نوع دوم کوچک به صورت خصوصی برای اقشار دارای درآمد نسبی ۱۰۰۰ متر مربع "ب" اساس فرم فیزیکی.

تقسیم فضا در کل محوطه به صورت ۴ بلوک که بر اساس جنسیت و نوع معلولیت گروه بندی شده که مجموعاً ۱۴۰۰۰ متر مربع زیر بنا را در بر دارد که همین آهنگ برای بخش خصوصی بر اساس نوع جنس و نوع معلولیت تنظیم و تدوین گردیده و مجموعاً ۴۰۰۰ متر مربع را در بردارد.

هر بلوک بزرگ بر اساس سن در سه شاخه و به نسبت درصد معلولیت تنظیم شده که هر شاخه بلوک که با یک مرکز خدمات بهم مرتبط است ظرفیتی معادل ۶۴ نفر را در بر می‌گیرد. ضمن این که راهروهای مرتبط آهنگ ارتباطی را با یک فضای متمرکز از نظر تجمع و کارپذیری مجموعه هماهنگ می‌نماید.

کل مجموعه از یک طراحی باغ شهر (دهکده تندرستی) تبعیت نموده و با توجه به تراشها و ارتفاع متناسب بازشوها مستقیماً در ارتباط با طبیعت قرار دارند. اعم از این که دارای حرکت باشند یا غیرحرکتی باشند.

از کل مجموعه طراحی شده به میزان (۳۰٪) ضریب اشغال فضاها و (۷۰٪) آن به صورت مجموعه پارک و محوطه (باغ شهر) می‌باشد.

از کل مجموعه پارک و محوطه حدود (۴۳٪) به صورت فضای خصوصی تر با مجموعه ویلاهای مستقل تک خانواری به صورت نگهداری یا پرستار و پزشک به شکل دهکده تندرستی پیش بینی شده که مرکز درآمد آتی مجموعه خواهد بود و خدمات پزشکی و درمانی و پرورشی و ورزشی تفریحی سالمندان را تأمین خواهد نمود. در مجموعه برای پذیرش ۱۵۰۰ نفر و طرح توسعه تا ۳۰۰۰ نفر پیش بینی به شرح ذیل انجام گرفته است.

- سطح اراضی مورد بهره برداری به مساحت.....  
۱۰۰۰۰ متر مربع

- سطح خیابانهای سواره و عبور پیاده و باند ویلچر...  
۲۰۰۰۰ متر مربع

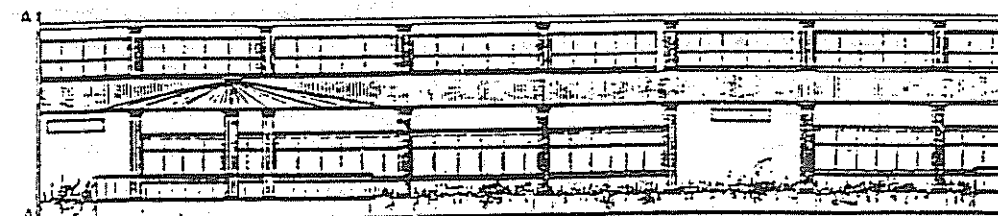
کل ساختمانهای اداری .. ۵۰۱۰ متر مربع در طبقات  
کل ساختمان آسایشگاهها ..... ۱۸۰۰۰ متر مربع  
(در مرحله اول طرح)

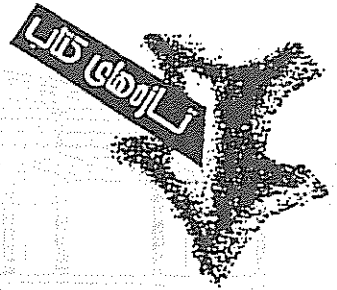
دهکده تندرستی به مساحت ۳۰۱۰۰ متر مربع (مرحله دوم طرح)

تاسیسات دهکده به صورت پارک ۷۵۲۵ متر مربع  
محوطه باقیمانده به صورت باغ شهر ۲۶۶۸۰ متر مربع  
(قسمت پایانی در شماره آینده)

اجرای طرح نیمه کاره دهکده تندرستی به همت مردم سراسر کشور، دولت و حکومت جمهوری اسلامی ایران نیاز دارد.

شماره حسابهای کمک به آسایشگاه:  
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹ / تجارت  
۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ / صادرات ۲۷۸۰ / رفاه  
کارگران ۵۷۰  
شماره حساب ارزی ۳۷۰۱ / ۲ / ۲۵۰ / ۱۲۰  
نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت  
تلفن آسایشگاه:  
۵۵۵۵۰۱۷ - ۵۵۵۴۶۴۸ - ۵۵۵۸۱۳۵  
فاکس: ۵۵۵۴۰۸۸  
آدرس آسایشگاه:  
رشت: سلیمان داراب - خیابان میناسیان





ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مایل به معرفی کتابهای خود در ماهنامه گیلان هستید، می‌توانند از هر عنوان دو نسخه به نشانی نشریه ارسال نمایند.

**الف - آثار مربوط به گیلماز (گیلان و مازندران)**  
 ● فرهنگ منتخب هنرمندان گیلان / حمید رضا حسین پور دلالی نیا [و] محمد رضا حسین پور دلالی نیا / رشت، جشنواره هنر، ۱۳۷۹ / ۱۶۳ صفحه، وزیری، ۱۵۰۰ تومان

شرح حال و معرفی آثار حدود ۳۰۰ تن از هنرمندان (بیشتر بازیگران تئاتر و سینما)، شاعران و نویسندگان گیلانی است که با عکس و به ترتیب حروف الفبا ترفه شده‌اند. گردآورندگان در مقدمه کتاب وعده داده‌اند آن چه انتشار یافته فرهنگ منتخب است و کتاب جامع هنرمندان در آینده نزدیک منتشر خواهد شد.  
 ● خطی بر دیوار / احمد علی دوست / رشت، گیلکان، ۱۳۷۹ / [۵۴۴] صفحه، رقمی، گالینگور، ۲۵۰۰ تومان

مجموعه خاطرات، مقالات، تحقیقات و اشعار نویسنده هنرمند گیلانی احمد علی دوست است که در مجموع به تاریخ معاصر گیلان می‌پردازد و تصویری از حیات اجتماعی استان و کشور را به نمایش می‌گذارد. کتاب در چهار بخش سرآغاز (خاطرات مؤلف) - مقاله‌ها - (مجموعه‌ای از یادداشت‌های انتقادی، اجتماعی چاپ شده در جریان پیش از انقلاب و پژوهش‌های گیلان‌شناسی بعد از انقلاب) - یادنامه‌ها (در پاسداشت زنده یادان شیخ حسن حجتی، آرسن میناسیان، حاج محمد علی انشایی، سید محمد تائب، محمود بازقلعه‌ای، اسحاق شهنازی، جهانگیر سرتیب پور، محمد بی‌ریای گیلانی، هادی هدی، هوشنگ آذرنگ اسفندیاری، ابراهیم فخرایی و دکتر سید حسن پرنیان پور) و شعرها (۲۵ قطعه) تنظیم شده است. فصل پایانی کتاب به مجموعه «عکس‌ها» مزین است.

● پاسخ شایسته / محمد حسین خدایاری / رشت، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۹ / ۲۲۲ صفحه، رقمی، گالینگور  
 آن طور که در صفحه عنوان کتاب آمده «پاسخ شایسته» حاصل «تراوش قلم چند تن از اساتید سخن آقاییان حسن وحید عصر، حاج تراب کامیاب و ابراهیم ناعم» است واز جمله خود مؤلف به تفصیل، در برابر یکی ازافاضات، کنایات و مطایبات ظاهراً نامطبوع دکتر باستانی پاریزی استاد تاریخ دانشگاه نسبت به گیلانی‌ها که موجب شده تا مؤلف کتاب و نه تن از نویسندگان مزبور در این مجموعه بدان پاسخ گویند.

● روزنه‌های تا... / به کوشش یونس رنجکش / لاهیجان، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لاهیجان، ۱۳۷۹ / ۸۰ صفحه، رقمی، ۹۰

یادنامه همایش شعر جوان گیلان است که به ابتکار انجمن ادبی حزین لاهیجی وابسته به اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی لاهیجان پانزده سال گذشته در این شهر برگزار شد. در این یادنامه ضمن ارائه گزارش همایش، اشعار ۵۰ تن از شاعران شرکت کننده نیز چاپ شده است. کوشش یونس رنجکش دبیر همایش که خود او نیز از شاعران جوان و کوشای گیلان است در تنظیم این یادنامه، جای تقدیر و تشکر دارد.

● کتاب سفید گیلان / به کوشش یونس رنجکش / آستانه اشرفیه، کانون تبلیغاتی معین، ۱۳۷۹ / ۱۰۹ صفحه، وزیری، ۷۵۰ تومان

راهنمای مراکز خدمات درمانی سراسر استان گیلان است همراه تلفن‌های ضروری و نشانیهای لازم  
 ● کتاب دیلمان / به کوشش ناصر وحدتی / تهران، ناشر: مؤلف، ۱۳۷۹ / ۹۹ صفحه، وزیری، ۷۰۰ تومان

مجموعه‌ای است ویژه سیاهکل که در بخش‌های چهارگانه زیر تنظیم یافته است: رویدادها (اخبار فرهنگی، هنری) - نگاهی به سیاهکل و دیلمان (تاریخ و جغرافیا و جاذبه‌های توریستی...) - هنر و ادبیات (شعر گیلکی و فارسی و موسیقی و نقد فیلم) - ادبیات شفاهی (فولکلور). تنی چند از چهره‌های هنری و ادبی دیلمان و سیاهکل با مدون کتاب در این مجموعه همکاری داشته‌اند. از ناصر وحدتی تا کنون چندین کتاب قصه و رمان خوانده‌ایم.

● تازه‌های کتابخانه، ویژه گنجینه گیلان‌شناسی - شمال‌شناسی / گردآورنده و ویراستار مصطفی فرض پور ماچیانی / رشت، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت، ۱۳۷۹ / ۲۵۵ صفحه، رقمی، ۹۰  
 معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رشت مدت چندین سال است که با مجاهدت نویسنده فاضل مصطفی فرض پور ماچیانی کتابخانه‌ای تخصصی و منطقه‌ای از آثار مربوط به گیلان و شمال ایران تدارک دیده است. مجموعه حاضر فهرست کاملی از کتب موجود در این کتابخانه است که توسط کتابداران کتابخانه‌های این دانشگاه به روش L.C. (کنگره) رده بندی و فهرست نویسی شده است.

● مزار قاضیان / تحقیق و تألیف قاسم غلامی کفترودی / رشت، عالی، ۱۳۷۹ / ۱۳۵ صفحه، وزیری، ۱۰۰۰ تومان

قاضیان نام روستایی است دوردست پشت سد سنگر حومه جنوبی شهر رشت که بهار سال ۷۸ ناگهان شهرتی عجیب پیدا کرد و آن به سبب شایعه بروز کرامات عجیب و شگفت‌انگیز از یک درخت نارون در این منطقه پرت و مهجور بوده است که از اقصی نقاط استان و کشور عده‌ای حاجت‌مند و وامانده از درمان به این مزار روی آوردند. ظاهراً خواب و رویای ستار نامی به مدد عده‌ای سودجو موجب بروز این پدیده شد. مؤلف به انگیزه کند و کاوری این مسئله دست به تحقیق گسترده‌ای در این زمینه زده است.

**ب - آثار هنرمندان و نویسندگان گیلماز**  
 ● خونا به‌ای در سیاهی شب / حسین نوروزی پور / رشت، چوبک، ۱۳۷۹ / ۸۰ صفحه، رقمی، ۴۵۰۰ ریال

مجموعه ۱۴ داستان کوتاه از این نویسنده جوان گیلانی است که با انتشار آن نخستین اثر مستقل خود را ارائه داشته است.

● ناهید / قاسم کشکولی / تهران، قصیده، ۱۳۷۹ / ۷۷ صفحه، رقمی، ۶۰۰ تومان

داستان بلندی است از نویسنده مطرح گیلانی که با چاپ اولین داستان خود «زن در پیاده رو راه می‌رود» در محافل ادبی و روشنفکری ایران خوش درخشید. ناهید، روانکاری عشق است در قالب داستان.

● نورنالیسم و کارگردانان بزرگ ایتالیا / حمیدرضا حسین پور دلالی نیا [و] محمد رضا حسین پور دلالی نیا / رشت، جشنواره هنر، ۱۳۷۷ / ۱۸۲ صفحه، رقمی، ۶۵۰ تومان

مؤلفین کتاب که دانش آموخته رشته سینما در ایتالیا هستند مجموعه‌ای از زندگینامه هنری و انواع سبک‌های سینمایی کارگردانان برجسته ایتالیایی را در این کتاب شرح داده‌اند.

● پنجره باز / هکتور مونرو، ترجمه محمدرضا حسین پور دلالی نیا / رشت، جشنواره هنر، ۱۳۷۵ / ۳۰ صفحه، رقمی، ۱۵۰ تومان

مجموعه چهار داستان کوتاه از چهار نویسنده بزرگ جهان ولفسانگ برشرت، هکتور مونرو، گوترگراس و فرانک اراکانر است.

● قصه جنگل ما / علیرضا حسین پور دلالی نیا [و] راضیه مهدی پور / رشت، جشنواره هنر، ۱۳۷۸ / ۳۲ صفحه، رقمی، ۲۸۰ تومان

نمایشنامه منظومی است به زبان حیوانات برای کودکان با تصویرگری ماه نوش پردلان صهبا

**ج - سایر آثار**

● شراره‌ی بلند / قباد آذرنجین / تهران، دارنوش، ۱۳۷۹ / ۹۵ صفحه، رقمی، ۵۰۰ تومان

مجموعه ۱۶ داستان کوتاه از قصه پرداز معاصر قباد آذرنجین است که پیشتر هم مجموعه داستان «حضور» را از وی خوانده‌ایم.

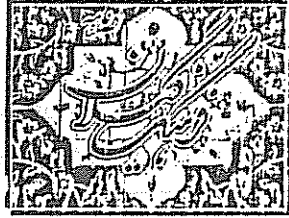
● فقط با دو خط / نازنین بهادری / تهران، ثالث، ۱۳۷۹ / ۸۶ صفحه، رقمی، ۶۰۰ تومان

برگزیده اشعار سال‌های ۷۷ و ۷۸ شاعره معاصر نازنین بهادری است که قبلاً مجموعه شعر «پیش شما، خدا همین جاست» را پشت و ریتین کتابفروشی‌ها دیده‌ایم.

● خزان / اسماعیل یوردشاهیان / تهران، قصیده، ۱۳۷۷ / ۱۳۱ صفحه، رقمی، ۶۵۰ تومان [زمان است]

● ترانه ی آبی / اسماعیل یوردشاهیان / تهران، یوشیچ، ۱۳۷۸ / ۱۱۲ صفحه، رقمی، ۵۰۰ تومان [مجموعه شعر]

● اورمیای بنفش (افسانه دختر اورمیای) / اسماعیل یوردشاهیان / تهران، یوشیچ، ۱۳۷۹ / ۱۳۱ صفحه، رقمی، ۸۰۰ تومان [نمایشنامه تراژدی منظوم است]



## مروری بر فعالیت‌های انتشاراتی و مطبوعاتی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در سالی که گذشت

تفصیل) - کتابخانه‌های عمومی زیر پوشش اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان (نزدیک به ۵۰ واحد) - کتابخانه‌های دیگر (مستقل یا وابسته به ادارات) - کتابخانه‌های جهاد سازندگی و مجدها و... بخش پایانی کتاب به پیوست مفصلی از عکس‌های رنگی کتابخانه‌ها مزمین است.

### ب - نشریه

فصلنامه فرهنگ گیلان (شماره‌های ۵ و ۶) شماره نخست "فرهنگ گیلان" که فصلنامه پژوهشی، فرهنگی و اجتماعی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان است بعد از صدور مجوز با وقفه‌ای طولانی در زمستان سال ۷۷ منتشر شد. شماره دوم و سوم آن یک جابا تاریخ بهار و تابستان ۷۸ در زمستان ۷۸ منتشر گردید.

صاحب امتیاز "فرهنگ گیلان" اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان و مدیر مسئول آن، مدیر کل وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان (هم اکنون حجت الاسلام ابراهیم انصاری) و سردبیر آن در شماره‌های بیاد شده حسین داداشی معاون فرهنگی وقت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان بوده است.

شماره ۴ فرهنگ گیلان اگر چه تاریخ زمستان ۷۸ را دارد ولی در تابستان ۷۹ منتشر شد. سردبیر این شماره محمدعلی (کیوان) محمدی و اعضای هیات تحریریه دکتر اسدالله نوروزی، دکتر سیروس صالحی، سید هاشم موسوی، فرشته تالش انساندوست، سارا خدیوی فرد و ویراستار دکتر ایرج نوبخت اعلام شدند. در شماره ۵ و ۶ که تاریخ بهار و تابستان ۷۹ را دارد

و اواخر پاییز ۷۹ منتشر شد در ترکیب نام هیات تحریریه آقایان فریدون نوزاد و جمشید کرمی نیز افزوده شدند. این شماره جدیدترین شماره فرهنگ گیلان است و جای امیدواری است که منبهد بطور مرتب و مستمر و به هنگام چاپ و منتشر شده و در پیشخوان کیوسک‌های مطبوعاتی استان دیده شود.

فرهنگ گیلان که بطور کلی زیر نظر شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان تهیه و تنظیم می‌شود دربرگیرنده مجموعه مقاله‌های متنوع در خصوص فرهنگ گیلان (بیشتر) و فرهنگ عمومی (کمتر) می‌باشد. انتظار می‌رود با تغییراتی که در شماره اخیر در سطح سردبیری و اعضای هیات تحریریه و تنوع مقالات و افزایش صفحات تا ۱۳۰ صفحه به چشم می‌خورد، این نشریه فرهنگی استان بتواند بهتر از شماره‌های قبل تنظیم و عرضه شود.

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان که تولید چاپ و نشر کتاب و مطبوعات در استان را برعهده دارد، گاه خود بعنوان ناشر کتاب و صاحب امتیاز نشریه به فعالیت‌های انتشاراتی و مطبوعاتی دست می‌زند از آن جمله است چاپ فصلنامه پژوهشی، فرهنگی، اجتماعی «فرهنگ گیلان» که تاکنون چهار شماره آن (با دو شماره همراه) منتشر شده است. مروری بر فعالیت انتشاراتی و مطبوعاتی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان در سال ۱۳۷۹، ضمن این که جامعه فرهنگدوست گیلان را از حضور یک ناشر دولتی و حوزه فعالیت او در استان آگاه می‌کند، با تولیدات فرهنگی آن، اعم از کتاب و نشریه نیز مطلع می‌سازد بویژه که این تولیدات در عرصه فرهنگ گیلان و عرضه آن به جامعه ایران می‌باشد.

گیله و به اقتضای اهداف، وظایف و رسالت مطبوعاتی خود، چون در حوزه اطلاع رسانی مربوط به کتاب و مطبوعات نیز فعالیت می‌کند لازم دیده است تا مجموع آثار منتشره این واحد انتشاراتی و مطبوعاتی را در سال ۷۹ که به دفتر مجله رسیده است معرفی نماید.

### الف: کتابها

■ تاریخ جراید و مجلات گیلان (از آغاز تا انقلاب اسلامی)

تالیف و گردآوری: فریدون نوزاد تهران، با همکاری سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

۳۸۷ صفحه، قطع وزیری، ۲۰۰۰ تومان در این کتاب نزدیک به یکصد و شصت عنوان نشریه اعم از روزنامه، هفته‌نامه، دوهفتگی، ماهنامه و فصلنامه که در گیلان از آغاز تا زمان پیروزی انقلاب منتشر شده، معرفی شده است. مؤلف فرزانه کتاب که خود از روزنامه نگاران قدیمی گیلان است مقدمه‌ای گویا و کوتاه بر کتاب دارد که خواننده را از سرگذشت و چند و چون مطبوعات گیلان آگاه می‌کند

### ■ تاریخ کتابخانه‌های گیلان

تألیف: جعفر خمایی زاده تهران، با همکاری انتشارات پارسایان قم ۲۶۷ صفحه، قطع رقی، ۱۳۰۰ تومان

مؤلف محترم کتاب که از اساتید حوزه گیلان‌شناسی است پیشگفتاری جامع از «کوشش مردم گیلان در تأسیس کتابخانه‌های عمومی از روزگاران گذشته تا به امروز» نوشته و آنگاه کتاب را به بخش‌های زیر تقسیم کرده است. کتابخانه ملی (به

اسماعیل یوردشاهیان شاعر، نویسنده و مترجم معاصر اهل ارومیه است و در عرصه پژوهش‌های فرهنگی و تاریخی نیز کوشی چشمگیر دارد. وی در دانشگاه‌های شهر زادگاهش تحقیق و تدریس می‌کند. ● اطلاعات علمی ابتدایی برای کودکان / فیلیپ مویله [و] کاتر اسکاربوره، ترجمه سوسن قهاری / تهران، خانه فرهنگ، کتابهای لاله، ۱۳۷۸ / ۳ جلد (دوره ۶۰۰ تومان)

مجموعه‌ای از اطلاعات و دانستی‌های علمی است برای کودکان و نوجوانان ویژه گروه‌های سنی ب و ج به روش ساده با تصاویر رنگی

## نشریات تازه گیلان

### گیلان ما

نخستین شماره فصلنامه سیاسی، ادبی، فرهنگی گیلان ما، هفته آخر اسفندماه در طلیعه سال نو در ۱۴۰ صفحه قطع وزیری به بهای ۴۵۰ تومان منتشر شد. صاحب امتیاز و مدیرمسئول گیلان ما، پزشک با ذوق و فاضل دکتر محمد علی فائق از روزنامه نگاران قدیمی گیلان است که تا سال گذشته نشریه را به صورت هفته نامه اداره و منتشر می‌کرد و اینک پس از وقفه‌ای چندماهه با تغییر مدت انتشار، قرار است هر سه ماه یک بار به صورت مقاله نامه عرضه شود.

دکتر عبدالکریم گلشنی، دکتر محمد روشن، دکتر غلامحسن مهدی زاده، احمد محامد، احمد اداره‌چی گیلانی، فریدون نوزاد و لطفی دیبا بعنوان شورای دبیران، دکتر فائق را در این تلاش نو و جدی همراهی می‌کنند.

برای همکاران ارجمندمان دکتر فائق و گروه همکاران وی آرزوی توفیق، و برای گیلان ما طول عمر مطبوعاتی خواستاریم.

### پیام نو

ارگان انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه پیام نور مرکز رشت است. این نشریه دانشجویی اولین شماره خود را اواخر دیماه ۷۹ در ۲۸ صفحه قطع رحلی منتشر کرد. مدیر مسئول نشریه یعقوب امیری و شورای تحریریه را علی پیرنهاد، سید علیرضا حسینی نسب، حجت خوش سیرت سلیمی، زهرا ربانی و سیما محمودی برعهده دارند. جای امیدواری است همکاران جوان ما در پیام نو با تلاش، دقت و وسواس بیشتر و با اتکا به خلاقیت‌های خود و دیگر دانشجویان مبتکر بزودی آن را از زمره بهترین نشریات دانشجویی استان کنند.

### قابل توجه خوانندگان عزیز سراسر کشور:

در صورت تمایل به خرید کتابهای معرفی شده مورد (الف) در این شماره و شماره‌های گذشته از طریق خدمات پستی گیله وا، می‌توانید بنا نشریه تماس برقرار نمایید.

آزمونی کتاب در گیله‌وا  
بهترین راه معرفی آثار شماست  
تلفن ۲۲۲۰۹۸۹





نشر گیلان

جدیدترین کتاب خود را منتشر کرده است:

## خطی بر دیوار

مجموعه‌ای از خاطره‌ها، مقاله‌ها، یادنامه‌ها و شعرها  
درباره حیات اجتماعی معاصر گیلان  
و پژوهش‌های گیلان‌شناسی

تألیف

احمد علی دوست

در ۵۴۴ صفحه، قطع رقعی، جلدزکوب، ۲۵۰۰ تومان  
قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا از هر نقطه کشور  
در ازای ارسال ۲۵۰۰ تومان تمبر با پست سفارشی

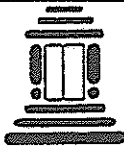
جشنواره هنر منتشر کرد

جشنواره هنر: رشت - صندوق پستی ۱۷۷۴-۴۱۶۳۵



قابل وصول از طریق خدمات پستی گیله‌وا از هر نقطه کشور  
در ازای ارسال ۱۶۵۰ تومان تمبر با پست سفارشی

گیله‌وا/شماره ۶۱ / صفحه ۵۰



نشر «توس» منتشر کرده است

سخنواره (پنجاه و پنج گفتار پژوهشی)  
به یاد دکتر پرویز نائل خانلری  
به کوشش ایرج افشار و دکتر هانس روبرت رویمر  
۱۶۹+۷۷۳ صفحه، وزیری، ۲۲۰۰ تومان

صعود و سقوط تیمور تاش  
به حکایت اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیسی  
مقدمه، تعلیقات و توضیحات از دکتر جواد شیخ الاسلامی  
۲۰۵ صفحه، وزیری، ۲۵۰۰ تومان

### تاریخ و فرهنگ ایران

در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی  
دکتر محمد محمدی ملایری

### آذربایجان در ایران معاصر

تورج اتابکی، ترجمه محمد کریم اشراق  
۲۸۷ صفحه، وزیری، ۱۵۰۰ تومان

### مهرتاب

مجموعه اشعار پروین دولت آبادی  
۳۱۴ صفحه، رقعی، ۲۱۰۰ تومان

### یاد و باد...

مجموعه شعر پرویز خانفی  
۳۰۴ صفحه، رقعی، ۱۳۵۰ تومان

### موریا نه تریس

سینا علوی  
۱۲۰ صفحه، رقعی، ۶۵۰ تومان

### ۶ اثر از

### محمد مختاری

منظومه ایرانی (یک منظومه بلند)  
وزن دنیا (مجموعه شعر)  
سجایی خاکستری (مجموعه شعر)  
چشم مرگب (نواندیشی از نگاه شعر معاصر)  
آرایش درونی (یک شعر بلند)  
منوچهر آتشی (شاعران معاصر ایران، ۱)

### سه دفتر از افسانه‌های خراسان

گرد آوری و بازنویسی: محسن میهن دوست  
سنت شکن - باکره‌های پری زاد - نه کلید

نشر توس: تهران - خیابان دانشگاه - شماره ۱ - تلفن ۶۲۶۱۰۰۷

# بخارا

مجله فرهنگی هنری

مدیر و سردبیر: علی دهباشی

دعوت به اشتراک مجله بخارا

بخارا مجله‌ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خیرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می‌شود. مخارج سنگین مجله فقط از محل تک‌فروشی و حق اشتراک تأمین می‌شود. بخارا انتظار دارد در صورتی که آن را می‌پسندید و ماندگاری آن را برای فرهنگ و زبان فارسی مفید می‌دانید ما را یاری کنید. همان‌طور که می‌دانید، در صورت ازدیاد مشترکان، مجله دوام و گسترش می‌یابد، و به راه فرهنگی خود ادامه می‌دهد.

## شرایط اشتراک:

بهای اشتراک سالانه مجله بخارا در داخل کشور شش شماره با احتساب هزینه پست دوازده هزار تومان است. متقاضیان می‌توانند وجه اشتراک را به حساب جاری ۳۵۲۳ بانک صادرات شعبه ۷۷۲ اوائل خیابان میرزای شیرازی به نام علی دهباشی واریز کنند و اصل برگه را با ذکر نشانی دقیق (با قید کد پستی) به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۶۶-۱۵۶۵۵ ارسال کنند.

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

.....

.....

کد پستی: .....

تلفن: .....

کتاب

## حسرها و لشکرها

### اثر علیرضا شهلاپور

منتشر می‌شود

## چهارمین شماره گیله‌وا ویژه‌ی هنر و اندیشه



به کوشش محمد تقی - صالح پور

در ۶۴ صفحه، ضمیمه شماره ۶۰، نوروز ۸۰  
منتشر شد

قابل وصول در ازای ارسال ۳۷۰ تومان تبر  
از هر نقطه کشور

# چای: گیاه خزان ناپذیر

## پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

## ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی



# تاریخ گیلان

از آغاز تا برپایی جنبش مشروطه

گیلان از آغاز تا چیرگی اسکندر مقدونی بر ایران - گیلان در روزگار میان چیرگی اسکندر تا فروپاشی تخت ساسانیان - گیلان از چیرگی تازیان بر ایران تا توانیابی برخاستگان از گیلان - گیلان از فروپاشی زیدیان تا برپایی زیاریان - گیلان در روزگار چیرگی برخاستگان از گیلان بر ایران (بویهیان) - گیلان از سلجوقیان تا دستیابی مغولان بر ایران - گیلان در زمان مغولان - گیلان از افول مغولان تا ظهور صفویان - گیلان از شاه اسماعیل تا چیرگی شاه عباس - گیلان در روزگار فرمانروایی خان احمد خان - گیلان از زمان بر افتادن تحت کیاییان تا چیرگی افغانها - گیلان در روزگار افشاریه و زندیه - گیلان از ظهور قاجار تا برپایی خیزش مشروطه

www.tabarestan  
تبرستان

افشین پرتو

۶۴۴ صفحه، قطع وزیری، ۳۷۵۰ تومان

این کتاب از طریق خدمات پستی گیله و از هر نقطه کشور  
درازای ارسال ۳۹۵۰ تومان تمبر با پست سفارشی در اسرع وقت قابل وصول است.